

چهار زمین جنگ اعراب و اسیر ائیل

(رجوع به صفحات ۴-۵-۶-۷-۸)

Ketabton.com





پیام بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان و حامی جمعیت افغانی سرهمیاشت به مناسبت آغاز هفته مخصوص سرهمیاشت



با پیام بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تجلیل از هفته مخصوص سرهمیاشت روز ۲۴ میزان در سراسر کشور آغاز گردید.

بسم الله الرحمن رحیم
هموطنان گرامی!

مسرت دارم که در پرتو رژیم جدید دولت جمهوری برای اولین بار فرصت می یابم تا هفته مخصوص سرهمیاشت را که مصادف با ایام ماه مبارک صیام است به آرزوی رفاه و آسایش کتله های نیاز مند جامعه بشری افتتاح مینمایم و بدین مناسبت تمنیات نیک خود را برای سعادت و سر پسندی هموطنان گرامی و اعتلای کشور عزیز ابراز میدارم.

خواهران و برادران عزیز!

مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرهمیاشت نه تنها مسؤولین امور این قانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن میگرداند بلکه فرصت و زمینه را میسر میگرداند که مردمان ما از یکطرف با پیروی از تعالیم عالی اسلامی و عظوفت بشری در امر خیر و دستگیری از بینوایان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر با تعقیب و پیروی اصول ملی و بین المللی سرهمیاشت و صلیب احمر ها که مبنای آن بر بشریت وحدت واتحاد، خدمات داو طلبانه به هموع محتاج و تعاون باهمی است بشکل بهتر و بصورت روز افزون بین مردمان ما در سراسر کشور عزیز تقویه گردد. منظور از بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمانهای خیریه خواه سرهمیاشت، صلیب احمر و یا هلال احمر باشد هدف آن یاری وتعاون به طبقه رنج دیده و مصیبت رسیده نوع انسان میباشد. هر قدر که بر عمر این جهان کهن

بناغلی محمد داود رئیس دولت و

افزود میشود به هر پیمانه که انسان در ساحه سیاس و تکنالوژی معاصر پیشرفت میکند و بر مشکلات خود غلبه می یابد باز هم در بسا موارد دیگر در برابر آفات و حوادث زیون و بیچاره میماند. دستگیری هموعان مستمند و هموطنان بینوا که به این گونه آفات مبتلا میگردند مظهر عالی ترین احساسات اجتماعی نه تنها بسویه ملی بلکه بسویه جهانی میباشد. در جهانی که هنوز حس خود خواهی، تبعیض و تفرقه جوئی بر حس نوع پرستی، یک رنگی و باهمی غلبه دارد و انواع ناسازگاری های اجتماعی را برای ملل جهان بار آورده است، انکشافات چشم گیر، تمدن مشترگی را که میراث

تمام افراد بشر است باخطر نیستی تهدید میکند. دست تعاون سرهمیاشت صلیب احمرها و هلال احمرهاست که به کمک آسیب دیدگان میشتابد و ما را بسوی یک آینده مسعود و تکامل تمدن بشری امیدوار میسازد.

من یقین کامل دارم که هموطنان عزیز ما عموماً و کارکنان جمعیت افغانی سرهمیاشت خصوصاً با احساس اشتراک در ایفای وجایب انسانی و کمک به هموع مصیبت رسیده در سالهای آینده به موفقیت های مطلوب تری نایل آیند. و وظایف مقدس شانرا بحیث خدمتگاران جامعه بزرگ بشری و عضوی از اعضای اتحادیه صلیب و هلال و شیر خورشید سرخ جهان

طوریکه شایسته مقام بسا ارزش و انسانی آنهاست اجرا نمایند. آرزوی ما اینست تا تمام خواهران و برادران هموطن ما که در هر گوشه کتار مملکت باشند چه در طول هفته و یا بعد از آن به هر اندازه که قادر باشند و به هر وسیله که ممکن گردد از تعاون مادی و معنوی افغانی سرهمیاشت دریغ نفرمایند زیرا از نگاه پرنسیب یک فرد و یک اداره را نمیتوان به تنهایی مسؤول تمام بدبختیها، فقر و بینوایی بیسوادان یک جامعه دانست بلکه مسؤول این بدبختیها، فقر، بیسوادان و امرای تمام افرا دیست که در همان مملکت زندگانی دارند و این مسؤولیت بزرگ ملی وقتی رفع میگردد که افراد جامعه مذکور بارشادت و جوانمردی نظریه استعداد و توانائی مادی و یا معنوی که دارند از بینوایان و نیاز مندان جامعه خود از طریق این مرکز واحد ملی و بین المللی دستگیری کنند. بنابراین میتوان ادعا کرد که زندگانی و حیات امروزی ملل یگانگی پیشرفت و ارتقاء جوامع عقب مانده و یارویه انکشاف به همکاری همگان و همدردی و معاو تنهای همه جانبه افرا جامعه مذکور امکان پذیر میگردد. در خاتمه از بارگاه پروردگار توب نیاز میکنم تا هموطنان گرامی در توفیق عنایت کند که در راه مقاصد عالی بشری و جهانی سرهمیاشت و ایفای وظایف نوع پروری آن که یکی از سجایای عالیه اسلامی و افغانی هر فرد وطن پرست است این جمعیت را راه خدمت بینوایان موفق و کامیاب گرداند.

یک قطعه تکت پستی بنام سرهمیاشت به طبع رسیده است

یک منبع ریاست پست وزارت معاً برات اطلاع داد که یک قطعه تکت پستی تحت عنوان سرهمیاشت اخیراً از طرف آن وزارت به طبع رسیده است قیمت تکت مذکور ده افغانی بوده و از تاریخ ۲۴ میزان در غرفه های پستی مرکز و پسته خانه میدان هوا پستی بین المللی کابل مورد استفاده قرار داده شده است.



هنر مندان فلم اندرز مادر بعد از یک نمایش در صحنه کابل ننداری ظاهر شدند. این عکس صحنه ای را نشان میدهد که پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنرمندان را در اجرای نقش های شان تبریک میگوید.





اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبید

در تاریخ کشور ما روز ۲۳ میزان دارای ارزش خاصی میباشد زیرا در چنین روزی کشور ما از یک دسیسه بزرگ و تباہ کننده نجات یافت دسیسه ای که بعد از استقلال بدستاری استعمار طرح شد امسابه نیروی درایت و شجاعت...

مردم خویش بسوی اکتشاف فرهنگی اجتماعی و اقتصادی گام نهاده بود بکده عناصر خاین و دارو دسته فتنه انگیز به رهبری حبیب الله مشهور به «بچه سقاء» آله دست استعمار شدند و اراده داشتند که کشور ما را از مسیر ترقی و انکشاف منحرف سازند و در پرتگاه نابودی سقوط بدهند.

زیرا استعمار درین سوزمین همواره دسیسه های خود را دنبال کند بر مردم مظلوم حکومت استعماری اش را برقرار سازد.

در چنین موقع که کشور ما مدتی در تاریکی و ظلمت بسر می برد فرزند نامدار افغانستان اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبید منظور نجات کشور از این تاریکی پاریس راه قصد کشور ترک گفتند و به همت مردان فدای کار و نیمی و ما افغانستان را ازین ورطه بدبختی نجات دادند و راه را دوباره برای اعتلای ترقی باز کردند.

مکاتب مجدداً افتتاح شد پوهنشی طب تأسیس گردید و شورای ملی بنیان گذاشت.

رو بپرفته اساس جدیدی برای پیشرفت افغانستان گذاشته شد و کشور ما در راه انکشاف فرهنگی اجتماعی و اقتصادی بگام نهادن آغاز کرد.

ما با یاد آوری خاطره این روز تاریخی بروح اعلیحضرت محمد نادر شاه شهبید اتحاد دعا میکنیم و تعلق افغانستان عزیز را تحت قیادت مومسن و بنیان گذار و نظام نوین جمهوری تمنا داریم.

قاپده مردم افغانستان توسط عناصر خائن را

تقبیح کردند

سلسله برگزاری محافل سروربه

مناسبت رویکار آمدن نظام جمهوری در کشور ادامه داشته و قاپده مردم ما مکرراً جماعت و همبستگی شانرا برای بقای نظام نوین تحت قیادت بیانی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ابراز میدارند.

همچنان طی این محافل مردم جمهوری خواه ما توسط عناصر ضد ملی و وطن فروش را که بر ضد بقیه در صحنه ۶۳

یک هیات نظامی اتحاد شوروی وارد کابل شد

بنا بدعوت وزارت دفاع ملی مارشال اتحاد شوروی ماسکو ینکو گابریل میل سیما نوایچ در راس یک هیات نظامی بعد از ظهر در روز وارد کابل گردید و در میدان هوایی از طرف دیگر جنرال محمد نسیم قوماندان عمومی توپچی دیگر جنرال محمد ندیر کبیر سراج رئیس توپستیک و بعضی دیگر از صاع جنتمصیان وزارت دفاع ملی نماینده وزارت امور خارجه و سفیر کبیر اتحاد شوروی در کابل استقبال گردید.

(ب)

سالگرد روز نزول قرآن عظیم الشان شام سه شنبه ۲۴ میزان در پوهنتون کابل تجلیل گردید

سالگرد روز نزول قرآن عظیم الشان شام سه شنبه ۲۴ میزان در پوهنتون کابل تجلیل گردید

بعنا سبت این روز خجسته محفلی از طرف ریاست پوهنشی شریعت در ادیتوریم پوهنتون کابل ترتیب یافته بود که در آن آیاتی چند از سوره های مبارک قرآن کریم توسط قاریان افغانی و مصری قرائت گردید.

پوهندوی وفی الله سمیع رئیس پوهنشی شریعت در باره قدسیت این روز فرخنده و مبارک بیا نیا ایراد کرده و بعداً قاریان افغانی و مصری را به حاضرین معرفی نمود.

در این محفل دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف، پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور، بعضی از سفراء دول اسلامی در کابل برخی از اعضای شورای عالی قضا، روسای پوهنشی ها و استادان پوهنتون کابل اشتراک کرده بودند.

در ختم محفل تحایفی توسط دوکتور محمد حیدر رئیس پوهنتون کابل به قاریان اهدا شد و متعاقباً مجله فوق العاده شریعت به حاضرین توزیع گردید.

(ب)

اطلاعیه اداره عالی اوقاف

اداره عالی اوقاف این اطلاعیه را به نشر سپرده است. باطلاع ذواتیکه از مرکز ولایت کشور قصد حج بیت الله شریف را دارند رسانیده میشود که اداره عالی اوقاف بمنظور فراهم آوری تسهیلات بانها تجویز نمود است تا در خواستهای شانرا به نوا حسای مربوط مراکز ولایات وولسوالی ها ارائه بدارند.

همچنان مامورین و مستخدمین دوا بر که میخواهند به زیارت خانه خدا بروند درخواستهای شانرا به شریعت اداری وزارت های مربوط بسپارند تاریخ فرعه کشی بعد اعلام میشود.

دوسیه خائنین جهت فیصله و بررسی به دیوان حرب عسکری رجعت داده شد

دسیسه ای که به ذریعه محمد هاشم میوند و آل عبدا لر زاق، خان محمد و بعضی اشخاص دیگر که به تحریک اجنبی برای رهم زدن نظم و آرا مش در افغانستان و از بین بردن نظام جمعی وری طرح و بعداً از طرف حکومت کشف شده بود از چندی به اینطرف توسط هیاتی تحقیق میگردید چون دوسیه های سه نفر فوق الذکر و بعضی از همکاران شان درین اواخر تکمیل شده بود جهت فیصله و بررسی به دیوان حرب عسکری رجعت داده شد.

د افغانستان او شوروی دوستی

تولنی ته پیغام لیرلی دی کابل دتلی ۲۴ (ب) دیو هنی وزیر او د افغانستان او شوروی اتحاد دوستی دولتی رئیس داکتر نعمت الله پژواک دالاندی پیغام د افغانستان او شوروی اتحاد د دوستی د تولنی به نامه چه داکتر به ۱۶ نیتسه د دغی تولنی له خوا یو کنفرانس جوړیژی مسکو ته استولی دی. پاتی به «۶۱» مخ کبی

اطلاعات و او کلتور او پوهنی دوزارت د تصدیق و تشکیلات لغوه شو

کابل دتلی ۲۶ (ب): د اطلاعات و او کلتور او پوهنی په وزارتونو کی د تصدیق و تشکیلات لغوه شوی. د صدرات عظمی یوی منبع پرون وویل چه د دغو دراپو وزارتونو د تصدیق و ارتباط د تصدیق له بنی خخه قطع شوی او د وزیرانو دعالی مجلس د پرونی تصویب له مخی تولی تصدیق د اطلاعات و او کلتور او پوهنی د وزارتونو د رسمی ادارو جز گرخیدلی دی.

...

اطلاعات و او کلتور دوزارت تشکیل د حکومت له خوا تصویب شوه.

کابل دتلی ۲۶ (ب): د اطلاعات و او کلتور دوزارت نوی تشکیل دیوه کل په حیث د حکومت له خوا تصویب شوی دی.

د اطلاعات و او کلتور د وزارت یوی منبع پرون وویل د دغه وزارت نوی تشکیل چه د افغانستان د جمهوری حکومت د روشن بینانه غوښتنو په نظر کی نیولو سره او

دستپما په مقصد په دی وروستیو وختو کی ترتیب او تنظیم شوی وود وزیرانو په پرونی مجلس کی تصویب شو.

(پاتی په ۶۱ مخ کی)

چهارمین جنگ

محمد بشیر رفیق

● چگونه آرامش تابستان داغ شرق قمیانه برهم خورد؟



انور السادات

رفع سو تفاهم ها کنفرانس قاهره بین سه زعيم عربی سادات رئیس جمهور مصر، حافظ اسد رئیس جمهور سوریه و ملک حسین

پادشاه اردن تشکیل شد و همگان تصور میکردند حد ف ازین کنفرانس کشودن چپه شرقی به کمک مبارزان فلسطینی علیه اسرائیل

است. مصر و سوریه بعد از این کنفرانس با اردن روابط سیاسی قایم کردند و اردن تمام مبارزان زندانی فلسطینی هارا عفو کرد تماس هاوتلاش های پیگیری بین ز عمسای عرب در سطح سیاسی و نظامی صورت میگرفت

همه مردم این همه تماس هارا قدم های مثبتی برای وحدت عرب ها می دانستند و آنچه هیچکس تصور نمی کرد اشتعال یک جنگ دیگر در شرق میانه بود زیرا هنوز اسانه

شکست ناپذیری اسرائیل بر سرزمین عابود و به قول حسین هیکل مدیر روز نامه الاحرام رفتی عرب ها کابوس استحقاقات بار لو رادر

کناره شرقی کانال سو یز در ذهن خود مجسم میکردند و عراس میشدند اما سرانجام جنگی

چارم علی الرغم انتظار مردم جهان در شرق میانه آغاز یافت و تا تاریخ تحریر ایسن

بادداشت (یعنی دوشنبه ۲۳ میزان) اینکا ر نعل تاحد زیاد درین جنگ در دست عرب ها

ست و برخلاف جنگ سال ۱۹۶۷ که در شش روز پایان یافت و عرب ها باسر افکنده از

میدان محاربه برگشتند این بار باسر افراشته در مقابل دشمن خو نبی مانند اسرائیل که

از حمایت کامل ایالات متحده امریکا و اعمار امریکایی بر خود دار است استناد گسی می کنند.

در خلال این شش سال در شرق میانه اتفاقات زیادی یعنی عرب ها و اسرائیل رخداد

که درینجا اجمالی از آنرا از لاسلای جبراید و ماخذ برای اطلاع خواننده گان عزیز قبیل

از ادامه این تبصره پیرامون جنگ کتونی



حافظ الاسد



حسین البکر



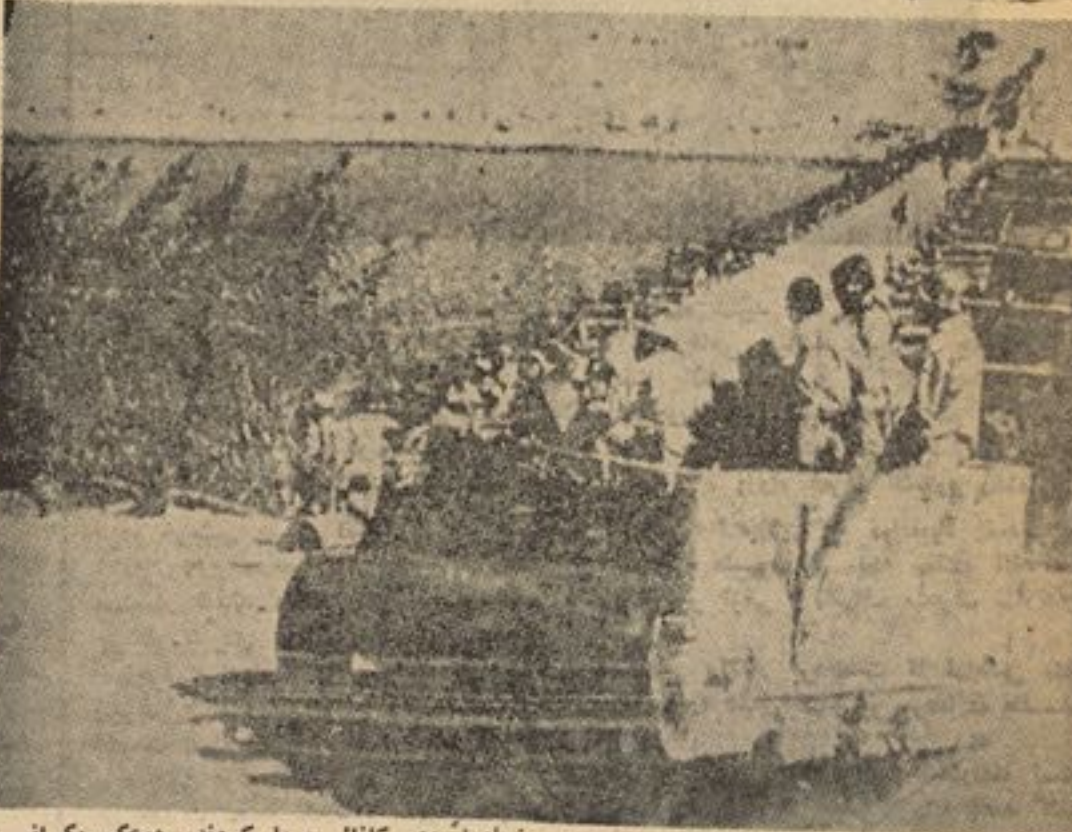
قذافی

نقل می کنیم تاخوانندگان زوندون را از پایان جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به جنگ کتونی وارد کنیم و آنگاه نظر خویش را پیرامون این جنگ آزادی بخش ابرازداریم.



ملک حسین

شرق میانه، یعنی بحران این منطقه تدریجا فراموش می شود و اسرائیل که هیچ شرطی را برای صلح نمی پذیرد و به انواع تجا و ز دست می یازد بالاخره حق (دیپلماتیک) رادر سرزمین های اشغال کسب میکند در یسن تابستان داغ به منظور وحدت بیشتر عرب ها



عساکر مصر برای عبور از کانال سو یز تعداد بل هاویک زره پوش مصری دیده میشود



یک تانک اسرائیلی در زیر آتش بمباران هوایی سوریه - سوریه عا در تمام چپه های جنگ جلویشرفت تانکهای اسرائیل را بسوی دمشق بسته اند.

در استحقاقات بار لو نشسته و عبور آرام آب رادر کانال مشاهده میکردند. عرب ها مخصو صا سادات رئیس جمهور مصر به فعالیت های دامنه دار سیاسی دست میزد و هدف آن این بود تاراهی برای استقرار صلح در شرق میانه از طرق مسالمت آمیز پیدا کنند. ملاقات های پیهم او با ملک فیصل و سایر سران عربی چنان تو چیه میشد که این همه تلاش ها همه در جهت صلح صورت میگرفت. ناظران سیاسی عرب عقیده داشتند تازه ترین سلاحی که عرب ها با بد از آن در مقابل امریکا و اسرا نیل استفاده ده کنند نفت است. موضوع استفاده از نفت به منظور آوردن فشار بر امریکا که اسرا نیل را وادار به قبول فاصله نامه ۲۴ مور خه ۲۲ نوامبر شورای امنیت کند از داغ تر یسن سوره های مطبوعات و محافل سیاسی عرب بود. درین تابستان داغ وحدت عرب ها بیش از پیش استحکام می یافت و کشور های عربی بسوی هم جمع می شدند علت آن این بود که بارویکار آمدن دیتانت یعنی تها هم بین ابر قدرت ها، عرب ها تصور میکردند که موضوع

عرب‌ها با اسرائیل

مارچ ۱۹۶۸ :-

از عبور از کانال سوئز تاسیسات نظامی مصر را تاحدی ویران کردند و ۲۰ نفر از عساکر مصری را کشتند .

از عبور از کانال سوئز ۱۳ عسکر اسرائیلی را کشته ۴ نفر را زخمی و ۲ اسرائیلی دیگر را اسیر کردند . طیاره های اسرائیل برای تلافی در روز بعد ده ساعت خطوط قوای نظامی

جمال ناصر جنگ فرسایشی را علیه اسرائیل در کانال سوئز آغاز کرد این جنگ که بیشتر در هوا صورت میگرفت محافل سیاسی جهان را پیوسته متوجه خود میساخت .

سپتامبر ۱۹۶۹ :-

درین ماه دریک برخورد هوایی اسرائیل ۱۱ طیاره مصر را دریک روز سرتگون کرد . از تاریخ جنگ ماه جون این بزرگترین تلفات قوای هوایی مصر دریک روز است .

۱۳ جنوری ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل برای اولین بار در اعماق خاک مصر رخنه کرده و هدف هائیرا مورد حمله قرار دارند .

فبروری ۱۹۷۰ :-

غواصان مصری يك کشتی تدا رگات قوای بحری اسرائیل را در بندر ایلات غرق کردند و بیشک کشتی دیگر اسرائیل آ سیب رساندند .

۱۲ اپریل ۱۹۷۰ :-

اسرائیل اعلام کرد که پیلوت های ۱ تحاد شوروی بر فراز خاک اسرائیل عملیات هوایی انجام میدهند .

می ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل سه روز بعد از غرق شدن يك قایق ماهیگیری این کشور بوسیله مصری ها يك کشتی راکت انداز مصر را غرق کردند . در همین روز کماندو های مصری پس



ملك فيصل



آدنی امین

نوامبر ۱۹۶۷ :-

شورای امنیت موسسه ملل متحد از اسرائیل خواست تا سرزمین های چندیدی راکه در جنگ شش روزه ماه جون از عربها بدست آورده اند تخلیه کنند .



سربازان سوریه بروی يك تانك اسرائیلی که به غنیمت گرفته شده شادمانی میکنند .

جون ۱۹۷۰ :-

قوای زد هوش اسرائیل وارد خاک سوریه شدند و سه روز در خاک سوریه باقی ماندند .

مصر را مورد حمله شدید قرار داد و سه طیاره میک قوای هوایی مصر را سقوط دادند .

جون ۱۹۷۰ :-

از تاریخ جنگ شش روزه این یکی هم از بزرگترین عملیات قوای عسکری اسرائیل علیه سوریه است . ۴ طیاره میک سوریه و يك طیاره جت اسرائیل سقوط کردند . اسرائیلی کشته و ۲۷ نفر آن ها مجروح شدند در همین ماه راکت های مصری د و طیاره اسرائیلی را سقوط دادند .

آتش جنگ درجبهه های مصر سوریه واردن روشن شد کماندو های اسرائیلی بعد

اگست ۱۹۷۰ :-

اسرائیل بعد از ۷۹ روز جنگ پی در پی هوایی ختم حملات هوایی خود را در امتداد کانال سوئز اعلام کرد و گفت که مقررات اوربند شرق میانه را به اجرا گذاشته است . طبق اعلام مقامات نظامی اسرائیل در این مدت ۳۷۳ نفر از نیرو های مسلح این کشور

از تاریخ پایان جنگ شش روزه در جریان جنگ های بعدی کشته و ۱۱۲۱ نفر دیگر مجروح شدند . اسرائیل در همین ماه گفت که مصر با حرکت در آوردن پایگاه های پرتاب راکت ضد هوایی در ساحل کانال سوئز مقررات اوربند را نقض کرده است .



گوشه بی از جزیره سینا که اینک در زیر پای تانک های غول بیکر جمهوری عربی مصر می لرزد .

ورق بزرگ

جنوری ۱۹۷۲ :-

قوای اسرائیل به تلافی عملیات مبارزان فلسطینی در داخل خاک اسرائیل به قلمرو جنوب لبنان حمله ور شدند . چت های اسرائیلی یک اردو گاه مبارزان عرب را در داخل خاک سوریه نیز بهیسا راندند .

فبروری ۱۹۷۲ :-

قوای اسرائیل مدت سه روز در اراضی

جنوب لبنان حملات انتقالی دامنه داری علیه مواضع و پایگاه های مبارزان فلسطینی انجام دادند .

می ۱۹۷۲ :-

سه گوییلای چپانی در میدان هوا یی بین المللی تل ابیب ۳۶ نفر را کشتند و ۱۸ نفر را زخمی کردند دونفر از گوییلای ها کشته و سومین نفر که دستگیر شده بود به حبس ابد محکوم گردید .

سپتمبر ۱۹۷۲ :-

مبارزان فلسطینی (یعنی سپتمبر سیاه) ۱۳ ورزشکاران اسرائیلی رادر المپیک موتشن کشتند در همین ماه قوای اسرائیلی باردیگر وارد جنوب لبنان شد و در یک عملیات ۲۷ ساعته کوشید تا آن قسمت را از وجود مبارزان فلسطینی پاک کند ۶۰ نفر مبارز فلسطینی به شهادت رسیدند و بسیاری از خانه های آن ها منفجر و نابود شدند درین عملیات سه نفر اسرائیلی کشته و ۶ نفر زخمی شدند .

اکتوبر ۱۹۷۲ :-

طیاره های اسرائیلی اردو گاهای مبارزان فلسطینی رادر نزدیکی پایتخت سوریه رجم گوییدند .

نوامبر ۱۹۷۲ :-

در جبهه سوریه یکی از بزرگترین جنگ های بعد از جون ۱۹۷۶ آغاز شد ۸ میگ و ۱۵ تانک سوریه درین جنگ نابود شدند .

جنوری ۱۹۷۳ :-

طیاره های اسرائیلی بار دیگر مواضع مبارزان فلسطینی را در خاک سوریه مورد حمله قرار دادند ۴۰ میگ سوریه سرنگون شد و ۶ تانک آن نابود گردید . ۲ اسرائیلی نیز درین جنگ کشته شدند .



این عکس فرار اسرائیلی هارادر جبهه جولان در بلندی های آن قسمت از جولان که در تصرف سوریه ها در آمده نشان میدهد

فبروری ۱۹۷۳ :-

بامبارزان وارد بیروت شدند و سه نفر از جت های اسرائیلی یک طیاره مسافر بری لیبیا را که پس از گم کردن راه بر فراز

اگست ۱۹۷۳ :-

صحرای سینا سرگردان شده بود سقوط دادند ۰ و ۱۰۸ نفر از ۱۱۳ مسافر آن و سرنشینان این طیاره به قتل رسیدند .

اپریل ۱۹۷۳ :-

اسرائیل ۱۳ میگ سوریه را در برابری از دست دادن یک طیاره در بزرگترین نبرد هوایی قوای اسرائیلی در یکی از بزرگترین جنگ دو کشور سقوط دادند .

یک بمب اسرائیلی که در دلتای نیل افتاده و منفجر نشده اکتوبر ۱۹۷۰ :-

اسرائیل اعلام کرد که مصر و شوروی با وجود آوردن مجهز ترین و کاملترین سیستم های پرتاب راکت های ضد هوایی در ساحل غربی کانال سوئز مقررات اوربند شرق میانه را نقض کرده اند متحصصان نظامی اسرائیل تخمین زدند که تا ۶۰۰ راکت ضد هوا یی تقریباً در ۵۰ پایگاه پرتاب راکت در ساحل غربی کانال سوئز مستقر شده اند .

فبروری ۱۹۷۱ :-

اسرائیل اعلام کرد که مصر بزرگترین تجهیزات جنگی را که نظیر آن هرگز دیده نشده در ساحل کانال سوئز مستقر کرده

است ۰ در همین ماه نماینده اسرائیل از مذاکرات غیر مستقیم صلح شرق میانه در نیویارک خارج شده و بهانه آورد که میانجی صلح ملل متحد یعنی گو تار یارتنگ به اسرائیل اتمام صحبت کرده است .

سپتمبر ۱۹۷۱ :-

نیرو های اسرائیلی در جریان جبهه یمن پرواز طیاره های جنگی مصر به فراز مناطق تحت اشغال اسرائیل یک طیاره مصری را سقوط دادند ۶ روز بعد راکت های مصری یک طیاره اسرائیلی را سقوط دادند و درین حادثه ۷ نفر سر نشین طیاره اسرائیلی به قتل رسیدند .



اسیران اسرائیل در یکی از کمپ های اسیران در قاهره . اینست عاقبت مردمیکه برای ادامه استعمار و اشغال سرزمین های کشور های دیگر می جنگند .



لاشه يك طياره فا تووم اسرائيل كه در جنوب سوریه سقوط کرده است

این بود اجمالی از تجاوز های اسرائیلی در خلال شش سال گذشته درین شش سال یکبار هم اسرائیل به میدان هوایی بیروت حمله کرد و چند طیاره ملکی را آتش زد که در این یادداشت ذکر نشده . در خلال این مدت اسرائیل هیچگاه برای صلح آماده نشد و مساعی گوناگون میانجی صلح بلل متحد در اثر لجاجت اسرائیل و اتکالی آنکشور به قدرت ایالات متحده امریکاناگام شد. بلان راجرز وزیر خارجه امریکا که شامل



طیبیان قوای عسکری سوریه يك عسکر مجروح اسرائیلی را تحت مداوا گرفته اند . دو نفر دیگر اعترافات او را ثبت میکنند . باز شدن کانال سوئز بود نیز به ثمر نرسید و خلاصه اسرائیل راهی رادربیش گرفت که در فرجام به تسلیم عرب ها و از دست دادن قسمتی دیگری از خاک آبایی شان انجام یابد این همه اهانت و زور گویی برای کشورهای عربی غیر قابل قبول بود لاجرم در اثر سیاست نا بخردانه اسرائیل و تمرکز عساکر آن در روز های اخیر در سرحدات

و قتیکه برای نخستین بار پرچم جمهوری عربی متحد بعد از ۶ سال در جزیره سینا که جزئی از خاک مصر است برافراشته میشود .

کشور های عربی آرامش تابستان داغ شرق میانه بهم خورد و جنگی آغاز یافت که اسرائیل حتی تصور آن را نیز نمی کرد جنگی که در روز اول کامیابی هایی برای جمهوری عربی مصر و سوریه بار آورد و اسرائیل در دومین و سومین روز آن استحکامات بارلو را از دست داد .

اسرائیل درین استحکامات و یا به عبارتی دیگر خط دفاعی بارلو که می گفتند خیلی مجهز تر از خط مارینو و یا خط زیگفید در فرانسه و آلمان نازی قبل از جنگ است پیش از ۲۸۰ میلیون دالر امریکا بی خرج کرده است . این استحکامات با سرو صدایی که هنگام ساختمان آن برپا شده بود جنبه افسانه بی پیدا کرده و برای عرب ها چون



این افسر اسرائیلی (دیوید بن رحیم) نام دارد که بدست قوای مصر اسیر شده او تفوق مصر را در سینا تأیید کرد .

کابوسی می نمود. هدف اسرائیل از ساختن خط دفاعی با هزینه چینین بزرگ این بود که مدتی جلو پیشرفت مصر را بگیرد و نگذارد که ازین راه بخاک سینا مجددا نفوذ کند اما مصر با کمک توپخانه و تانک و قوای بشری و اتکاء به ایمان چنان این خط را در هم گوید که صدای از هم شکستی آن در تل ایسپالرزه انگند تا قبل از جنگ کنونی معافل بین المللی و سیاسی جهان تصور میکردند که مناسبات مصر و شوروی سخت تیره است و علائق دوستانه این دو کشور بعد از اخراج



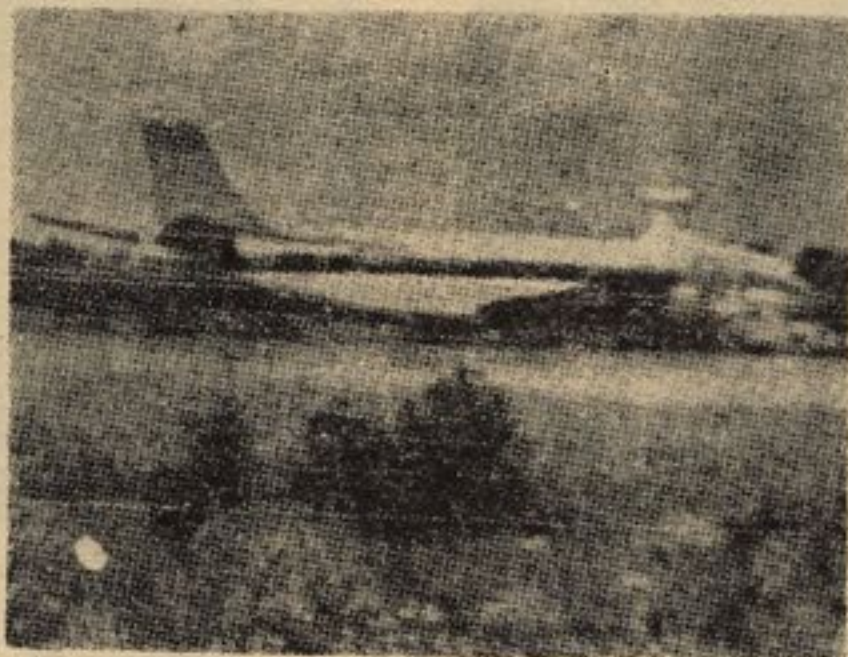
موشه دایان



گلدامایر



يك پل بروی كانال كه عبورقوای مصر رابه صحرای سینا تسهیل کرده است . درین عکس عساکر مصری درحال عبورازین پل دیده میشوند



يك طیاره بوئینگ ۷۰۷ (العال) اسرائیل كه درآن مهمات نظامی بارشده است تاازبرجینا بیج عازم تل ابیب گردد

وگاه تصریحا پذیرفته و آماده شدند
اگر اسرا شیل بخطوط قبل از جنگ
سال ۱۹۶۷ مطابق به فیصله نامه
۲۲نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت عقب
نشینی کند آن‌ها به مذاکره برای
صلح که شامل حق زندگی برای همه
مردم این منطقه به شمول احقاق حقوق
مردم فلسطین باشد پردازند .

با این وصف عرب‌ها درین شش
سال با این منطق و با گذشت‌های
زیاد موفق شدند افکار قسمت اعظم
مردم جهان را بسوی خود و هدف‌های
مشروع خود جلب کنند .

واما این بار اسرائیل به کمک
ایالات متحده امریکا از زور گویسی
مکرر و خسونت کار گرفته افکار
مردم جهان را به مسخره گرفت و
شش سال بازور نیزه به تجا و ز-
پرداخت و کو چکترین انعطاف برای
صلح بروز نداد و اینک جزای این
همه بی مبالاتی را به حقوق مردم
عرب و پشت پا گذاشتن به فیصله
نامه های شورای امنیت و توصیه
ملل صلح‌نوست مانند اتحاد شوروی
و غیره رامی بیند و یقینا درین جنگ
سر افکنده میشود .

ختم

منطق محاربه عرب‌ها نیز تغییر کرد گردید و کشورهای عربی مخصوصا
و در واقع يك طرز فکر منطقی جا سادات و سایر رهبران دور اندیش
بگزین نظریات تعصب آمیز افراطی عرب واقعیت وجود اسرائیل را تاویحا

متخصصان شوروی از مصر که صدمه و لطمه
دیده است دوباره صمیمانه نخواهد شد ولی
وقتی جنگ کنونی آغاز یافت هر دو مسکو و
قاهره ملتفت شدند که چرا در مورد علایق
خود تجدید نظر نکنند و اتفاقا این تجدید نظر

به سرعت انجام گردید و روابط بسیار
دوستانه بی بین این دو کشور آغاز یافت
بطوریکه شوروی از حقوق مشروع عرب‌ها
درین جنگ آزادی بخشی حمایت کرد وقتی
نماینده آن کشور یعقوب مالک از تسلا ر
شورای امنیت ملل متحد در مقابل نماینده

اسرائیل با احتجاج خارج شد و رهبران
اسرائیل را يك دسته گانگستر خواند و
اما ایالات متحده امریکا برخلاف حق و
عدالت و بر عکس آنچه خودش در پای آن امضا
کرده است یعنی فیصله نامه نمبر ۲۴۲ مورخ
۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت ملل متحد

از اسرائیل حمایت کرده و تجاوز اسرائیل را
باین عمل خود مشروع جلوه دادن میخواهد
و حتی به ارسال سلاح و مهمات نظامی نیز به
اسرائیل شروع کرده است .

واما جنگ کنونی مانند پیکار شش روزه
سال ۱۹۶۷ نیست همانطور یکه از اخبار
این جنگ پیدا است اسرائیل با وصف
هر نوع کمک ایالات متحده امریکا تا تحریر
این یادداشت نه تنها مو لقیتی درین جنگ
بدست نیاورده بلکه شکست غیر قابل تصوری
راهم متحمل شده است .

در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ همدنی
که عرب‌ها در پیش داشتند و بار
هآن را بیان میکردند علاوه از
تقاضای مشروع حقوق از دست
رفته مردم فلسطین یکی هم این بود
که باید اسرائیل را به بحر انداخت

اسرائیل ازین شعار عرب‌ها
حداعظم استفاده را در جلب توجه
کشورهای جهان بسوی خود نمود.
اما بعد از اینکه جنگ پایان یافت



يك دسته از عساکر نیرومند الجزایر

توندون

شماره ۳۱ شنبه ۲۸ میزان ۱۳۵۲ مساوی ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۹۳ مطابق ۲۰ اکتوبر ۱۹۷۳

هفته مخصوص سرمایه‌داری

آدمیت رحم بر بیچارگان آوردنست
گادمی راتن بلرزد چون بیند ریش را
(سعدی)

هفته مخصوص سرمایه‌داری که در واقع هفته نیکوکاری، دستگیری بنسویان، غم‌شیرینی، به مصیبت‌رسیدگان و بالاخره هفته التفات بحال مستمند است، با پیام شایع محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و حامی جمعیت افغانی سره می‌باشد آغاز گردید. رهبر بزرگ ملی ما در پیام شان راجع به مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرمایه‌داری چنین فرمودند:

«مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرمایه‌داری، نه تنها مسؤولین امور این کانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن می‌سازد بلکه فرصت و زمینه را میسر میگرداند که مردمان ما از یکطرف با پیروی از تعالیم عالی اسلامی و عطاوت بشری در امر خیر و دستگیری از بینوایان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر با تعقیب و پیروی اصول ملی و بین‌المللی سره می‌باشند و صلیب احمرها که بنای آن بر بشریت، وحدت و اتحاد، خدمات داوطلبانه به هم‌نوع محتاج و تعاون با همی است بشکل بهتر و بصورت روز افزون بین مردمان مادر سراسر کشور عزیز تقویه گردد. منظور از بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمان‌های خیریه خواه سرمایه‌داری، صلیب احمر و یا هلال احمر باشد هدف آن یاری و تعاون به طبقه رنج‌دیده و مصیبت‌رسیده نوع انسان است.»

جمعیت افغانی سره می‌باشند بر روی همین خط مشی، در فرصت‌های لازم به سوبه ملی و بین‌المللی به کمک مستمندان و مصیبت‌رسیدگان می‌پردازد.

این مؤسسه در ساحت خدمت‌گزاری اجتماعی سابقه تقریباً بیست ساله دارد ولی بدون تردید مؤثریت خدمات آن در پرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری ما و بر حسب اراده حامی بزرگ آن، به وجه مطلوبی منجلی میشود و وظایف عالی نوع پروری خویش را چنانکه توقع و نیاز است ایفا میکند.

آنچه در راه نیرومندی این مؤسسه خیریه و توفیق آن در جهت انجام خدمات بشردوستانه اهمیت اساسی دارد، امداد داوطلبانه و مؤثر تمام افراد کشور است و مخصوصاً آنانیکه استعداد و توانایی مادی بیشتری دارند باید این وجیه دینی و ملی خویش را در کمک‌های رشادت و جوانمردی ادا کنند و در دستگیری از بینوایان و مصیبت‌رسیدگان عملاً سهم بگیرند و این هفته نیکوکاری میتواند فرصت مساعدی برای انجام این مأمول باشد.

دخارندوی خلمیان در ترفیکوپه خدمت کبندی

له خومودی راهیسی یو شمیر منور او تحصیل کری دخارندویان دکابل دشار په وائونو کبندی دتقلبه وسایلو دینه تنظیم او دترافیکو دمسؤولو مؤظفینو سره دمرستی اوپه وائونو اوپلی لاروکبندی دشاریانو دلاریشودنی په منظورپه داوطلبانه ډول خدمت ته چمتو شویدی. که څه هم ددوی دغه خدمت دورخی اوامیانله خوا دخواستو دپاره محدوددی، خوداچه د ښاریانو په لاریشودنه او دترافیکو د مؤظفینو سره لویه مرسته گټله کبندی، زمونږ په عقیده په هغو خدمتونو کبندی دخوانانو د فعالی برخسی اخیستلو یوه غوره نمونه ده چه دافغانستان خوان جمهوري نظام یی ملی عالی اهدافو ته درسیدیو په لاره کبندی هیله ورته لری.

له تیرنظام څخه مونږ ته زیاتی فاسدی بقایای ریاتی دی چه باید دخپلو بشری قواؤ او دخوانانو دفعالو خدمتونو په مرسته یی له منځه لیری کړو. له دغو بقایاو څخه یوهم دښاری بسونونه انتظام او دخلکو په تیره بیان پوهنی دشارگردانو په مقابل کبندی دپس جلوتکو ناوړه رویه ده.

څرنگه چه په تروکلوکبندی ددغونواو وحرکاتو مخنیوی نه کیده او دترافیکو څښتو مامورینو یوازی دخپلو گټو دپه وړلو په فکر کی و، نقلیه وسایلو نه یوازی انتظام نه درلون بلکه دخلکو دنا آرامی وسیله وه اوپه ښارکبندی یوه څرگنده یی نظم لیدل کیده.

له ښه مرغه دجمهوری نظام دلرپه راختلوسره هماغه شان چه زمونږ دژوند په زیاتو اړخونو کی دتحول نیسی ولیدلی شوی، دشاردترافیکو وضع او دترخونو دټاکلو او خارنی په فضاکسی هم په لږه موده کبندی داسی بدلون راغللی دی چه یقیناً به زمونږ دښاریانو او دترافیکو د مؤظفینو او دخارندوی دخلمیانو په کبه مرسته نور هم انسجام پیدا کړی.

مونږ په دغه عام المنفعه خدمت کبندی دخارندویانو فعاله برخه دستاینی او قدر دانی وړولو او هیله لروچه ښاریان هم ددوی دخدمتونو په مقابل کبندی هغه حساب موقعیت درک کړی چه دوی یی ددغو خدمتونو دسرته رسولو په وخت کبندی لری. هیله ده چه دخارندوی دهمکارانو دفعالیت ساحه په آینه کبندی دومره زیاته شی چه ددوی دغه خدمتونه دولایاتو په ترفیکو اونورو عام المنفعه چاروکی هم اوږده شی.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

عساکر امریکایی برای جنگ به اسرائیل اعزام میشوند و آن عساکر که در ویتنام جنگیده اند، ترجیح داده میشوند. «جراید»



- مثلی که در ویتنام به موفقیت جنگیدید. من یقین دارم که در شرق میانه هم موفق هستید. (کارتون از آنیس) صفحه ۹

افغانی سره میاشت در خدمت شما



کمکهای عاجل افغانی سره میاشت توسط کاروانهای مختلف بزودترین فرصت به محل حادثه رسانیده میشوند .



لباسها وسایر امداد جمعیت افغانی سره میاشت در مکاتب بوسیله هیات های مؤلف توزیع می شود .



امداد عاجل جمعیت افغانی سره میاشت در فرصت های لازم وباوسایل ممکن برای نجات مصدومین حوادث طبیعی رسانیده میشود .

هفته مخصوص سره میاشت که از ۲۴ میزان تا ۳۰ میزان ادامه دارد ، با پیام رهبر بزرگ ملی و رئیس دولت و صدراعظم بنام علی محمد داود آغاز گردید . در طول این هفته مردم نیکوکار و خیرخواه ما در راه تقویت بنیه مالی جمعیت افغانی سره میاشت با دادن اعانه های سی به آن موسسه ، وجبیه انسانی و نود و ستانه خویش را ایفا میکنند . جمعیت افغانی سره میاشت نیز به توزیع امداد به مستحقان در مکاتب وسایر نقاط پرداختند .

مجله ژوندون بمنظور سهیمگیری در تجلیل از هفته سره میاشت اینک فوتوهای را که از فعالیت های گوناگون این موسسه خیریه و عام المنفعه در این صفحه بچاپ میرساند و امید وار است این موسسه بتواند در پروارزشهای نظام مترقی جمهوری و آرمان های عالی حامی بزرگ آن ، بمؤثریت خدمات بشردوستانه خویش بیفزاید .



اطباء ، قابله ها و پرستاران امور صحیح جمعیت افغانی سره میاشت در کلینیک های عاجل آن موسسه بيماران مختلف را تحت مداوا و پرستاری قرار میدهند .



توزیع ادویه در کلینیک های مختلف افغانی سره میاشت طور رایگان صورت میگیرد . تمام افراد بیمار که در کلینیک های سره میاشت تحت معالجه قرار میگیرند از خدمات صحی رایگان و بلاعوض مستفید میشوند .

اسلام و زندگی

پر تو عقل

بقلم حبا

مردم آن وقت بدنبال آن روان بودند باقیات رسانید. آنگاه توانست حقیقت را در یابد و هدف اصلی خود را پیدا کند و بخوبی باین فیصله برسد که ذات مظهر قدرت نمایی های خیره کننده، نیرویی است غیبی و ماوراء طبیعت که آفریننده آفتاب، ماه و ستارگان است و تنها اوست که فنا و زوال در پیشگاه عظمتش راه ندارد و از قدرت او است که این نظم عجیب و بیست انگیز در سراسر کائنات حکومت میکند.

ازینجا است که حسن دینی و خدا پرستی در نهاد فرد فرد انسان متمرکز بوده و از ضروریات فطری نوع بشر بحساب می آید. زمانیکه عقل انسانی سوال خدا شناسی را حل کرد و دریافت که نیرویی بی نظیر برپای جهان هستی حکومت دارد و دنیای بشریت و آنچه در آن است زاده رحمت و اراده او است قضاوت خواهد کرد که باید انسان در مقابل عظمت آن آفریننده توانا و داد گستر سر تعظیم فرود آورد، بجهان غیب مؤمن شود و بفرمان آفریننده کار صمیمانه منقاد و مطیع گردد.

مغرب فرو نشیست وی مهتاب را نیز زیندیرفت و چون روز فرا رسید انوار فروزان آفتاب در پهنای افق گسترده شد بیش از هر چیز دیگر برای ابراهیم «ع» شکفت آور تر آمد و گفت: «خدا و آفریننده من این است.»

هنکا مکه روز پایان یافت و فرصت غروب فرا رسید آفتاب نیز مانند دیگران سردر گریبان افول کشید و آنهمه شکوه و عظمت خود را از نظر ابراهیم «ع» پنهان ساخت و دیگر نور و درخششی از خود بجا نگذاشت.

او پس از آنکه همه چیز را در حال فنا و نابوداری یافت نتایج فکری خود را درین چند کلمه خلاصه کرد: «برگر دانستم روی خویش را بجا نب خداوند یکه آفریننده آسمانها و زمین است. درحالیکه یکتا پرستم و از شرک و زندگان نیستم.»

این پیامبر بزرگ اسلام با پیروی از حکم ضمیر بیدار خود وقتی بطلان عقایدی را که

بدور نمای مظاهره طبیعی نگاه میکنند چشم جانب آسمان و فضاء میدوزد و در عظمت آن عمیق میشود و باخود میگوید آن کسیکه این سازمان را برپا کرده و این نظام شکفت انگیز را بر صفحه کتی حکم فرما نموده است. از همه موجودات بزرگتر و مقتدر تر است.

زمانیکه ستاره درخشانی را در پهنای سیر نیلگون مشاهده کرد در فکر و اندیشه غرق شد و این جمله را بزبان آورد که «بروردگار من این است.»

پس از آنکه چون ستاره در سایه غروب فرو رفت و آوری از آن بجا نماند. نور عقل در وی درخشید و گفت «آنچه غروب کردنی است نمیتواند آفریدگار باشد لحظه ای بعد که روشنایی مهتاب او را بخود جلب کرد گفت «این است آفریدگار من.» ولی زمانیکه ساعتی بعد مهتاب نیز در دل

انسان وقتی سری در صفحات تاریخ جهان انسانیت میزند و به پیرامون چگونگی ذهنیت ها و طرز تفکر ها نظر عمیق می افکند باین مطلب میرسد که در هر عصر و زمانی مسائلی چند و سوالهای متعددی افکار انسان ها را بخود معطوف داشته و برای دریافت راه حل آن ها غرق اندیشه میگرددند حتی برخی اوقات این اندیشه های گوناگون ایشان را به پرتگاه هولناک پندار های نابجا نزدیک میساخت.

این سوال ها همز مان بارشد ابتدایی انسان ریشه خود را در مغز او غرس می نماید و رفته رفته انکشاف و نمو می یابد. او از خود می پرسد. پیش از آنکه وارد این جهان شود کجا بوده و چه کسی او را وارد این دنیای پر شور ساخته است؟ بالاخره او چه خواهد شد؟

سوالهایی از اینگونه، مغز بشر را فرا میگردد و این، بذات خود یک پدیده قابل وصفی است که در سر شیت انسان از همان بدو آفرینش همراه ساخته شده است و در حقیقت یگانه دلیلی است که میتوان از آن به فطری بودن دین اذعان نمود.

اکنون وقتی که انسان برای رهایی از چنگال این افکار و بمتنظور پیدا نمودن چیزی که این پیچیدگی ها را در اندیشه او بکشاید. ناگزیر بهر سو دست و پا میزند تا اگر

یک وجدان سالم و فکر رسا در وی مسلط بوده و هنوز تحت تاثیر مسموم کننده آید یو لوزی های گوناگون قرار نگرفته

باشد. قدرت می یابد در پر تور هنمایی عقل سالم خویش این گره های فکری را بازنماید و جانب حقیقت را بر گیرد. این گسترش سوالهای حیرت آور در پیج و خم افکار انسان نما یانگر حس تدین در وجود بشریت بوده و گواهی بر آن است که انسان دین خواه بوده و تا انکار و عقل سالم در وجود او حسیت این نیاز مندی او را رهائی سازد.

هرگاه انسان صفحات تاریخ پیا میران الهی و زندگی ایشان را ورق میزند نمونه هایی از حق جوئی را در رو شنایی عقل مشاهده میکند چنانچه ابراهیم «ع» آن فرستاده والا گبر خداوندی تنها مکه کودک نوری بود و افکار و عقاید مغز او را بطور کلی آلوده نساخته و وجدان سالم در وی وجود داشت در خلال سوالهای گوناگون فکری راه را بجانب حقیقت باز یافت و مطمئن گردید.

این مرد روشن ضمیر به پیرامون همه چیز دقیق بینگردد و در پرتو عقل و خرد

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

بقلم: قاری عینی

حضرت عبدالله بن عباس (رض)

است که حدیث را بسیار روا یت کرده اند، تعداد احادیث روایت شده آن بالغه ۱۶۶۰ حدیث می گردد که شیخین ۹۵ حدیث آنرا متفقا روایت نموده امام بخاری ۱۲۰ حدیث و امام مسلم ۴۹ حدیث آنرا بطور انفراد روایت کرده اند.

هنگام وفات پیغمبر اسلام، عمرش بیش از سیزده سال نبود همین باعث است که بسیاری مرویاتش از اصحاب رسول خدا (ص) است بالغاً صدها صحابه بیکه بیشتر ملازمت رسول خدا (ص) را داشتند.

عبدالله بن عباس (رض) دارای عقل رسا، حافظه قوی و ذهن صاف بود که تمام مسی استعدادش را در نشر علوم اسلامی بخرج رسانیده است، بسیاری از اصحاب نسبت کثرت دانش او، ویرا احترام می کردند چنانچه حضرت عمر «رض» همواره او را نوازش نموده نزد خود می نشاند، عظمت و شان او را بلند می کرد و با وجود خردی سنش بهرای و نظریه وی اعتماد می نمود و در هنگام مشکلات می گفت: این عباس (رض) برای همین منظور آفریده شده است.

یکی از صحابه می گوید: زمانیکه عبدالله بن عباس (رض) را میدیدم تصور می کردم که اونیکو ترین مردم است، اگر بسخن زد ن

حضرت عبد الله بن عباس «رض» این شخصیت اسلامی که پسر کا کا ی پیغمبر اسلام میا شد بنام عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف معروف است، مادرش لبا به دختر حارث خواهر میمو نه (همسر رسول خدا «ص») میباشد که سه سال قبل از هجرت در مکه تولد یافته است.

بعد از تولدش نزد رسول خدا «ص» حاضرش کردند و پیغمبر اسلام در حق وی به حکمت دانی، فقیه بودن و دانستن تا و یل دعا نمودند.

در فتح مکه بار رسول خدا «ص» اشتراک نموده در روز حنین و محاصره طائف نیز شرف معیت پیغمبر اسلام (ص) را داشت در بسیاری از غزوات شخصاً اشتراک کرده در سال حج و ذی حجه هم سفر رسول الله «ص» بود.

در واقعه جمل وصفین با حضرت علی (رض) بوده از وی حمایت می کرد، بعداً بحیث والی بصره مقرر گردیده قبل از وفات علی «رض» ولایت بصره را ترک گفت و بجهت باز گشت ابن عباس «رض» از رجال زبده مدرسه حدیث بشمار رفته در زمره شش تن اصحابی

آغاز می کرد پنداشتم که او تصیح تسرین انسا نهاست و اگر معاوردت علمی می کرد گمان می کردم که او داناترین اشخاص است.

حضرت ابن عباس (رض) یگوزو چیست فقه و روز دیگر در تاویل روزی هم در مغازی دیگر از جهت شعر و روز دیگر را بتاریخ ایام عربها تخصیص داده بود همیشه مردم بدور شان حلقه زده مسائلی لاینحل خود را حل می کردند.

ابن عباس «رض» میگویند علامه احادیث رسول خدا «ص» را نزد انصار یافتیم، اگر میخواستیم حدیثی را از کسی بگیریم در نزدیکی از آنها می رفتیم، اگر خواب می بود تا هنگام بیداری اش منتظر دروازه وی می بودم و وقتی که بیدار می شد مقصود خود را حل می کردم و بخانه باز می گشتم.

حضرت ابن عباس (رض) در علم مانند بحری بود که همه از آن استفاده می کردند، پیغمبر اسلام او شائرا به ترجمان القرآن ملقب ساخته اند، تفسیر قرآنرا با اسباب نزول آیات میدانست. وی نه تنها از جمله نخستین اصحاب است بلکه از نخستین دانشمندان اسلامی است که قرآن کریم را تفسیر نمود و دو تفسیرش بنام خود وی معروف است.

ابن عباس «رض» نه تنها در فرا نضو مغازی دسترس داشت بلکه کتب سماوی گذشته مانند تورات و انجیل را با تمام محتویاتش میدانست.

بقیه در صفحه ۶۰

ماه مبارک رمضان:

داد شب

نمیشود... در نژ دیک کتا بفروشی دهه‌ها عراده موترتو قف کرده و جمعیت کثیری سرک عمومی را پند انداخته اند... یکی از بای‌شانه دیگر قد بلندک می‌کنند و می‌خواهد از پشت پرده های هتل چهره خوانندگا نرا تماشا کند... صدای لود سبیکر رستوران که یک‌عده هنر مندان محلی مشغول آواز خوانی اند طنین انداز است... بیشتر رستوران های ما درین شبها کنسرت دارند و مشتری یا ن فراوانی را جلب میکنند.



مردچا قی رامی بینیم که چینی (از الجبه) مزاری بر شانه داشته و به زحمت از زینه های رستوران بالا می‌شود... شکم و کمر این مرد خیلی بزرگ است به حدی که بیننده رابه تعجب وا میدارد، آهسته به او نزدیک میشوم... معلوم می‌شود که «رحیم قل‌بای» نام دارد، آواز شبرغان به کابل آمده تا شب های رمضان را در اینجا خوش بگذراند. بالهجه خاص مردم سمت شمال کشور میگوید:

هر سال ماه رمضان به شهر مزارشریف میبومد و از کنسرت های هنر مندان رادیو که در آنجا جمع می‌شدند لذت می‌برد اما امسال شنیدم که در کابل هنر مندان زیادی در شب های رمضان می‌سرایند. پنج شب است که به کابل آمده‌ام و هر شب به یکی از رستوران ها میروم.

او مرد جالبی به نظر می‌رسید ازش می‌پرسم: شما کمی چاق به نظر می‌رسید، ممکن است درباره خوراک تان چیزی بگویید؟

این دسته هم گروهی از مردم را با ساز و آواز خود مشغول می‌سازد دست به دعا دارند...

در این شب ها کمتر مسجدی است که پر نشود، اطفال، جوانان بران همه نماز میخوانند و روز می‌گیرند...

ساعتی بعد گردش درین کوچه‌ها شروع میشود، مردان ریش سپید بسوی خانه ها میروند، جوانان به جانب دکان ها روی می‌آوردند و دسته بی هم به سینما و کافی‌ها رجوع میکنند.

در پسگو چه (پخته فروشی) سموار چی باشور و شوق زیادی مشغول دم کردن چای است، مرد ها بالنتکی ها و پتو ها بالای تخت سماوار نشسته اند از خلال صدای گیرای تنبور، صدای یکی بلند می‌شود که چای سبز فرمایش میدهد و صدای دیگری بر می‌خیزد که چای سیاه فرمایشی می‌خواهد...

شب رمضان درین سماوار کوچک کیفیت و جلوه بی‌خاص دارد... جاده میوند، درین شب ها جمع و جوش دیگری دارد. نور چراغ های تکسی و ریگشا ها لحظه بی قطع

خواننده به ذوق خود شعر حافظ را تعدیل میکرد

سردی فقط بخاطر شب های رمضان به کابل آمده است

شان در دل شب می‌پیچد: در رمضان یارب، یارب رمضان... سرها از کلکین ها بیرون می‌شود، اطفال به پایین میدویند و هیاهویی در آن منزل برپا می‌گردد.

آری اشب های رمضان است، شب های رمضان کابل... مرد هادر مساجد گرد آمده اند و مشغول آدای نماز تراویح و ختم قرآن می‌باشند، در هر مسجد گروه، گروه مردم جمع شده و مشغول راز و نیاز با خدا می‌شوند قلب ها همه پاک و با خلوص نیت

تاریکی شب کوچه های پر پیچ و خم شهر کهنه کابل را هراس انگیز جلوه میدهد تک‌تک چراغ های برق بر سر دروازه منازل، روشنی ضعیفی را بر دامن کوچه ها می‌پاشد و راه را تا حدی روشن می‌سازد.

دسته بی اطفال خرد و بزرگ از مونی و تبله بی را بر دوش داشته و باداد و فریاد از دروازه منزلی بدروازه منزل دیگر میروند... دست های کوچک شان بحرکت می‌افتد و صدا هایی از آرمونی و تبله بلند میشود، بعد طنین صدای



استاد سرآهنگ نیز درین شب ها، با اشعار سوزناک «بیدل» دل هارا سرور تازه می‌بخشد

دست‌های کوچک شان به حرکت می‌افتد.. صدا های از آرمونیه و تبله بلند میگردد. بعد طنین صدایی در دل شب می پیچد: رمضان یارب.. یارب رمضان..

زندگی در ده داری

از: گل احمد زهاب نوری

تازه عقربه ساعت ۸ شب را نشان میدهد که در پشتو نستان وات می رسم، صدای لود اسپیکر هو تل ها که اخبار رادیو از آن پخش میشود، در جاده می پیچد و ده ها نفر در هر گوشه و کنار ایستاده اند گوش به خبرهای رادیو میدهند راستی از آوان رژیم جدید جمهوری است مردم ما از پیرو برنا علاقمندی خاص به اخبار رادیو و جری اید پیدا کرده اند. نمونه بارز آن هم، همین گرد آمدن مردم برای شنیدن اخبار رادیو است... فروش روزنامه هادرین روزها قابل توجه است و این می رساند که مردم ما بیدار اند و با اشتیاق، نشرات کشور شان را می‌خوانند تا از تحولات جدید آگاه شوند....

شب‌های رمضان شب‌های است که بازار سینما هائیز گرم تر می شود، درین شب‌ها گروه گروه مردم به سینما های شهر میروند. آریانا فلم اندرز مادر را نمایش



دسته‌ای از هنرمندان در یکی از هتل های شهر

لبخندی میزند و گوشت های زیر گلویش لرزه خفیفی میکند بعد بپرستی نمیکنند... خواننده غزل مشهوری از حافظ رامیخواند، صدای خوبی دارد، اما جالب اینجاست که در هر فرد این این غزل تعدیلات و وصله های به میل خود وارد کرده و وزن و کیفیت این غزل ناب را از بی نبرد ده است.

لبخندی میزند و گوشت های زیر گلویش لرزه خفیفی میکند بعد بپرستی نمیکنند... خواننده غزل مشهوری از حافظ رامیخواند، صدای خوبی دارد، اما جالب اینجاست که در هر فرد این این غزل تعدیلات و وصله های به میل خود وارد کرده و وزن و کیفیت این غزل ناب را از بی نبرد ده است.



روشنی چراغ های رمضان را چون روز روشن ساخته است

میدهد ده ها و صد ها نفر در بیرون سینما به جستجوی تکت بودند و لی تکت بازار سیاه داشت و ۴۰-۵۰-۶۰ تا ۹۰ افغانی قیمت یکتا تکت در بازار سیاه رسیده بود.

لوحه یی در سینما آریانا نظر م را جلب کرد که نگهبانی با یسکل در آن يك افغانی تعیین شده بود این لوحه بجای فایده برای مردم درد سری تولید کرده بود چه با یسکل نگهبان سینما آریانا، هرگز يك افغانی را قبول نمیکرد...



شب های رمضان، شب های هنرمندان است، گروهی مردم به آواز استاد رحیم بخش گوش فراداده اند.

بیک امید برای

بصورت مجموعی مدت صدروز برای تکمیل شدن فلم
تخصیص داده شده بود.



شباغلی اعلیل ریسمور فلم

بتاریخ ۱۵ حوت ۱۳۵۱ فیصله بعمل آمد تا کار فلمبرداری آغاز شود و سنا ریوی از روی داستان «بخاطر یک لحظه هوس» اسد الله هاتف ترتیب کرد. بتاریخ دوم حمل ۱۳۵۲ کار فلمبرداری آغاز گردید و اولین صحنه ای که فلمبرداری شد همان صحنه رقص در رستوران بود.

بصورت مجموعی مدت صد روز برای تکمیل شدن فلم تخصیص داده شده دایرکت فلم را عبدالخالق اعلیل بعهده گرفت و فلمبرداری بعهده محمود نوری بود، انجنیر خیر محمد «محمود» که تحصیلات خود را در انستیتوت لیک لیننگراد بپایان رسانیده بحیث متصدی آواز و توریالی شفق که در پونه هندوستان تحصیل کرده در قسمت مونتاز و فلم همکاری نمودند.

درین فلم محبوبه جباری در نقش شیما «هیروئین فلم» محمد نذیر در نقش هارون «هیروی فلم» اسدالله آرام در نقش بهرام، غزال صاعد در نقش فریده، زرغونه آرام در نقش فتنه و سایرہ اعظم در نقش مادر بازی کردند.

همچنان استاد رفیق صادق، ف.عبادی، نبی اکرمی، ط کوشان، قاسم صاعد، نقش هایی را بعهده داشتند.

از آواز مشعل هنر یار هنرمند معروف بجای نذیر و از آواز زینت کلچین ممثله رادیو افغانستان بجای زرغونه آرام و از آواز توریا لسی شفق بعوض اسد الله آرام استفاده شده است.

در قسمت موزیک متن از آهنگ های خارجی استفاده شده و لی آهنگی را که مهوش بعوض محبوبه جباری می سرود استاد هاشم ترتیب کرده است.

این فلم در حدود یک میلیون افغانی مصرف شده است. درین فلم درکنار چند چهره آشنا چون استاد رفیق صادق، محبوبه جباری، اسد الله آرام غزال صاعد و زرغونه آرام چهره های جدیدی هم بنظر بینندگان رسید که بسیاری از آنها میتوانند در فلم های بعدی بهتر بازی کنند و موقع بیشتر برای تبارز استعداد خود پیدا کنند.

بروی پرده سه سینمای معروف کشور ما تصاویر متحرک و گویا در برابر بینندگان که اولین فلم مکمل داستانسی کشور را میخواستند تماشا کنند قرار گرفت. این فلم اندرز ما در نام دارد که داستان آنرا شباغلی اسدالله هاتف نوشته و از روی داستان شباغلی صمد آصفی و اعلیل سناریوی فلم را ترتیب کرده اند. برای تهیه



اسدالله آرام هنرمند با سابقه
تیاثر در نقشی از فلم اندرز مادر.

توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در قسمت تهیه فیلم از هر نگاه مفید است

فردای روشن سینما

گامهای نخستین:



ساختن و تهیه يك فلم بر ای بیننده ایکه از مشکلات فرا وان فلم سازی آگاهی ندا رد خیلی ساده جلوه میکنند حالیکه يك فلم هنری دو ساعته در يك مدت طولانی و با تحمل مشکلات فراوان و مصرف هنگفت میتواند بو جود آید، علاوه بر هنر پیشه های ور زیده و دایر کتر مجرب باید از نظر فنی و تخنیکی وسایل کافی در اختیار فلمسازان قرار دا شته با شد. در کشور هائیکه برای اولین بار فلم ساخته اند محصولات اولی و ابتدا بی شان از هر لحاظ چه از نگاه هنری و چه از لحاظ تخنیکی نا قص بوده است، هنر فلمسازی خواهی نخواهی باید سیر تکامل خود را بیما ید تا به مرحله عالی خود برسد و تازه همان مرحله عالی را هم هیچوقت نقطه نهایی و آخری ندا نسته اند چه هنر فلمسازی در تمام کشورها هر روز يك گام به پیش برمیدارد. در کشور ما که گامهای نخستین

محبوبه چبازی و محمد نذیر در صحنه از فام اندرز مادر

فعلا در کشور ما بر داشته شد. در قسمت تهیه فلم از هر نگاه مفید برای يك آینده روشن سینما و فلم سازی امید وار بود نا گفته نباید گذاشت که توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در افغانستان بخصوص

در پهلوئی آن مناظر قشنگ افغانستان يك مسا عدت طبیعی به حساب میرود .
بقیه در صفحه ۵۸

است، استعداد هنری در وجود بسیاری از جوانان کشور ما وجود دارد، فقط باید این استعدادها تربیه و در ست بکار انداخته شود،

درین قسمت بر داشته میشود نباید تا رسایی هایی را که ناشی از نابلدی، کمبود و وسایل و کارکنان فنی، کمبود هنر پیشه، سناریو نویسی و غیره است مورد انتقاد شدید قرار داد چه گامهای نخستین درین قسمت در هر کشور خالی از نواقص و نارسایی نبوده است، حتی میتوان به این گامها که



روز
بص
الق
ری
ران
روز
بص
الق
ری
نیر
ت
راد
وا
ستان
ا
قش
ین
م
ال
ام
قش
ق
ن
هده
مند
بنت
جای
لی
فاده
شنگ
لی
ر به
تیب
بقه
مادر

وحشت در

هیجان انگیزترین کشف جنائی در امریکا



ازین مناطق اجساد جوانانی که قربانی این گروه شده اند بدست آمده است.

جوانان کم سن را از بین می برند یک رصفابه نظر می خورد تصور آن تن ازین جنایتکاران بنام دین الن نمی رفت که از کورل کدام عمل کورل یاد میکردید که ظاهرا انسان سمونی سر بزند اما بعد از تحقیقات کاملا شریف و مشفق و آکنده از لطف بقیه درص ۲۹



پولیس درحمل و نقل قربانیان گروه سادیست بانگرانی شدید مواجه ژونون گردیده است .

در هفته اخیر هر روز توسط پولیس ودسته از بیسل زنان در هوستون واقع تکزاس هر لحظه جسد انسانی یکی بعد از دیگری بیرون کشیده میشود این قربانی های بزرگ و عظیم در تاریخ جنایی امریکا کاملا بی نظیر وهولناک است، جوانان نیکه قربانی عناصر سادیست بی عاطفه و ماجراجو میگرددند و در زیر زمین هامدفون میشوند و زمان که اجساد از طرف پولیس کشف میگردد می بینند که جوانانی بادیست ها و پا های بسته بصورت (منشانه و بی رحمانه قربانی باند های سادیست و حیوان صفت گردیده اند این کشتار بی رحمانه ، تکان دهنده و وحشتناک است .

این همه جنایات در زیر آسمان نیلگون هوستون (تکزاس) صورت میگردد که هزاران نفر از اهالی این شهر شاهد همچو صحنه های مخوف و خطرناک و فراموش نشدنی میباشند تقریبا در هفته اخیر مدفن جوانانی توسط پولیس کشف گردیده است و نعش های بی جانی بیرون آورده اند که انگشتان ننگ آلود گروه سادیست بحیات شان خاتمه داده است تا هنوز بوسیله گروه بیل زنان و وسایل فعال دیگر ۲۷ نعش در یک روز روشن از میان زمین نمناک بیرون آورده شد . که بعد از تحقیقات زیاد ثابت گردید که جوانان مذکور قربانی یک باند سه نفری سادیست و مالیخولیائی گردیده اند، عناصریکه بصورت ددمنشانه کشتار می نمایند و از دست و پا زدن جوانان در آخرین رمق حیات و شناوری آن ها در خون شان احساس لذت می نمایند این باند جنایت پیشه سه سال است که بصورت ظالمانه با استفاده از فرصت



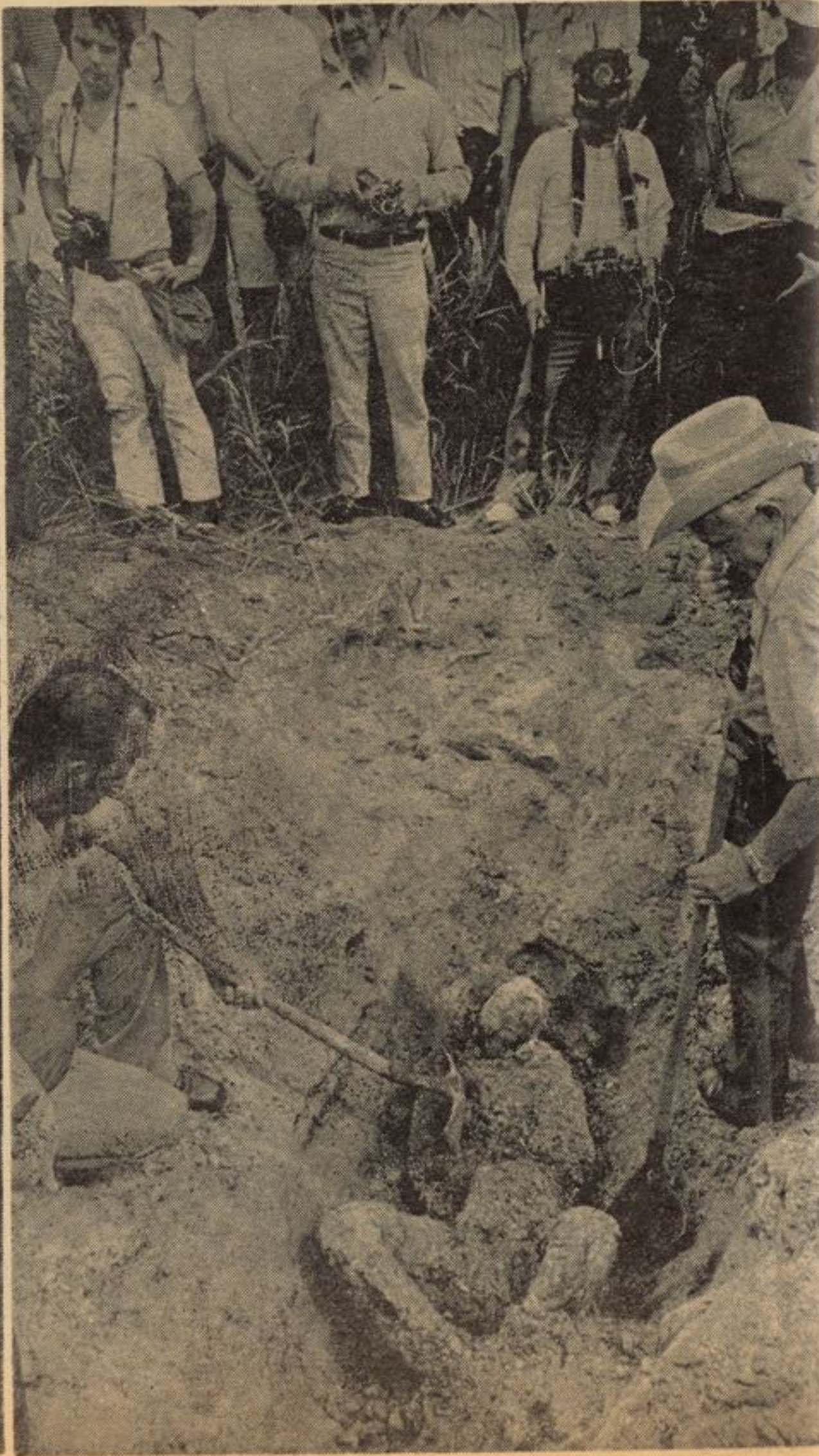
جوانان نیکه قربانی گروه سادیست گردیده اند .

● گروه سادیست و ماجراجوان کشتن انسانها و تهیهنشان در خون لذت می بردند ، تا حال

۲۷ نعش از زیر زمین بدست آمده است

تکراس

توسط بیل اجساد جوانان را از زیر زمین بیرون آوردند .



هنری ذوق

او مورو



هنرمنده دلرغونو آتاروسره ډیره مینه لری

● هنر دښکلا هینداره ده

● په هنری خانگه کښی لومړی فطری

استعداد شرط دی

هو همدا رنگه چه ژوندانه مختلف اړخونه لری اود نړۍ اشکال مختلف رنگونه، په همدی تر تیب دهنر لپاره هم زیات تعبیر و نه موجود دی مگر په ټولو کښی شعراو موسیقی مجسمه جوړول اونقاشی دغه احساس ښه څر گندوی او خلکو ته یی ښی.

دغه نظریه چه آیا په هنری روزنه کښی ارثی تعلقات خو مره دخالت لری او دغه موروثی اړیکی کولی شی چه دهنر مند د شخصیت په یو خوالی کښی چټکتیا را ولسی

هنر دښکلا هینداره ده او په دغه سپیڅلی آینه کی دحقائقو څخه پردی لیری کیږی او همدغه هنر دی چه دژوندانه څر نکوالی منعکسوی اود نړی په اسرار و کښی داسی ننوزی لکه چه یوه خوږه وږمه دانسان په روح باندی تاثیر اچوی او یا یوه زړه وړو نکې نغمه چه انسانی احساس را پاروی یا په بله ژبه دطبیعت گو نکه منظره چه دانسان سره خپل حال په یوه مر مو زه ژبه څر گندوی همدی ژبی ته «هنر» و یل کیږی.

په هنری خانگو کښی لومړی فطری استعداد شرط دی او پیا دکورنی څر نکوالی او محیطی شرائط

هم لوی تاثیر لری مثلا کو چنی زیاتره دهغو شیانو تقلید او پیښی کوی چه دخپلو مشرانو څخه یی لوری یا یی گوری دهمدغو تقلیدونو

تکرار په حقیقت کښی هنری مشق دی چه دزیات تمرین له وجی استعداد وده کوی اود همدی انکشاف له برکته دبر یا لیتوب مقام ته رسیدی.

میر من انکی لیکا هم دهغو بیژندل شویو هنری څیرو څخه ده

چه استعدادی دخپلی کورنی په چو کات کښی وده کړی او بیایی په اکادمیک ډول خپل هنر ته پوخوالی

او متانت ور کړی دی. دی چه په آلمان او فرانسه کښی ښه شهرت لری په لود ویک هو لشتاین په ښار کښی چه دهغی

تر کومی اندازی پوری رښتیا ده ، پدی برخه کښی یو لړ مختلفسی

نظریی موجودی دی مگر تجرب بسی ښودلی چه دما شوم ذهن باندی ماحول او چا پیر یال دو مره زیات اثرکوی چه ددی جر یان انحراف یا کر خولو دپاره پهخوانی کښی ډیر

وخت پکار دی چه له خپل خط السیر څخه واړوی.

خو داخبره هم باید له یاده و نه باسو چه میتود ویک علمی روزنی کولی شی چه دتد ریسو اصولو په مرسته په یوه

خانگه کښی چه پخپله ښوونکی و غواړی یو څو تنو شاگردانو ته درس ور کړی او استعداد ته یی دهمدی خاصی خانگی

لپاره وده ور کړی خو پیا هم خومره چه سن او عمر پور ته وی پههماغه اندازه دتد ریس چاری مشکل بر یښی .



هنرمنده غواړی چه په کوچنی کی دخوشالی احساس قوی وساتی

کینی استعداد



که خه هم دی په شتو د گارت کینی دپنځه کلنی په وخت محلی ترانی دکو چنیانو په پرو گرا مونو کینی ویلی او په اتلس کلنی کینی په فعال او بنسکاره ډول دخپل هنری استعداد په را بر سیره کولو کینی ښه برخه واخیسته مگر کورنی د نو موری دینی روزنی او روښانی آیندی په منظور د مو زیک په عالی ښوونځی کینی یی داخله کړه.

په ۱۹۵۷ کینی هغه وخت چه دمرزیک دټولو خانکو خڅه وروستی. از مو ینه دښوونځی له شاگر دانو خڅه آخیستل کیده او په عین حال کینی دعملی از مو ینی ننداری لپاره گڼ شمیر نندار کو ونکی همراغلی و دی دکلا و پر او ویلون په غږ و لو داسی مهارت و ښود چه ټولو ورته لاسونه و پر کول او تود هر کلسی شوه.

انگی لیکا په المان کینی دموسیقی دښو و نځیو دټولو فار غانو خڅه پخپله دوره کینی په لو مری درجه فارغ التحصیله شوه او بیا یو کال ورو سته په پارویس کینی دبین المللی هنری ننداری په مسابقه کینی دجایزی په آخیستو مو فقه شوه.

دزیریدو خای دی لو مری یی دخپلی کورنی په غیږ کینی دهلمیوت او والتر ریچارد خڅه د سا زو نو په یادو لو گو تی پور ته کړ په تیره بیا دهغو مو زیکا لو آواز و نو خڅه چه دهر جا لپاره دلجسپه وه، د دی په استعداد بانندی زوره اغیزه وکړه په کال ۱۹۵۴ کینی په شخصی توگه دیابلو کا سل خڅه هم دمو زیک دعلم په اساساتو بانندی پیل وکړه اود لته ور ته روښانه شوه چه دمو سیقی دنیا خو مره ارته او بی پایانه ده.



دآلمان دصنعتی مو سسوکارگرانو او منسو بیانو ته چه نو موری په زړه پوری کنسر تو نه ور کړی نو خڅه ددوی په دائمی غږیتوب هم منسل شویده.

په ۱۹۶۶ کال کینی سر بیسره په دی چه په اکثر و ارو پایی ښارونو کینی کنسرت ورکړی آسیا یی هیوادو نو ته یی هم یو هنری سفر وکړ چه دجا پان نه نیو یی ترقاهری پوری اکثره لوی لوی ښارو نو کینی کنسر تو نه ورکړ.

پاتی په ۶۳ مخکی



دغه نا متو هنر منده په څو مختلفو څیزو کینی

سویدن در برابر سرقت



بانک تن از گروگان های ساز رهایی از جنگ دزدان بانک

● سه تن گروگان ۳۱ ساعت را در چنگ
 دزد بانک در وحشت مرگ آوری سپری کردند
 ● دزد با تکموت ها را مسترد می کند زیرا
 نوت ها کاملاً جدید می باشند
 ● پولیس می خواهد گاز اشک آور
 استعمال کند

دو جنایتکار شش روز تمام ۴ گروگان را در داخل بانک گرفتند استقبولم در حبس نگاه داشتند و دستکهای اخذه پولیس مخفی در بانک که نفوذ در اتاق فولادی کار بست دشوار. لهذا برای مجبور ساختن جنایتکاران به تسلیم شدن آنها را از استفاده تشناب، تیلفون و جریان برق محروم ساخت اما بزودی به مقدار ترس و وحشت گروگانها افزوده شد و آنها از رفتن پولیس نسبت به پیش آمد جنایتکار هانوارش بودند.

پولیس هاماسک های گزبسته جان بربك اولسن ۳۲ ساله را از عمارت بانک بیرون آوردند جان ابریک دختر و یک مرد گروگان در اتاق خزانه خود را محکم کرده بودند دست شش روز بعد پولیس توانست با استفاده از گاز اشک آور او را مجبور به تسلیم شدن سازد.



و صد اما شیندار راجلو سینه صراف قرار داده سپس ماشیندار را بسوی همه کارکنان بانک و مراجعین دور میدهد. هیچکس حرفی نمیزند اینکهار وارین فیلد انسکتر پولیس جنایی در موتر مخابره اش صدای گمک را اخذ میکند. صراف غرقه بانک بصورت غیر ارادی دکمه زنگ خطر را بصدای درمی آورد. وارین فیلد که چند لحظه پیش از مقابل بانک عبور کرده است برمی گردد. بسرعت بطرف بانک نزدیک میشود. در حالیکه تفنگچه اش را برای فیر آماده ساخته از راه عقبی وارد حال غرقه هامیشود. مردی که تفنگچه ماشیندار بدست دارد به طرفش آمده احترامکارانه می پرسید: شما پولیس هستید؟

ساعت ۱۰ روز پنجشنبه است يك مرد رسا با موهای مجعد و پروتوی نازک بر پشت لب و در حال مرمری غرقه های بانک مرکزی استقبولم میگردد. در دست راستش يك تفنگچه ماشیندار و در دست چپش يك بکس دستی کوچک سیاه رنگ است. بدون سر

مردی که لباس سوئیل به تن دارد جواب میدهد: آری در همین لحظه دزد آتش می کند و تفنگچه را از دست پولیس به يك ضرب به دور می اندازد. مامور پولیس بایک انگشت زخمی فرار کرده پشت پایه کانکرتی خود را پنهان میسازد.

نجات ۴ تن گروگان که برای مدت ۱۳۱ ساعت در جنگ جنایتکاران قرار میگیرند کار بیپوده تصور میشود و این شانس ضعیف به نظر می رسد.

موتورهای پولیس در خلال لحظات بعدی مقابل دروازه بانک می رسند. کمیسر پولیس سومین توراندر خودش را به حال صرافها می رساند و مثل يك همکار وارین فیلد در پشت يك پایه کانکرتی مخفی میشود.

دزد متوجه وجودش شده به انگلیسی فریاد میزند: بروید کلارک را برای من بیاورید ورنه خانمهایی را که به گروگان گرفته ام میکشم. کمیسر فوراً متوجه میشود که منظور جانی از کلارک چه کسی میباشد. کلارک اولسن را می خواهد که با داشتن ۱۹ ساله این دستبرد در يك بانک مرتکب قتل يك پولیس شده است. مجوس مورد نظر که اکنون ۲۶ سال دارد، در زندان نور کوئینگ ۸ سال اقیمانده حبسش را می گذراند.



بسی سابقه زمان

چهار تن از گروگان های بانک کریدت ستنکولم



الیزابت اولد گرن ۲۱ ساله کریستین انمارک ۲۳ ساله



بر یکت لوند بالک ۳۱ ساله سوین زیفستروم ۲۵ ساله مستخدم

میشاید .
الوفسن میگوید: من از طرف سارق بانک پیامی بشمارم . اومی خواهد برای پول بدهد . سه میلیون کرون (۲ میلیون مارک) میخواهد که نیم این مبلغ به پول کرون سوئدی و باقیمانده آن به اسعار برای پرداخت شود . همچنان یک موتور سریع السیر خروج آزاد با دودختر از جمله گروگان ها و چند میل نفیج . دو پیشنیاد اخیر سارق بانک از طرف پولیس رد میشود . آنها میخواهند که گروگان ها همه آزاد شوند و هم حاضر نمی شوند که سلاح بیشتر دو اختیار سارق بانک بگذارند .
دو تقاضای سارق در حدود ساعت ۱۸ بر آورده میشود . در کنار دروازه فرعی بانک یک موتور فورد سرخ رنگ مستانک می ایستد . و در جالبی آبی رنگ سه میلیون کرون پول هم برای می آورند اما سارق بانک نوتسا را مسترد کرده می گوید بانکنوت هابسیار جدید معلوم میشود .

وقتی کلارک الوفسن در یکی از برنده های مقابل تیراندازیها پولیس را می بیند به دزد بانک خطر را ابلاغ می کند . پولیس امیدی را که به همکاری الوفسن دارد به این ترتیب از دست میدهد زیرا آنها انتظار داشتند با اینکه بین پولیس و الوفسن قرار گذاشته شده بود که او دزد بانک را به پولیس تحویل دهد یا الاقل او را مجبوره تسلیم بسازد .

وقتی تاریکی همه جا فرا میگیرد اولسون از ترس تیراندازی از سمت بالکون حتی چراغ را هم روشن نمی کند . همینکه شام میشود آنها گروگان ها را به طرف طبقه ای که بالای اتساق



امبولانس یو لیس در انئی فعالیت.

۱۵۰ عدد مرمی دارد .
- «اوفر کردن رابلد است ؟»
- «اینرا تو خود دیدی ؟»
- «آیا غیر از تفنگچه ماشیندار کدام سلاح دیگر هم همراه دارد ؟»
- «بله . مواد منفجره کافی هم برای ویران کردن تمام عمارات با خود آورده است .»
- «او باید آنها را با نشان دهد .»
الوفسن نزد سارق بانک میرود و با یک کلمه ماده خمیر مانند سیاه رنگ بر می گردد آنچه را نشان میدهد غالباً مواد منفجره پلاستیکی

دزیرندلیه سوئدن توسط تلفون ابلاغیه خود را اینطور صادر کرد: الوفسن باید فوراً به ستنکولم منتقل گردد . دزد ناشناس بانک پنج تن از گروگان ها را می کند .
پولیس در خلال این مدت تمام ساحه اطراف بانک را محاصره میکند مامورین یک شرکت هوایی مستخدمان یک گلچه بزی و رستوران ها به خانه های شان فرستاده میشوند .

مغازه دار لوحه های «مسدود است» را جلو شیشه و تیرین های شان می آویزند . در ساعت ۲۰ و ۱۶ دقیقه یک موتور پولیس مقابل مدخل بانک کریدت ستنکولم متوقف میشود . دو نفر پولیس کلارک الوفسن را که زنجیر به دستش دارد و پتولونی فولادی رنگ به تنش است جلوی بانک قرار میدهند .
دزد بانک از داخل صدا میزند و میخواهد خصوصی با الوفسن صحبت کند .

اما پولیس میخواهد مجبوس راحت نظارت بد داخل حال اجازه رفتن بدهد .
سر انجام بموافقه می رسند و مستعد از دستهای الوفسن برداشته میشود و به او اجازه می دهند که به تشاهی نزد دزد بانک برود . یک نفر پولیس از فاصله که بتواند صدا را بشنود از کلارک مراقبت مینماید .

الوفسن دروازه شیشه بی حال را باز کرد با صدای «های» سلام تیبیک سوئدی ها که بین رفقا معمول میباشد به دزد بانک سلام میکند . غالباً هر دو یکدیگر را خوب میشناسند .

مامور پولیس بالای الوفسن داد می زند : کاری کن که او مطمئن شود در سالون وضع مطابق دلخواه او است و بالای گروگانها سختگیری نکند .

اولسن از رفیقش میخواهد :
الوفسن بگوید چیزی برای دخترها بیاورید تا آنها بتوانند استراحت کنند .

یک پولیس شال و پالتو می آورد . سپس کویسره الوفسن اشاره می کند که نزدیکتر بیاید و میگوید ما باید بدانیم که نزد سارق بانک چند عدد مرمی وجود دارد . الوفسن جواب میدهد . من این موضوع را از او پرسیدم می گوید که



در مقابل بانک شهر ستنکولم موتور های پولیس جمع شده اند سلاح توزیع میگردد پولیسان واسکت های ضد گلوله به تن میکنند و جنگ اعصاب علیه دزدان بانک آغاز مییابد . آیا آرامش ایجان خواهد شد تا دختر ها استراحت کنند .
در شعبه غرفه های بانک کلارک الوفسن از یک پنجره ترتیبات پولیس را در بیرون تماشا میکند دزد بانک اولسن رهایی دوستش را که دزدان بصری بر گرداندن ه تن از گروگان ها مطالبه می کند الوفسن از سال ۱۹۶۶ به این طرف بعلت گشتن یک پولیس در زندان بسر می برد .

خزانه قرار داد می رانند . در اینجا سیف های وجود دارد که برای نگهداری اجناس قیمتی میباشد .
گروگانها و محافظین شان برای آنکه خواب شان بر باید در حوالی ساعت ۲۳ خودشان را بخورند ستنک سرگرم میسازند . پولیس برای رفع جوع آنها خوردنی ها را تدارک می بیند . سپس دزد بانک و الوفسن به ترتیب پسره میدهند . برای الیزابت اولد گرن ۲۱ ساله کریستین انمارک ۲۳ ساله بریگیت لوند بالک ۳۱ ساله و سوین زیفستروم مستخدم ۲۵ ساله نخستین شب از پنج شب در جنگال جنایتکاران را آغاز میکنند .

درست در ساعت ۹ فردا صبح دزد بانک احساس خستگی مینماید . او تفنگچه ماشیندار را به کلارک الوفسن داده خودش بروی زمین اتاق سیف ها دراز کشیده بخواب میرود . اگر پولیس تا ایندم به همکاری الوفسن امیدی هم داشته اکنون این امید بدل به یاس شده زیرا کلارک الوفسن بدون حرکت به دروازه تکیه داده تفنگچه ماشیندار را آماده نگاه میدارد . هر دو جنایتکار دست بدست هم داده اند .
در حوالی چاشت دزد بانک از خواب بر میخیزد و برای خود و گروگانها بازهم ستنک فرمایش میدهد .

و هم میخواهد برای روزنامه های همان روز را بیاورند . اما رستوران که در سر راه واقع است ستنک نداشته صرف ویترو شنیسل دارد . سارق بانک ویترو شنیسل را منظور میکند . پس از صرف غذا روزنامه های روز را مرور کرده خبر خود را که در جرایم به تفصیل چاپ شده لطفا ورق بزنید

در دهه اول میزبان چراهوا



سردی یکباره گسی هوا خساره ای را به باغداران کشور رسانید
افغانستان نظریه موقعیت جغرافیایی مسیر تهاجمات کتله های خشک و
مرطوب هوا قرار دارد.

هو وطن عزیز ما بخاطر دارند
که برودت هوا در اخیر دهه اول
میزان امسال از سال ۱۹۵۸ که
دنیا (مواد) منظم اقلیمی در دست
است به این طرف با الخصوص
در قسمت های شمالی و شمال
شرقی و بعضی حصص مرکزی
کشور بی سابقه بوده اما نظر به
پیشگویی های که با ساس تحلیل
ایزو توب های اکسیجن در عمق
یخبندان و روابط او ضاع جوی
اروپا غربی در آسیای میانه از
بیست و دو سال به اینطرف یعنی

خوانندگان ارجمند ما مطلع اند
که چندی قبل وضع جوی در سر تاسر
کشور یکباره تغییر خورده و سردی
بی سابقه تا منگبر مناطقی مختلفه
مملکت عزیز ما گردید اینک معلوماتی
چند پیرامون این سردی بی سابقه
که در چند سال اخیر مثل آن دیده
نشده از انجنیران جوان شعبه
پیشگویی ریاست هوایی ملکی اخذ
و برای معلومات بیشتر خدمت
تقدیم میداریم:
انجنیران جوان گفتار خویش را
چنین آغاز نمودند:

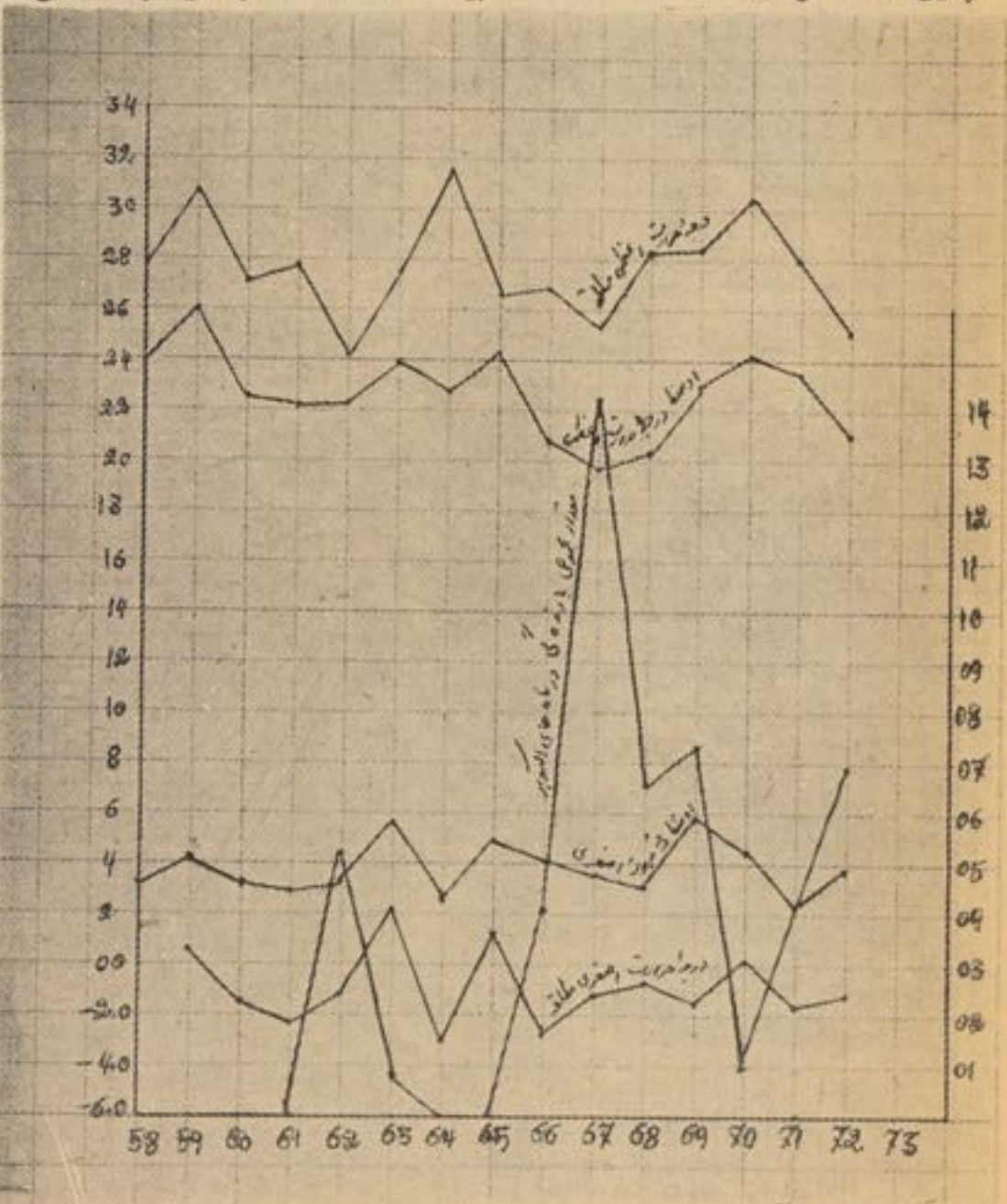
عده ای از انجنیران جوان شعبه پیشگویی ریاست هوایی ملکی به
نماینده ژوندون معلومات میدهند

حمله و گردیده و اختلال جوی هم به
اثر بر خورد این کتله های هوایی
وجود می آید. که تفصیل خصوصیات
جوی این نوع کتله ها را در اینجا
نظر به اختصار موضوع صرف نظر
می نمائیم.

بصورت عمومی نظریه توضیح
فشار ناحیه فشار بلند آזור بعد از
شش ماه اول سال به ارو پای غربی
حمله و گردیده و بصورت تدریجی
بطرف سائیریا حرکت می نماید که
نظر به دو ران عمومی اتمسفر
و تفاوت فاحش در جه حرارت بین
خشکه و ابحار باعث تقویت ساحه
فشار بلند سائیریا و تضعیف
فشار بلند آזור گردیده نظر به
خصوصیات جوی مقدار زیاد تشعشع
از زمین به اتمو سفر از جانب شب
ضایع گردیده و باعث کاهش تدریجی
روز بروزی حرارت میگردد.

(تشریح تفاوت تا بش شدت
آفتاب و تغییر موقعیت زمین در
مدار آن بحث دیگری را در موضوع
ایجاب میکند) در عرض البلد های
یا هیئت تر تضعیف روز بروزی ساحه
فشار پست حاره وی وجود آمد
و سیستم های فشار پست که در

سال ۱۹۵۳ برودت بی سابقه در
وضع جوی کشور تلقی میگردد که
تأخیر باعث خسارات مالی برای باغ
داران وطن عزیز ما با الخصوص
باغداران انگور در نواحی و لایت
کابل، پروان و لسوالی سنگت
چارک ولایت جوزجان گردیده
ازینرو نظر به اهمیت موضوع که
از یکطرف حادثه بی سابقه در وضع
جوی کشور تلقی گردیده و از جانب
دیگر برودت هوا باعث خسارات
مالی به هم میهنان کشور ما گردیده
شعبه پیشگویی او ضاع جوی
افغانستان نظر به ماهیت موضوع
این تغییر هوا را تحت بررسی و تحقیق
عمیق قرار داده و علل آنرا برای
علاقه مندان هوا شناسی چنین بیان
میدارند: افغانستان مملکت عزیز ما
از نگاه موقعیت جغرافیایی در طرف
سال در مسیر تهاجمات کتله های
مختلفه هوایی قرار داشته که در
شش ماه اول سال اکثر کتله های
خشک و مرطوب حاوی از جانب
غرب، جنوب غرب و جنوب شرق و
در شش ماه دوم سال کتله های
خشک قطبی از جانب شمال غرب،
شمال و شمال شرق بکشور ما



در گراف درجه اعظمی حرارت در طول سال نشان داده شده است.
صفحه ۲۴

هوای سرد اسر کشور تغییر کرد؟

شروع و حرکت آن بسمت جنوب شرق بتاریخ ۲۸ سپتمبر سریع و فشار آن بصورت تدریجی تزیاید نموده و بتاریخ ۳۰ سپتمبر در نواحی قزل اردای اتحاد شوروی تمرکز نموده و جبهه ثانوی سرد حمله دومی خود را در سرحدات شمالی کشور آغاز و حرکت آن از جانب شمال غرب کشور بطرف جنوب شرق صریحا تثبیت گردیده، در حوالی صبح نظر به سرد بودن هوای مجاور جبهه مذکور در قسمت بقیه در صفحه ۶۰

تاجبیه مذکور بصورت موجی حرکت سریع از جانب غرب بطرف جنوب شرق نماید، بنا بر عدم موجودیت رطوبت کافی بارندگی بصورت رگبارهای کم دوام در قسمت های مرکزی و بعضی حصص شمال شرقی کشور صورت گرفته اما متاسفانه نظر به عدم موجودیت دستگاه های هواشناسی راپوری از باریندگی در دسترس ما قرار ندارد. حمله دومی از تاریخ ۲۷ سپتمبر

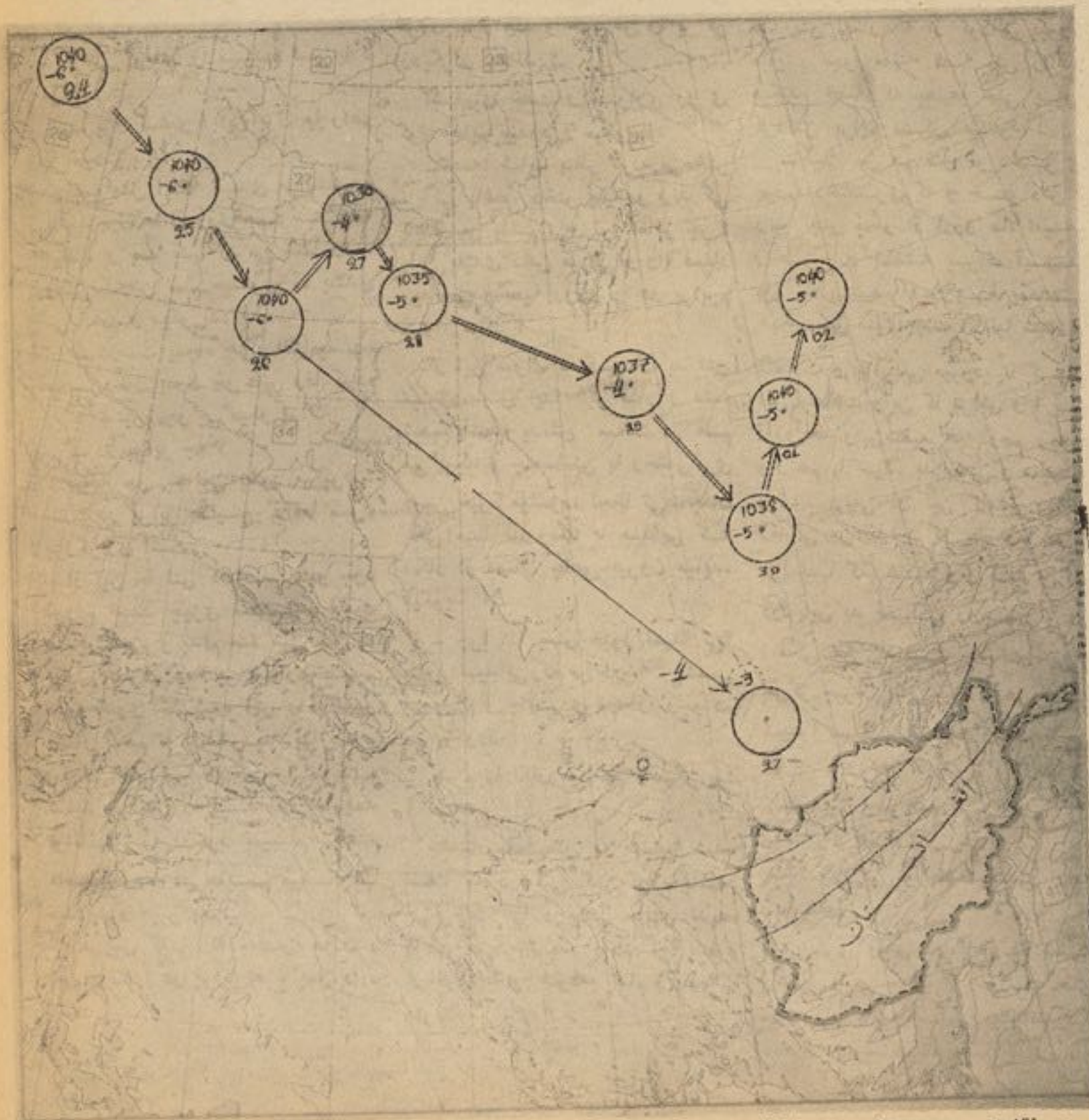
بلند می نماید) تضعیف گردیده یک هسته آن در قسمت های شرقی عشق آباد متمرکز و هسته دیگری آن عقب نشینی بطرف شمال شرق نموده که فشار مرکزی و درجه حرارت آن در حدود ۱۰۳۵ ملی بار و منفی ۴ درجه سانتی گراد تثبیت گردیده جبهه سردی که سرحد بین اولین حمله هوای قطبی و حاره ای در نواحی شمال افغانستان موجود بود موجودیت این موقعیت سینا پتیکی باعث شد

مدیترانه بالخصوص بعد از عبور جریانات فوقانی شمالی از بالای کوه ها در جینوا بوجود می آید به مراحل تکامل خود آغاز نموده بعد از عبور از مدیترانه یا داخل بالقان گردیده و یا بعد از گذشت از اردن، سوریه، عراق و ایران داخل افغانستان میگردد. نظر به اختلاف عناصر جوی کتله هوای مدیترانه و کتله هوای قطبی (که بصورت تدریجی کتله هوای مدیترانه خصوصیات خود را بالای خشک از دست میدهد) در سرحد بین این دو کتله هوایی اختلالات جوی بوجود آمده که این سرحد فاصل به اصطلاح هواشناسی بنام جبهه یاد میگردد.

بادر نظر گرفتن نماهای فشار و خصوصیات وضع جوی که باعث برودت هوا در افغانستان گردیده به تحلیل موقعیت های سینا پتیکی و خصوصیات مشاهده شده آن از شروع الهی ختم دهه اول میزان پرداخته میشود.

طوریکه قبلا تذکر داده شد حملات فشار بلند بطرف عرض البلد های نسبتا پائین در اواخر سنبله آغاز گردیده والین مرکز فشار بلند با داشتن فشار ۱۰۴۰ ملی بار و درجه حرارت منفی ۶ درجه سانتی گراد به تاریخ ۲۴ سپتمبر در نواحی لیننگراد که مسیر حرکت جنوب شرقی داشت تثبیت گردیده و با حفظ درجه حرارت و فشار بتاریخ ۲۶ سپتمبر مرکز آن در نواحی شرقی کورکس اتحاد شوروی جابجا شده و زبانه عمیق آن در نواحی کشک افغانستان بصورت برجسته که باعث وزش بادهای قوی در صفحات غربی کشور ما گردیده دیده شده.

بتاریخ ۲۱ سپتمبر موجودیت جریانات قوی شمالی فوقانی باعث گردید تا ساحه فشار بلند مذکور بدو هسته جداگانه منقسم گردیده نظر به موجودیت قیم مثبت ساحه دوران (که کمک به تضعیف فشار



روزنامه ای بسوی نار یکپا

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

اول نگاهی به بسته می اندازم، بعد به او. من و عمه سکوت کرده ایم، هیچکدام حرفی نمی زنیم، شاید چیزی نداریم بهم دیگر بگوئیم. سر انجام او خودش را بمن میرساند و میگوید:

- بازش کن .

با تلخی میگویم:

- چه را ؟

عمه بدون اینکه حرفی بزند، به بسته اشاره میکند و میگوید:

- دستمال را .

وقتی تر دیدم و دو دلی مرا می بیند، خودش دو کتفه زانو را بزمین تکیه میدهد و گره دستمال را باز میکند و در برابر دیدگان من قرار میدهد. دستمال انباشته است از پول، از نوت های صد افغانی و پنجاه افغانی که حتی یک خط هم نخورده است .

وقتی پولها را میبینم، فریاد میکشم:

- پرو گمشو! این پولها را هم با خودت ببر .

عمه مثل اینکه صدای مرا شنیده باشد پولها را روی هم دستمال میکند و بعد آنها را می شمارد . وقتی کارش تمام میشود، آه بلندی می کشد و میگوید:

- درست پنجاه هزار افغانیست، محسن خان بقول خودش وفا کرد.

با ستیزه جویی میگویم:

- در برابر چه ؟

قیافه حق بجانبی بخود میگیرد:

- در برابر هیچ. واقعا مرد بزرگواری است.

از این حالتی که عمه بوجود آورده است چیزی نمانده است

منفجر شوم و بدنم متلاشی شود . یکقدم بطرف عمه برمیدارم، تصمیم دارم گلوی خشکیده اش را آنقدر فشار بدهم تا نفسش بند بیاید .

اما نمیدانم چرا اینکار را نمیکنم شاید جراتش را ندارم، شاید توانائیش را درخود نمیبینم، یکقدم مانده به عمه در جایسم میخکوب

میشوم و میپرسم:

- پس گفتی که محسن خان ، این پول را در برابر هیچ بمن داده است ؟

سرش را بعنوان تأیید تکان میدهد و میگوید:

- پس در برابر چه ؟

این سوال برای من بقدری گیج کننده و نا راحت کننده است که میخواهم چشمهای عمه را از کاسه بیرون بکشم. باعقدی که در گلویم گره خورده است، میگویم:

- بنظر تو شخصیت و حیثیت و پاکی یک دختر هیچ است ؟

دشمنانه نگاه میکند و میگوید:

- کدام پاکی؟! بنظر تو یک دختر چه وقت میتواند بگوید پاک است؟

چه وقت میتواند برای این پاکی غرور بفروشد و خودش را برتر از دیگران بداند ؟

اشکهای خفت و خواری روی گونه هایم میدود و میگویم:

- عمه! شاید بنظر تو، من دختر ناپاکی باشم، دختر پلید و زندقی

یاخته یی باشم، اما تو، اما تو چرا باین پلیدی دامن میزنی و راه فساد و بدنامی و سیاه روزی را در برابرم

هموار میکنی؟

از این سوال ناگهان بدنش می لرزد، مثل اینکه گرفتار عشه شده باشد، بدنش سخت در هم می پیچد و چشمانش با وحشیگری

درمن خیره میشود، لحظاتی همچنان باقی میماند و بعد با صدایی که

انکار از اعماق چاهی بیرون میآید، میگوید:

چرا؟! یعنی هنوز نمیدانی؟

هنوز نمیدانی که من درچه آتشی میسوزم و چه دردی ذره ذره وجودم را میخورد.

سرم را تکان میدهم و میگویم:

- نه!

چشمان عمه مثل دو شیشه شده است که درقالبی گیر کرده باشد.

هرگز عمه را درچنین حالتی ندیده بودم. هرگز ندیده بودم که اینطور از خود بیخود شود و تمام وجودش

بلرزد.

سکوت بین من و او کشنده و زجر آور شده است. و این سکوت را صدای لرزان ناگهانی عمه درهم می شکند:

- بنشین، دلم میخواهد برویم بنشین و خوب بفرمایم تو چه کنی. شاید این حرفها برای تو جالب نباشد، اما باید آنرا بشنوی، باید بشنوی!

بی آنکه صبر کند من حرفی بزنم او دنبال صحبتش را میگیرد، صحبتی که من هم برای شنیدن آن کنجکاو شده ام .

چشمان عمه راه کشیده است و صدایش انگار که از گودالی بیرون میآید، نجوا مانند قصه اش را آغاز میکند، قصه که بعدها حتی باور کردنش برایم مشکل مینمود:

- لیلا! من هم مثل تو دختری بودم، دختری که وجودش،

زندگیش مملو از آرزوها، امیدها و طرح و نقشه برای آینده بود، آینده که با یستی

هیچ عیبی نمیداشت و انباشته از سعادت و کامرانی میبود. ناگهان

این سعادت و این کامرانی و این آرزوها و این امیدها درهم ریخت

و از هم پاشید. بدبختی و سیاه روزی، وقتی او لین گامش را در

زندگی من گذارد که پدر و ما درم

مرا تنها گذاشتند و رفتند و گام دوم این بدبختی را پدر تو در

زندگی من گذاشت. بدبختی یی که هرگز جبران پذیر نبود و هرگز

نمیتوانست با سعادت و شاد کامی پیوند بخورد.

با عجله میپرسم:

- پدر من !؟

بسوال من توجه نمیکند و ادامه میدهد:

دختری وقتی احساس داشته باشد، وقتی مملو از خواسته های

دخترانه باشد باسانی میتواند بچنگ

بباید و به آسانی میتواند سعادت و کامیایش آتش بگیرد و به خاکستری مبدل گردد. آنهم دختری مثل من که پدرت را دوست داشتم.

چشمانش را مستقیماً بچشمان من میدوزد و میگوید:

- تو که مزه آنرا چشیدی، بعد ادامه میدهد:

- پدرت میداد تست من او را دوست دارم و با اینکه زن داشت

بمن هم اظهار عشق میکرد و کار این تمایل را بجای یی کشا ندیده

بود که یکروز قسم خورد، قسم خورد و وقتی من تسلیم او شوم،

زنش را یعنی در حقیقت مادر ترا طلاق بدهد و زندگی تازه را با من

آغاز کند. من فریب پدر ترا خوردم

و همانطور که تو در برابر جوادتن

به گناه دادی، من در برابر پدرت

تن به گناه دادم و زندگیم را با

هیچ معامله کردم. جواد از زندگی

تو رفت، اما پدر تو در زندگی من

باقی ماند و ظاهراً مرا بعنوان

خواهر خوانده اش بخانه خود آورد،

خانه که برای من شوم و نفرت انگیز

شده بود و من تباهی زندگی و آینده

و سعادت مرا در آن میدیدم. میدیدم که..

آهی می کشد و میگوید:

- خوب، تکرار این حرفها فایده

ندارد چیزهایی را هم که برایت

گفتم، شاید بهتر بود هرگز نمی

گفتم .

آنوقت اشاره به پولها میکند

و میگوید:

- بیا اینها را بردار .

حرفهای عمه مانند چکشی بفرق

من کوبیده می شود و من چنان

خود را گم می کنم و چنان از خود

بیخود می شوم که با فریادی

میگویم:

- من این پولها را نمیخواهم.

خنده تحقیر آمیزی میکند و میگوید:

- نه برای من فرقی میکند و نه

کاکاوانیا

ترجمه: ص رهپو

قسمت ۲-

ناگهان شخصیت قبلی کاکاوانیا درهم میریزد

واودریک خلای ناباوری وعدم اعتماد دستو

پای میزند.

قدم بقدم و با هر حرکت و لو صورت واضح و روشن زندگی بیست خیلی کوچک، تماشاچی را در اعماق و چهار ساعته شان را بطرز نقادانه روح داکتر آستورف به جستجو بررسی و توزین مینمایند این همان روحی که استهزا و ریشخند فقط ماسکی است که زیر پوشش آن سرشت قوی، مهربان و بر عطفوت اساس تازه و بگری که دوکتور آستورف با آن اضافه می نماید، از ظنین گذار و حرکات ساده دوی که خودش و کاکاوانیا را موجودات دست و پا بسته تقدیر و سر نوشت میداند، بگوشت میرسد معمولا از لحن بازیگر بوی آینده، آینده مبهم و تاریک شنیده میشود این طرز زدید دیگر به نمایشنامه متعلق است در حالیکه در فلم حالت رنگ و گونه دیگری بسخود میگیرد.

آینده برای دکستر آستورف در نمایشنامه، صبغه حال را در فلم بخود میگیرد که همین حادثه برواقعیت تراژیک شخصیت وی می افزاید.

همین امر، فلم را تا سرحد مهمترین ساخته کارگردان از آثار چخوف میبرد. زیرا در آن دلنگی کسالت آوری به ظهور پیوسته، تطابق وهم آهنکی کامل یک اثر با طرز دید جدید ارائه می شود.

کرکترهای فلم که با اعمال شان به نمایشنامه جان می بخشند، به

یک خلای روانی دست و پا میزند بر معتقدات و باورهای گذشته اش بوزخند میزند ولی هنوز هم با و دیگری این خلا را پر ننموده مذبحخانه تلاش مینماید تا با دست زدن به

اعمال تظاهری، معبر و گذرگاه برای عصیان درونی اش باز نماید این ها همه با تمثیل عالی تاجایی به

روشنایی و وضاحت جان میگیرد که ای بیننده را هاله ازغم و درد مبنی بر

همدردی ازغم سنگین که روح کاکاوانیا را می آزارد فرا میگیرد.

در اینجا بر نقش شخصیت دیگری -

لحظه مکث می نمایم و آن پروفیسور سر بر یا کو و است که

اول آن با مهارت شکر فسی توسط زلدیرین بازی کرده شده است

وی قدرت آنرا می یابد تا سرشت

انسانی را نشان دهد که با نخوت و تبختر خاص خیال میکند، حق دارد

دیگران را در سن زندگی بدهد! شخصیتی که استواری روحی اش

تا بجای میرسد که هنگامیکه هدف گلوله کاکاوانیا قرار میگیرد

باخونسردی باور نکردنی بی چهره اش را در لابلای اوراق نت موسیقی

پنهان می سازد و لحظه بعد که تمام مانورده از ترس، قدرت دم زدن

ندارند او با لبخند استهزا آمیزی

نتهای موسیقی را از چهره اش دور می نماید.

این خودش قدرت تمثیل خارق

تحرك روحی و احساسیت روانی اش ناگهانی و غیر مترقبه بصورت فعال زنده حرکتی بروی پرده ظاهر میشود چطور این عکس العمل روانی به وجود می آید؟

شخصیت خوب، ساده و به سر به صلاح کاکاوانیا به آن مرحله از جوش و عصیان میرسد که بر همه ضعفها و سستی های روحی اش فایق آمده، تفنگی را بر می دارد و پروفسور را نشانه میگردکسی که قبلا او را با تمام قلبش بصورت کورکورانه پذیرفته بود.

به این ترتیب بیننده از راه تظاهرات خارجی حرکات و عکس العمل هایش به ژرفای روح و نیتسکی و کاکاوانیا میرسد. موجودیکه قدر نمی باشد این مطلب را که چگونه عمر و جوانی اش را در پای انسانی مهمل و بیکاره تلف نموده است، توجیه نماید.

ناگهان همه بت های ساخته شده در درونش فرو می غلتند، وی در



صحنه ای از فلم که در آن دکتر آستورف، ماریا و انیا دیده میشود.

بقیه در صفحه ۵۶

عکس و مطلب

بیادر همی «افغان فلم» نبود؟

محبوبه جباری نقشی اول را در فلم اندرز مادر بعهده دارد، چند روز قبل شخصی که با این هنرمند آشنایی داشت نکته جالبی را قصه کرده که تذکر آن در اینجا بی لطف نیست او گفت:



محبوبه جباری

«در یکی از مغازه های شهر که میخواستم چیزی بخرم اتفاقاً محبوبه جباری هم آمد و کدام چیزی خریده، فرو شنیده چون دید ما با هم احوال بررسی کردیم بعد از خارج شدن محبوبه از من پرسید:

«بیادر همی افغان فلم نبود؟»

من که با سختی از خنده ام جلوگیری کرده بودم گفتم:

«نخیر افغان فلم نبود، بلکه هنر پیشه فلی بود که افغان فلم تهیه کرده است.»

زیبارویی از سینمای

شوروی

ناتالیا وازلی یکی از ستاره های زیبای سینمای اتحاد شوروی است که مکتب تیاتر مسکو «شوکین» را پایان رسانیده و بعد از آن وارد عالم سینما شده است.

این هنر پیشه زیبا در فلم اسیر قفقازی اثر پوشکین در سال ۱۹۶۷ بازی نموده و بعد از آن به شهرت رسیده است. همچنان در همان سال فلم «وی» اثر گوگول بازی نمود.

فلم طلا که در سال ۱۹۷۰ تهیه شد و فلم هفت نامزد و فلم دوازده



بریزیت باردو در آستانه چهل سالگی

بریزیت باردو در آستانه چهل سالگی بریزیت بار دو ستاره طنز فرا نسوی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۴ در پاریس بدنیا آمده است که به این حساب امسال در سن ۳۹ سالگی قرار دارد. او ابتدا مو دل عکاسی و سپس بحیث ستاره عکاسی سینما عرض وجود نمود. فلم های مروف او عبارتند از: «عروس بسیار قشنگ بود» گلها پربر میشوند «در سال ۱۹۵۶» «زن پاریسی» در سال ۱۹۵۷ «با اسلحه یک زن» در سال ۱۹۵۸ بابت بجنگ میروود در ۱۹۵۹، فلم حقیقت در ۱۹۵۹، زندگی خصوصی ۱۹۷۱

ستاره فلم «گالیله»

نوینا کاکانوا از جمله ستاره های معروف سینما و تیاتر بلغاریه است، وی ابتدا کار هنری خود را در تیاتر شده بود و او نقش زن گالیله را بازی می نمود. نوینا اخیراً با یکی از دایرکتوران



معروف بلغاری از دواج نموده و با وجودیکه هر روز چهره های جدیدی وارد عالم سینما میشوند، باز هم نوینا کاکانوا را نتوانسته اند از میدان هنر بدر کنند زیرا هر فلم او که به نمایش گذاشته میشود شهرت و محبوبیت او را اضافه تر میسازد.

کمیدی صوفیه آغاز نموده و در اندک مدت بشهرت رسید حتی در نقش های غیر کمیدی هم از استفاده نمودند. چنانچه در نمایشنامه معروف «مفتش عمومی» اثر گوگول و در فلم «دزد شفتالو» نقش های بازی نمود، سپس نوینا در فلم های مشترک بلغاری ایالتا لوی بلغاری و فرانسوی و بلغاری و روسی بازی نمود.

جالب ترین نقش او در فلم گالیله است که از روی زندگی ستاره شناس معروف گالیله تهیه چونی که در سال ۱۹۷۱ تهیه شد از فلم های معروفی است که ناتالیا در آن نقش های عمده را بازی نموده است.



نوینا در نمایشنامه مفتش عمومی



در ۱۹۶۲، بی اعتنایی در ۱۹۶۳، «اوه این زنهای» در ۱۹۶۴، خرس و گدی در ۱۹۷۰ روم بلو ارد در ۱۹۷۱

پرتره زنده



آفریدنیچاک

مترجم ع نیرو مند

اثر ویلاوی اف

سفر

غالباً رئیسه انجمن برایش تیلیفون کرده نمبر تیلیفونش طبعاً در رهنمای تیلیفون وجود داشت . در اننای که گلتون به خانم رئیسه تیلیفون میکرد، دنیس آقای ایلدرج رابه اتاق نشمن رهنمای سی نمود. رئیسه انجمن تصدیق کرد که امروز صبح به خانم مایا ایلدرج تیلیفون کرده واز تغییر تاریخ جلسه انجمن به وی اطلاع داده است .

« درچه ساعتی شما به خانم ایلدرج تیلیفون کردید ؟ »
 « ساعت ۱۵۰۹ دقیقه بود. چرا این سوال را میکنید ؟ مگر اتفاق بدی رخ داده است.؟ »
 « بلی چیزی واقع شده است بهر حال شما در هر موقع حاضرید قسم بخورید که در ساعت ۱۵۰۹ دقیقه به خانم مایا ایلدرج تیلیفون کرده اید؟ »

صحبت میکردیم ، اما امروز مجبور بودم به چهار خانم دگرهم ازتغییر وقت اطلاع دهم، و لهذا نمیخواستم وقت را ضایع کنم .

خانم ایلدرج ضمن صحبت از شوهر شان حرفی نزدند ؟
 « نی .
 خانم گروپ دوباره از کپتان علت آنهمه سوال و بازجویی را پرسید: کپتان به وی توضیح داد که معلومات او میتواند در تحقیق آنها کمک کند و سپس بساعین سوالها او را دوباره بمباران کرد . جوابهای که از خانم کرب حاصل داشت عین جوابهای اولی بود . گلتون گوشک را سر جایش گذاشته به اتاق نشمین رفت تادر آنجا ایلدرج یکبار دگر به تفصیل بگوید که آنروز پیش از چاشت چه کارهای را انجام دادناست. جوابات او بهیچوجه با آنچه قبلاً اظهار داشته بود تناقض نداشت و صرف در دو قسمت معلومات قبلی را تکمیل کرد .

از تیلیفون خانم گروپ خبر نداشت زیرا در آن لحظه اودر منزل نبود و هیچ شاهدهی هم نداشت که افسانه اشرا تأیید کند .

دزین لحظه موتر جنازه از راه رسیدند در داخل حیاط متوقف گردید .
 دومرد با کلاه های سیاه چرمی یک تذکره را از مو ترپایین کردند . داخل عمارت رفتند . گلتون متوجه آنها بود که چگونه بایک تکان عادی جسد رابه روی تذکره گذاشته آماده حرکت شدند ، سر انجام پیرمرد ماموران یونیفورم دار پولیس را ترک کرد تا آنها به وظیفه شان برسند و پیرمرد با معاون خود دنیس از عمارت بیرون رفت تا به منازل همسایه سری بزند .

بنگله ایکه در قسمت سر بلندی موتر رو عمارت ایللاج قرار داشت هدف نخستین او بود . یک خانم قد بلند و خوش اندام باموهای طلایی درچو کات دروازه آن ظاهر شد. آن خانم مایوی آبنا زی دوتکه به تن داشت ، گلتون نورقه هویت خود را به وی نشان داده از مزاحمتی که ایجاد کرده بود معذرت خواست و به وی از آنچه در همسایگی اش اتفاق افتیده بود اطلاع داده پرسید که او از آن جریان چه میداند؟ خانم بلوند گفت: (آری - من موتر جنازه را دیدم. و اطشها را داشت کشته شده است ؟ خیلی وحشتناک است .



شما این خانم همسایه تا ترا درست می شناسختید ، خانم ؟
 « ینک ، خانم ینک او فه ، نی ، آشنایی ما از یک سلام و علیک تجاوز نمیکرد .
 « (و شوهر شما چطور خانم ینک؟)
 خانم خنده سرداد : « آقای ینک در اخیر هر ماه یک چک جهت مصارف من می فرستد تمام معلومات که راجع به همسر م دارم همه اش در همین جا خلاصه میشود و هم نمیخواهم بیش ازین از او چیزی بدانم .

خانم گروپ محتاطانه اظهار داشت موم . ولی شرا فتمندانه بگویم که میل ندارم در شرایط عادی سوگند بخورم اما آقا! من عادات بخصوص دارم و یکی از آنجمله اینست که هیچگاه پیش از ۹ به کسی تیلیفون نمی کنم خانم ایلدرج چهارمین نفری بود که امروز صبح برایشان تیلیفون زدم و از تغییر وقت اجلاس خبر دادم .

« بنابران بهیچوجه نمیتواند پیش از ساعت ۱۵۰۹ دقیقه باشد . میفهمید که چه می گویم ؟
 « بلی . و خانم ایلدرج شخصاً در تیلیفون باشما حرف زدند ؟
 « بلی .
 « صحبت بین شما و خانم ایلدرج چقدر دوام کرد ؟
 « او، یقیناً بیش از دو دقیقه طول نکشید . ماهمیشه باهم دیرتر

نام تو

گفتم که چون شهاب گریزان نیمه شب، از آسمان رو شن عشق تو پاکشتم،
 چون رهرو شکسته دل آشیان خراب، پشتهاره سوی منزل نا آشنا کشتم .

گفتم: چو برگ مرده پاییز دیده بی، کوه گنم ز دامن ناز تودست خویش،
 برخیزم از کنار تو بایک وداع سرد، آتش زخم به پیکر آتش پوست خویش.

گفتم: چو عکس ابر در آغوش جویبار، لب خشک سوی ساحل نمناک گنم،
 بر ما سه های گرم غم بیکسی خویش، چون سایه سیا تنم را رها گنم.

رویم به شوره زار فرا هو شیت جوخار، بی رنگ آشنایی و بی برگ یاد تو،
 درگوش باد سرد شبا نگاه سو گنم، درد آفرین ترانه جور زیاد تو.

رفتم ز تو گسستم و گفتم به خویشتن: «از بهر دیگری گنم انشای نامه بی»
 یک صفحه شد سیاه وهمه بود نام تو، لرزید دست لاغری، افتاد خامه بی،
 اسدالله حبیب

از رباعی های بر گزیده :

بوی گل

ای پیش چهره تو عرقناک روی گل، خوی تو خوی آتش و بوی توبوی گل
 در پای گلبن از سر حسرت نشسته ام، چشمی بسوی بلبل و چشمی بسوی گل
 (طالب آملی)

شمع شبستان

گل زد دلم از عشق و بیا ورد بیانم، شاید بنهد ناله گل پنبه به دایم
 آن هم شده وادی عشقم که نیابد، عنقا اگر از بیضه بیا ید به سرانم
 ماشع شبستان که بو دیم که تا صبح، می بست گل حیرت و می سوخت چرانم
 بگذشت گنه از سر و نشست چهارم، بشکست مرا تو به و شکست دیانم
 من خدمت «دعقان» بکنم یا طلب وصل
 بوی تو ز تن میرسد هر دم بدمانم

(دعقان)



حضرت ابو المعانی بیدل

قماش دامن

از بس قماش دامن د لدار نازگست
 دستم ز کار گر نرود کار نازگست
 از طوف گلشن اد بزم منع میکند
 کیفیت در شتی این خار نازگست

عرض وفا میاد و بال دگر شود
 ای ناله عبرتی که دل یاد نازگست
 تا گشت جنبش مژه سیل بنای اشک
 بی پرده شد که طینت هموار نازگست
 ای نازنین طیب ز دردت گداختم
 پیش آگه ناله من بیمار نازگست
 فر ست کلیل اینهمه غفلت نمیشود
 خوابت گران و سایه دیوار نازگست
 مشکل به نفع خود گنم اتبات مدعا
 آئینه و هم خاطر ز نگار نازگست
 وحدت به هیچ جلوه مقابل نمیشود
 بیرنگ شو که آئینه بسیار نازگست
 اظهار ما ز حوصله آخر بجز ساخت
 چند آنکه ناله خون شده منقار نازگست

اندیشه در مفا بله عشق داغ شد
 آئینه اوست یا منم؟ اسرار نازگست
 «بیدل» نمیتوان ز سر دل گد شتم
 این مشیت خون ز آبله صد بار نازگست

گوهر بی همتا

گر نسیم یو سلم پیدا شود
 چشم نا بینای من بینا شود
 بس که پیراهن بد رم تا مگر
 بوی آن پیراهنش پیدا شود
 گر بر افتد برقع از پیش رخس
 زاهد منکر سر غوغا شود
 ود بر افشا ند سر زلف دوتا
 دل ز زلفش کاسر یکتا شود
 هر دلی گز زلف او ز ناز ساخت
 بسی شک آن دل مؤمن حقا شود
 گر کسی بر سد که پیش روی او
 دل چرا شوریده و شیدا شود؟
 تو جوابش ده که پیش آفتاب
 ذره سر گردان و نا بر وا شود
 ای دواز دریا، چرا تنها شدی؟
 از چنان در یا کسی تنها شود؟
 هر که دور افتد ز جایی از طلب
 می دود تازود تر آنجا شود
 ماهی از دریا چو درخشک افتد
 می تپد تا چون سوی در یا شود
 گر تو بنشین بی بیکاری مدام
 کارت ای غافل کجا زیبا شود؟
 گردل «عطار» بادریا رسد
 گوهری بی مثل و بی همتا شود

آفتاب زرد

عمر بهار، چون شفق صبح بقامت
 آن گوهر نهفته که خورشید، داغ اوست
 با آفتاب زرد خزان به که خو کنی
 در مشیت خاک تست، اگر جستجو کنی
 «صایب»

اینتجه

تامت جیبت ... خانه نو در گدما
سخت دهگمه واقع است که بگویم آنرا نش
زنه ...
خیابان بر انمطلق گفت :
خانه ام بالای یک بلدی است
در قسمت هشتم ... اینجه نکاهی به بیرون
انداخت و بعددعا فاه خدیبه و گفت :
کجا را بگویم سو زانده .. از همه جا
دود بلند شده .. در بنوقت اینجه متوجه شد
که سوارانش به تعلیب دختری ناخت میکنند
دختر سرا سیه بطف او می آمد .
اینجه ایستاد شد و آبرو دو هم کشید .
یکد ستن را بند کرد . نفر های او که از عقب
دختر میوندن بادیمن اشاره او بر جای خون
نگاهش شدند . دختر که اندام کشیدموجشان
قبوه بی داشت طرف اینجه نگاه میکردند .
عایش بر روی رخسار گلایی رنگش دیده بود .
نگاهش طوری بود که اینجه در آن ترسو گشته
را نمیتوانست بخواند . خیلی بی تفاوت نگاه
میکرد . اینجه زن های زیادی را دیده بود
و با ایشان عشق ورزیده بود ولی بزودی
از هر کدام آنها سیر شده بود . با خود فکر
میکرد شاید این دختر هم بزودی سیر
شود . ولی دختر ناایر جیبی بر روی او گذاشته
بود . همین برخورد باعث آنسانی اینجه پیاون
گردید . اینجه فهمید که بزودی این دختر
سیر نمیشود . لذا تصمیم گرفت بالا ازدواج
کند . بعد از آن پیاون همیشه با او بود .

اینجه در آن وقت ها جوان بود . خونگرم و
بیادک از امرگ ترسی نداشت . تشخیص
خوبی از روی هم برایش بعثت طقیان احساسات
میکرد نبود . او هیچوقت به این فکر نکرده بود
که کدام کار خوب دارد و کدام کار گناه است .
هر جا سم اسپ او رو فاقش می رسید لقی
از خاکستر باقی می ماند و یک قبرستان . در
برابر او از خود بیگانه فرقی نداشت . حرف
کسی را نمی شنید و منطقی رانی خواست
بپذیرد . این روش او باعث آن شد که دوستان
خود او از دست بدهد . حتی یک روز با جیبین
بصورت سوار و بارون چه چنان زد که خون
اصمعی او به از او باصورت ترین فرودستش
بود که بارها اینجه را از امرگ نجات داده بود .
بعد از آن روزهای بد اینجه فرار سیه ... یک
روز بهار بود . در همین فریه اورد اینکوی
میخواستند گردشی بکنند . روزی بود . تمام
دشت و دمن و قیاری فرا گرفته بود . در آسمان
زاغ ها و عقابها با شکل بارجه بافته شده نظر
میر میدند .

اینجه بالای اسپش سوار بود . گرجلی ها
منتظر حرکت بودند چند بار فلنگ های خود را
بعضا در آورده . اینجه خیلی عصبانی بود .
زیاد مشروب نوشیده بود و دانه های مرغروی
بشانی اش جمع شده بود . دم دروازه خانه
پاوان منتظر بود . پاوان برای آخرین بار فلنگش
را در آتش فشرده بر سید . زیرا بعد از آن
میخواست سوار شود و با اینجه برود . پدر
این خلل خود اینجه بود . پاوان او را تازه سیر
داده بود . بوسیدن طفل زیاد طول کشید . اینجه

بشم آمد . طفل را از بغل مادرش بروده به هوا
انداخت و شمشیر را بطرف او حواله کرد .
شمشیر زیاد صدهای طفل ترسانیدولی طفل
محکم بر زمین خورد . اینجه باخشم زیاد گفت :
کارما برورن طفل نیست ...
او زن خود را که بالای اسپش نشسته بود و
بالرس و حیرت او را نگاه میکرد اشاره نمود تا
از پیش بگذرد .
آنها دیوانه وار اسپ میدویدند و با لفتجه
ها و فلنگ های جمعی خود فر میگردند .
برای مدتی زتش بالا بود ولی دلها روزی
او را از او کرد . اینجه با از دست دادن او بکلی
دیوانه شده بود . او ایلاستگال و بیرحم بود ولی
حالی قلبی تر شده بود . اگر استخوان
های قربانیان او را جمع میکردند . پشته ای
بوجود می آمد . شدت عمل او وجدانش واگشته
بود . روزها سیری شد . بسیاری چیز هائیکه
گردولی اینجه جز قساوت و بیرحمی به هیچ
چیز دیگر توجهی نداشت ... شانزده سال به
همین ترتیب گذشت . یک روز او با حاد های
بر خورد . این حادله در قلب او اثر گذاشت .
به از حمله او مردم یک فریه قتل عالم شده
بودند . همه جا را آتش فرا گرفته بود . یک
گتیش که زخم عمیق در سینه برداشته بود
باز بدن اینجه صدا کرد :

وسط جنگل که لاجند لحظه قبل پرسو صدا
بود خالی شد . سکوت همه جا فرا گرفته بود .
دیگر او از فریادش شمشیر در همین وقت
موجود جیبی از کدام گوشه پیدا شد . موجود
ناقص الفلکه ای که نه به طفل شباهت داشت
و نه به مرد بزرگی . پشش گیبیون و سرش در
میان شانه اش فرو رفته و دستاش دراز تر از
دست های آدم های معمولی بود . بیشتر به
میون شباهت داشت . وقتی که فهمید گرجلی
هایکلی دور شده اند به جستجو پرداخت .
ناگهان چشمش یک فلنگ افتاد که از گرجلی
های جاهلانده بود . فلنگ را گرفته به سینه فشرده
بعده درون جنگل فرار کرد .

نوشته : یور دان بو فکوف
ترجمه : ژلفی تودانی



دیگران هم باهاها حرف او را نایند کردند .
در بنوقت اینجه از دخمه بیرون شد . گرجلی
ها مانند امواج بحر از هر طرف بصمت او در حرکت
شدند . اینجه آهسته آهسته بر میداشت او به غلایی
شباهت داشت که مفروانه بالای های خود را
تکان میداد . هنوز هم خوش قیامه و نیرومندی بود
و اسکت آبی رنگی پش داشت که بارشته طلایی
گلدوزی شده بود . در دستش شمشیر داس
مانندی دیده میشد قدش مانند سابق راست
بود و گامهایش بر روی زمین سنگینی میکرد .
همه فکر میکردند که شاید او بالای اسپش
سوار شده دستور حرکت میدهد . گمانیکه
زردیش قرار داشتند بصیری نشان میدادند
و از دو دانسته تا هر چه زودتر بر پشت اسپ
های خود فرار میکردند . آنها بی که دور تر بودند
فیلته میکردند تا ببینند چه واقع میشود و
اینجه چه دستوری میدهد . از دور و نزدیک
صدای بکان فر فلنگ هم بگوش می رسید .
اسب اینجه و بارایش او در ده او بالای اسپ
جذب میکردند و با معاونش به سمت مخالف فریه
براه افتاد . گرجلی ها مات و مبهوت برجای
مانده لقبیدند که چرا اینجه سمت حرکت
را تغییر داده است بالاخره دسته دست بدبانی
رفتند .

سرکب خاموش ماند ولی چشمانش برقی
زد . با افتخار بطرف مردم نگاه میکرد . بعد از
زیرشال خود فلنگی را که بافته بود بیرون کرد
و با خوشحالی گفت :
من خودم فر کردم . اینه .. با این فلنگ
بدست او یک فلنگ کوتاه و کهنه بود . اما سالم
و سنگین نظر می رسید . شخصی پرسید :
- اوه عجیب است ... آنرا از کجا پیدا کردی ؟
- بده ببینم .. آنرا می فروشم ... ؟
- حتما این فلنگ را از دیده ای ...
سرکب و معیوب به سوالات آنها پاسخ
نمیداد . فلنگ خود را محکم گرفته بود و به سینه
خودش فشرده . تصمیم گرفته بود به هیچصورت
فلنگ را از دست ندهد . فلنگ را زیرشال خود
دوباره پنهان کرد و گفت :
- من این فلنگ را تافته ام ... یک نفر
گرجلی را بغل رسادم و فلنگش را گرفتم .
دهانی خاکتیدند و او را مسخره کردند .
زنها و کتیکه فهمیدند همین بجه کب فر کرده
است به دشنام دادن او آغاز نمودند . سرکب
معیوب از این حرکات آنها از رده و عصبانی شده
بود . دهانی های خنده دارند و میگفتند :
- ساکو با زدیوانه شده ... ظالم و عصبانی
شده .
- خدایند او را معیوب ساخته ... از موجود
معیوب باید فرار کرد و دور شد .
- آیا او همینطور بدلیا آمده ... ؟
- نه .. خداوند او را بکشد ... میگویند در
خری از جانی اتقاد و با تصور شده ...
- خانه ستا کنی ... این معیوب پسر است
با نواحه کالوجوگ ... ؟
- می بخرم این زن در کالوجوگ میکند .
گاهی میگویند نواحه او است و گاهی او را یک
موجود بر پدر و مادر و نمود میسازد ... میگوید
او را با نواحه از همین سبب امش را ناسند
بافت شده . گذاشته است .
سرکب همه را با حرف های نیشدار نشان
تباها گذاشت .
خانه باه کالوجوگ مقابل دروازه خانه خود
نشسته بود . او را فرار کردن و دوباره برگشتن
مردم فریه خیر نداشت سرکب وقتی به او
زردیک شد با او از گرفته و امراته ای گفت :
- برایم نازیده ...
- جی .. نان ... ۵۰۰ . من نان ندارم ... اگر
هم داشته باشم خودم آنرا میخورم ... از جور
باجی ها (ارو نماندن) طلبکن ... ربه های
ناترا می جرائی و ...
پسر معیوب بقیه حرف او را نشنید . بدون
خانه رفت و بعددعا با خوشحالی دوباره بیرون
شد . فلنگ خود را بطرف خانه باه کالوجوگ
نشان گرفته گفت :
- حالنرا می کشم ...
بیرون از ترس نکانی خورد . با وجودیکه فکر
میکرد سرکب خوش میگذرد بازمه گزشتی از ترس
درو خود خود احساس نمود . سرکب بعد ازیکه
بشتر کالی خانه را ترسانند دوباره بخانه درآمد
و با نظرف و آنطرف به تجسس پرداخت و چنه
نگه پش پیدا کرد . خانه باه از جایش بلند شده
بود و به آنطرف اسپ سرکب آمد . میخواست او را
غافلگیر کند . وقتی که پشت سرا رسید با زوی
او را محکم گرفته سخت نگاهش داد و چشمانش

که مانوگری او را بکنیم و برایش باج و خراج
بدهیم . ولی از دست اینجه دزدو زهرن نجات
بایم : دزدان دهات مارا نشی میزنند به قتل
و غارت می برانند و کسی نیست که از ماحبات
کند .
اینجه لبسم کرد . این اولین لبسم او درین
بهار بود . کسه خود را باز کرده بود . از سکه
های طلا زان بیرون آورد و به پیرمرد داد .
گفت :
- این سکه ها برای زنها تقسیم کن . مراسم
بخش خنی از حرف هایت متون شدم .
اینجه در فاقش از آنجا دور شده ... پیر
مرد با عیب دور شدن آنها را نظر میکرد .
یک بار دیگر نام اینجه پسر زنها اتقاد
منشی اینها بشکل دیگری بود . او از ترس
لازت و سوختاندن فریه ها صرف نظر کرده
بود . به سر دسته های دزدان احوال میفرستاد
تا دست از دزدی و دزدانی بکشند . هر کسی که
از او ایناوسریب میگردان طرف اینجه سرکوب
میشد . چنانچه وقتیکه به بیلوک باشی یکی
از رفقای او که حالا خودش داروسته ای داشت
پیغام فرستاد و او را مسخر فرستادگان اینجه را
از خود رانده بود . تصمیم گرفت او را تادیب کند .
مثل صافه بالای او فرودانند داروسته اش
را تار و مار کرد و خودش را زنده سوختاند . هر
روزه خیه اینجه سر دست رهزنان می آمدند
و سلاح خود را از زمین گذاشته از دزدی توبه
میکردند . کم کم دزدان امرای وحشی خسی
دزدان از دزدی توبه کردند و تقسیم گرفتند
سراشتند زنگی کنند . دیگر اوام های
صاحب نورو ملاکان هم نمیتوانست بالای مردم
ظلم کنند . همه آهسته آهسته از ماش بر فرار شد
مردم با باطل جمع به زراعت مشغول شدند .
نام اینجه یک نام محبوب میدل شد و دیگر
کسی از او کمتر سید . کینه و بدبینی جای خود
راه محبت گذاشت از ماش و امنیت آفریدگی
شد که دختران با زویوت خود بصورت دست
جمعی و با تشابه جاهای دور می رفتند و همانطور
خرم و خندان بازی می کنند . بدون اینکه زبور
خود از دست بدهند و یا مولی از سرشان کم
شود . حاصلات فراوان ترند و جای خاکستر ها
را سر سبزی و شا دای گرفتند . دو گر ها با
شور و شعف کار میکردند و در انتهای کار ترانه
می خواندند . اینجه از پیش درختی آنها را
نظاره میکرد . وقتی که فهمید ترانه را برای
اوساخته اند از شوق بغول زرد . دو گوسران
میخواندند :
دو سبزیگان برای اینجه آواز میخوانند
او همراشش را بر راه راست هدایت کرد .
چنگل ها و جلگه های سبز .
گوه ها وادی ها
همه از جنگل های دوت علاجات یافتند
اینجه به باطل پش میرومحت دارد .
دردن آسمان صاف و فضای آزاد طینسن
صدای دورگران تا بر عیبی در اینجه ایجاد کرد .
او بیستی بخصوس در کوشش احساس نمود
بر اختیاریت فخره اش از جمعاتش سر از بر
شد و بالای بال سفیدش اتقاد . این اولین
فقرات اشکی بود که اینجه در زندگی ریخته
بود
این سواران باید شعا باشند . گاشکی میباید
بقیه در صفحه ۵۹

دستارگو

دستارگو اثر

دستا په سترگو کې جانانه څه اترغوندي دی
 شيرینی ! ولی ته په ما ديبلتون شېبه لویوی
 سپیلنی زړه به کرم لو می دستارستر موڅنی
 ماته له غمه څنی شین دزړه تصویر ودرید
 راته جوړ شویدی په مینه محرم ديبلتون
 په مسکيدوکی دی برينناد سپينو غاښو کيری
 که په توتم د نيمی شپي ختلی لمرغوندي دی
 دستا له حاله خبر نه يم اوږه دومره قدر
 حافظ دستا د عشق په کار کې قلندرغوندي دی
 ونصيرالله حانظ

د زړه غوټه

چه شی جمع زما دآه و د نغان دود
 بیا به هغه گری و نیسی آسمان دود
 ترخوله آه کاږم د یار له سرد مېړه
 ځکه خوښی وی دهر چایه زمستان دود
 زما اوښکو کې غبار دزړگی لیری
 همیشه درو می له مخه د باران دود
 چه پری وو تسی زما دصبر سترگی
 غمازا نو راته دولا کې دهجران دود
 خو شسته بی په اوبو داسلام نه که
 دکافر له مخی نه خسی دعصیان دود
 لکه غوټه چه کا کل دیار په مخ وی
 هسی غوټه می په زړه کې دحرمان دود
 چه به مرگ پر تاډیری شې شمس الدین
 اوس په ژوند که هغه خاوری پرخیل خان دود
 «شمس الدین کاکړ»

داندینه نوم مشغولا

مینه آشنا بی ده سرو لمبو سره
 سوو لو د خړ یکو اسو یلو سره
 سترگو ته چه وگور مه غلی شم
 بحث ليو تنوب دی لیسو نو سره
 شمعی که خوب درغی ویده شه ته
 زه به مشغو لیرم اند یښنو سره
 بیا دی جوړ بیلو نه را بللی دی
 توری او پدی شپي دشو گيرو سره
 خیال چه د یار را شی قرار وتښتی
 داسی خو څو ک تکر ی میلمنو سره
 خوبه لږ راجوخت شه درته خواست کوم
 ولی هسی خیل کوی لیمو سره
 «مفتون»

د مهر و یانو رخسار

په رخسار د مهر و یانو چه مفتون يم
 سر دمیني په صحرا لکه مجنون يم
 چه گلرخ نظر زما په احوال نه کا
 دغنجی په دود همیشه په څگر خون يم
 رسیدی نشم دیار و لاسو پښو ته
 که حنا غوندي په وینو ډک لرمون يم
 هېڅ علاج دخپل قسمت کولی نشم
 که به عقل کی تا نی دافلاطون يم
 معزالله له مینې څله ما چار باسی
 وایه نه وړم خیل می گړیدی پښتون يم
 «معزالله»

د زړه داغونه

کویا هر قسم په لوری د حرم پدی
 کوم کر یم په چامت دخپل کرم پدی
 نه قارون چه په شان اسم دحاتم دی
 لکه زر چه څوک له خلکو پټ پښم پدی
 که دا غونه می په زړه پاندي دغم پدی
 کوم یومرت دی چه قسم په لاره سم پدی
 کوم طبیب دی چه په روغ صورت مرهم پدی
 پر همن چه سر په پښو دخپل صبر پدی
 دا څو عشق دی چه په عرش کرسې قسم پدی
 که می پند په سر دجور اوستم پدی
 «رحمان بابا»

لنډی

که د یدن کړی تلوار را وکړه
 ديبلتانه کاروان راشی قیامت به وینه
 که دیند کړی تلوار پری وکړه
 پرمخ می شال ديبلتانه وغوړیدنه
 که دیند کړی تلوار پری وکړه
 کښته غر قیپری پر تخته ولاړه یمه
 که دیند رانه وړی جانانه
 روح می کالبوت نه په وخت دی لاږ به شینه
 که دیند کړی تلوار پری وکړه
 سبا به دامهال کاڅتی ددیند وینه
 «پښتني سندرې»

د عشق اور

برنډی سترگی د ټوپک غوندي ویشتل کا
 هر ناوک د خښیدل لکه دشل کا
 ستا دحسن دولت څرنگه به څوک لوپ کړی
 چه اور بلدی دجا مارغوندي خوړل کا
 ستا له غمه می زړه وچاودنه رغیږی
 دار وگر به می تر څو دارو درمل کا
 نه بی تیغ نه بی پلسی ته حاجت شته
 په غمزو په کر شمو دلیر وژل کا
 دهجران تپی می خونده دخولی خراب کړو
 دحنظل غوندي می خونده خوله کی غسل کا
 کړوند مچه چا پتی کی نه وی کړی
 په خر من کی وایه شه به دی غوږل کا
 د عشق اور عجیبه اور دی که خیال وکړی
 چه بی تیلو په لږ کو عاشق جلبل کا
 نصره پام کړه په وروځوی غلط نشی
 دغه ورو شی بی لېم غوندي چیچل کا
 «نصر»

د سترگو سودا

یاد چه ستا دستارگو په سودا شومه
 بس نه یم رسوا که اوس رسوا شومه
 پټ پکښی دستا د دیند ز یری و
 ځکه زبوه گل په تما شا شومه
 بس، هره بنادی په ما اوس غم لگی
 ستا د درد و غم سره آشنا شومه
 تیر و تم د ښکلو په خندا پاندي
 ښه شوه چه د خلکو د خندا شومه
 بخت که می ویده دی تل نو مرم نه دی
 ښکار د خو بو لو د خندا شو مه
 «اجمل خټک»



فزیب خوردہ ہا

رابور از مریم محبوب افسری

بخوانید و عبرت

بگیرید

آتش در ہستی معصومہ

بیا بیید کہ با ہم قدم بقدم بسوی کسانی گام برداریم کہ قطرہ ازدریای بیکران خو شبختی نجشیدہ اندوسر اسر زندگی آنها مانند قایق بی بادبان در مقابل طغیان سپہمگین بد بختی ہا قرار گرفتہ است. این ہا کسانی اند کہ در فضای زندگیشان دانہ های غم ریشہ دوانیدہ و آتشی جا نسوز در کاخ سعادت شان شعلہ ور شدہ و آن ہارابکام خود فرو بردہ است اکنون لازم است تا مر حسی بروز خیم این غمدیدہ ہا نہیم و این زخم ہاییکہ تار و پود ہستی آنها را نابود کردہ بایمان حقایق التیام بخشیم. بیماریکہ آخرین دقایق عمر را میگذراند مریضی کہ در گرداب مخوف و نابود کنندہ غوطہ ور است آتشی کہ بہ کاشانہ ای سرایت کردہ و آنرا میسو زانند ویران میکند. اگر ندیدہ باشیید اکنون میتوانید شرح آنرا بخوانید. معصومہ کہ من دیدم این وجود پرپر شدہ کہ در نیمہ راہ زندگی بہ چنگال بی رحمانہ ای مردی جنایت کار افتاد بہ بیمار رنگ پریدہ یا مریضی کہ در گرداب مخوف و خطر ناکی افتادہ باشد بسی شباهت نیست.

بظرفش رفتیم. شتافتیم بسویش تا برای اولین مرتبہ دردی را درمان کردہ باشم. زندان زنانہ و لایت کابل مملو از زنانی بود کہ ہر کدام بہ نوعی مرتکب جنایتی شدہ و یا این کہ باہوس های دیگر سراسر بدامان فضا زندان در میان این سمبول بد بختی ہادختری جلب توجه ام را کرد کہ ۱۵ سال زیادتر از سنش نمی گذشت اندامی متوسط و گوشت

آلود دارد چہرہ اش سپیداست در نگاهش غمی بسان کویہ بزرگ نہفتہ است موہای بور و کوتاہ دارد دستمالی سیاہی را بدور سرش پیچیدہ است معصومہ مانہ بطرفم نگاه میکند چہرہ اش معصوم و دوست داشتنی است.

میپرسم اسمت چیست ؟

سرش را پایین می اندازد گویی میترسد کہ قصہ غم انگیز زندگی اش را آغاز کند (نام من معصومہ است واسم پدرم شیرآقا تقریباً پانزدہ سال پیشتر قدم بہ محیطی گذاشتم کہ بہ جز رنج فلاکت فقر و غربت چیزی در آن دیدہ نمیشد زادگاہم شہر کابل در یکی از حویلی های نیمہ مخرو بہ ای کار تہ پروانہ زندگی می کردم. زندگی من دردوران کودکی دست خوش ناملایمات گردید پدر و مادرم بدون در نظر گرفتن سرنوشت و آیندہ ای کہ بکلی از آن بیخبر بودم و در آن زمان نیکہ تمایل شدیدی بہ عروسک ہا و ہمبازی هایم داشتم بہ نامزدی یکی از اقوام خویش در آوردند من در آن زمان بہ اطفال ہمبازی ام فکر می کردم مگر نزد پدر و مادرم باز چہ ای بیش نبودم آنوقت بود کہ خود را متعلق بہ مرد دیگری یافتیم.

بعد از سپری شدن شش سال در یکی از لیسہ های شہر شامیل مکتب شدم با جدیت درس می خواندم. مونس شب های تنہایی و روزہای تیرہ زندگیم بہ جز از کتاب چیزی دیگری نبود. ما نند ہر دختر دیگر آرزو داشتیم تحصیل کنیم و بتوانیم خدمتی بہ اجتماع خویش نمایم اما افسوس کہ این آرزو در زیر خاکستر یا س و ناامیدی پشیمان شد و آتش ہوس آنرا بردلم ہمیشہ نابود ساخت. بالاخرہ صنف ششم مکتب بودم کہ دستش من را از مجمع علم دور کرد مرد یکی کہ در کودکی باوی نامزد شدہ بودم آمد با مختصر عروسی من را بہ خانہ ای خویش برد. زندگیم در منزل شوہر جہنمی بیش نبود این مرد وحشیانہ با من بیش آمد میگرد و بویی از -

انسانیت نبرده بود همچون گرگی کہ در انتظار طعمہ بنشیند مرا بلعید و بکام خویش فرو برد. بعد از چند صباخی کہ در خانہ این مرد پست فطرت زندگی کردم دستم را گرفت و من را بہ خانہ خواہرش برد. او مردی نبود کہ لقمہ نانی برایم تہیہ کند پول خرج و خوراک برایم بدهد. اصلاً پول نداشت و کاری از دستش ہم بر نمی آمد. پول خوراک و پو شاک و بعضی مصارف دیگر را از خواہر و شوہر خواہرش با تملق و چاہو سی می گرفت و خوش ہم بود کہ زن دارم و زندگی.. طوفان خشمگین زندگیم را دوبارہ در مسیر دیگری قرار داد. خواہر شوہرم زن ناسازگاری بود ہر وقت عصبی میشد مرا زیر مشت و لگد می گرفت ناچار بہ مادرم و پدرم کہ این طور ظالمانہ مرا در گرد باد ظلم و ستم رها کردہ بودند

مراجعه کردم. وقتی بطرف پدر و مادرم بازگشتم دل بی رحم آنها بحالم سوخت و خواستار طلاق شدند این مرد مرا طلاق نمیداد دیگر ازین زندگی تیرہ بہ تنگ آمدہ بودم از دستش شکایت کردم روبہ جانب قانون نمودم کہ حکم را از قانون بگیرم.

مردم بلید و رشوہ ستان من بیگناہ را در دام انداختہ اند و او را رها کردہ اکنون چہار ماہ میشود کہ در کنج زندان بسر میبرم امید

است با روی کار آمدن رژیم جمهوری در کشور ما نظری بہ حال ما بی گناہان شود

پرسیدم (وقتی از زندان نجات یافتی چہ میکنی و چہ آرزو داری؟)

بقیہ در صفحہ ۵۷



ښه ځوانی او ښه ځوانان

افغانی زلمیانو د تاریخ په هر دوره کې د ځوانی او ځوانمردی غوره اخلاقو تسلسل دی
د خراسان عیاران، د کندهار پښی لوخی ځوانمردان د کابل کاکه گان او د پېښور خدایي خدمتگاران د خپلو
زمانو ښه ځوانانو و.

د ع، و جی په قلم

لکه چنه یو چاته «مر تجع» ویل یو ډول تحقیر بلل کېږی هماغسی
یو چاته د «ځوان نه یی» یا نا ځوانه یی او یا ځوانمردنه یی» خبری کول
د ځوانانو رو حیه څو روی.

سر بیره پردی چه ځوانی د عمر پسرلی بلل کېږی اود ځوانا نو
جسمانی، فکری او روحی قواو ی دیو ملت ای او یوی جا معی دنو رو بی
وسی او کمزورو او محتا جو کسانو د پاره د تکیی کولو وسا یل او ذرایع
بلل شوی دی، د «ښی ځوانی» عنوان زمو ښ به لوی تاریخی ملت
کښی د ملی اخلاقو یو معیا راو دښواو ډو اعمالو دمحک تیره بلل کېږی.
که څوک دچا سره په خپله وعده وفا ونکړی نا ځوان نه بلل کېږی
همدارنگه که یو ځوان له خلکو سره د مرستی کولو په ځای په هغو ی ظلم
وکړی د «ښی ځوانی» له معیار نه مخالف کارنی کړی دی.

نجونوته دوکه ورکول، هغوی ته سپوری خبری کول او داسی نوری خبری
د «هغی ځوانی» او ځوانمردی» څخه چه زمو ښ د کلتور په لوی قاموس
کښی د پېر یو پېر یو په اوږ د «موده» کښی تعبیر او تفسیر شوی
دی پوره مغایرت لری.

دا طبیعی ده چه ځوانان خپله ښه ځوانی او یا «خدا په مه کښی»
نا ځوانی د مخالف جنس یعنی پېغلود فکر په رڼا کښی وو یی.
پښتو لنه یی چه د پو ها نو او څېړونکو دنظر په اتفاق سره د خلکو
شریک میراث دی اود افغانی ټولنی د افرادو روحیه په ښه توگه تمثیلوی
او زیاتره د ښځو د طبقی له خوا ویلی شوی دی دښی ځوانی ښه ښه
څرگندوی.

په لنه یو کښی هغه ځوان چه د «ښی ځوانی» له معیار څخه و تلی
وی د «موزی» په نوم یاد شوی دی په لاندنیو لنه یو کښی د موزی نا
شولته خیره داسی ښودل شو ی ده.

موزی له جنکه تر پله و کړه . په بیکا نی ورکړی خو له
بها دران یو څله په ځای مری .
موزیگی هر ساعت په ځای بی ځایه مرینه

موزی د خوب په پالنگ نه کا
حق د هغودی چه وطن په تورو خورینه
په دغو څو لنه یو کښی ثبات، ذکاوت ایتار او قر بانی درښتیانو
ځوانانو غټی او عمده نښی ښو دلې شوی دی او که دا سی صفات و نه
لری نوییا ځوانان نه بلکه «موزیان» یا «موزیکیان» دی.
باید وویل شی چه په دغو لنه یو کښی جنک د ثبات، ذکاوت او
ایتار یو محک ښودل شوی دی داهم له دی امله چه افغانان د آسیا په دی
لوی څلور لاری کښی تل له سترو فاتحانو او تیری کو ونکو سره په
جگړه بوخت شوی دی.

د جگړی نه پرته په نورو عادی حالاتو کښی نوری ډیر صفات شته
چه «موزیان» د ځوانانو له صفو فو څخه و باسی او هغه دی: میښه،
زړور توب، سخاوت، ثبات، ذکاوت ایتار او داسی نور .

دافغانسان په تاریخ کښی د ځوانانو یو صنف چه د «عیاری»
صفحه ۳۶

سره دښمنی او حتی مبارزه زمو ښ
د تاریخی ټولنی د ځوانانو هغه
خصوصیات دی چه په هره دوره
او هره زمانه کښی هم ورته ای تیا
موجوده وه او هم خلکو ور سره علاقه
لرله .

هغه وخت چه په (ای یارانو)
د «عیارانو» د کلمی د مغلن کیدو
شرایط منځ ته راغلل نو د ځوانمردو
یارانو اجتماعی خدمتونو نوی
نومونه او ما هیئتو نه پیدا کړل.

په پکتیا کښی که دیو ملی مجاهد
بیرک خان د ژوند پېښی چه د ژوند
تر وروستی هر حلې پوری نی
له خپل قوم نه خپله سویه جگه
نه کړه اود ساده ژوند داصو لو
پیروی نی وکړه میړانی، وطندوستی
ملی مبارزو او سخاوت نی د پکتیا
د خلکو دپاره نه هیرونی ځا طری
پری ایښی دی، و خپلی شی نودده
د ژوندانه خصوصیات به د خراسان
د عیارانو له ژوندانه سره د پرورته
والی ولری.

په کندهار کښی د پښو لوڅو
ځوانمردانو موجودیت اود هغوی
مثبتو اخلاقی کار نامو هدا رنگه
د کابل د «کاکه» گانو د ژوندانه
خصوصیاتو زمو ښ تر زما نی
پوری د هغو ځوانمردانو یا را نو
د خصوصیاتو سلسله را ورسوله چه
په پخوانی خراسان کښی عیاران
بلل شوی دی.

د پښتو نستان ستر مشر خان
عبد الغفار خان دافغانانو دگوتاریخ
او کلتور له دغی نه فنا کیدو نسکی
ممیزی څخه ډیره غوره استفادو
وکړه او هغوی دافغانی ځوانانو او
ځوانمردانو دغه خصوصیات دیوی
نوی مترقی نظریی په چوکاټ کښی
راوستل اود خدایي خدمتگارانو
ډله نی ور څخه جوړه کړه چه له
استعمار سره په مبارزه او په قومی
اصلاحاتو او اجتماعی خدمتونو

مسلك نی در لود ډیر ښه خلید لی
دی.

د عیار کلمه زمو ښ د «پاره» له
کلمی څخه معربه شوی ده. ځوانان
تل یو بل ته د (ای یاره! زما یاره-
پاره) خطاب کوی او «پاره» زمو ښ
په دواړو ژبو پښتو او دری کښی
د «ملگری او دوست» ته ویل
کېږی زمو ښ سپیڅلی فولکلوریک
آثار له دغو کلمو څخه ډک دی په تیره
بیا د پښتو شعری دا متا نو نه په
همدغه کلمه شروع کېږی لکه
«یارانوور ته غوړ کېږی دی قصه د...»
د عیارانو د مسلك په مقدمه کښی
و طنیر ستنی له ټولو نه دمخه راغلی
وه زمو ښ په تاریخ کښی د خپلو
دپاره د خراسانیانو په مبارزه کښی
چه په حقیقت کښی له دوه ډوله
اقتصادی او کلتوری استعمار سره
مبارزه وه «عیارانو» مهم نقش
درلود.

یو تاریخی حقیقت بیانوی د مامون
مور خراسانی وه او کله چه عیارانو
له هارون سره د خراسان د خپلو
دگټلو دپاره مبارزه کوله نو مامون

له خپلو خراسانی یا رانو (عیارانو)
سره مرسته کوله؛ زمو ښ د تاریخ
خوملی قهرمانان لکه ابو مسلم
خراسانی اود هغه ملگری امیر کروړ
پهلوان چه په پښتو کښی یو لوړ
رزمی شعر ور څخه پاتی دی همدارنگه
یعقوب بن لیث له همدغو ځوانمردانو
څخه و چه بیا عر بو هغه د «عیارانو»
په نامه مومنی ته را و پیژندل .

دسو سیو لوزی د نظره دا سو
منل شوی حقیقت دی چه دیوی
ټولنی د کلتور هغه اجزاله ضیاع سره
مخامخ کېږی چه نور دهغی ټولنی
وگړی ورته اړه ونه لری او یا علاقه
ورسره ونه لری د عیارانو ساده ژوند
دمظلو مامونو څخه دفاع، له خورا نو
سره مرسته، له مضرو منفعت جوړانو

حادثه در نیمه شب

بعد از صرف ناشتای صبح در اطاق لانه خوری برید فورد از راه رسید. مقبول و جذاب با صورت اصلاح شده. برآستی که پوشیدن لباس سفید تینس بر جزیایشش دوچندان افزوده بود. هنگام ظهر جهت صرف نان چاشت او بظخانه اش رفت. مادر کلانش منتظر او بود. در جریان ظهر همینکه فرصتی بدست آورد بقصر ویورلی آمد و آنها شروع به بازی کروکوت در بین چمن های سبز و خوش بونمودند. از آنجا آنتی در حالیکه روی آرام چوکی اش قرار گرفته و تنها پیراهن نازکی بر تن داشت میتوانست که اندورا هنگامی که مشغول بازی بودند مشاهده نماید.

البته تمام این هایک طرح و یایک نقشه بود. لی تصور میکرد هر کس که در این مسایل شرکت دارد از وضعیت بغوی چیزهای بدست می آورد. آنها آهسته آهسته میرفتند که عاشق همدیگر شوند. آنها میخواستند که باهم ازدواج نمایند. اما بدبختانه و یا خوشبختانه هنگامی که برید فورد را میدید که از دور به او نزدیک میشود قلبش حرکت اصلی اش را دنبال میکرد و به ضربان آن افزون نمیکردید. شاید این عدم افزون شدن ضربان قلبش از باعثی بود که او را به عشق چیزی نمیدانست. تمام تابستان را در فکر کردن راجع به این موضوع به پایان رسانید. در عین حال هیچ کس دیگری نمیتوانست. که جای این همراه تقریباً امید وار کننده را بگیرد و یا دوستی باشد که بتوان روی او حساب کرد.

در آن جناح دیگر این رقابت چهره دیگری ایستاده بود و آن عبارت از جوزف بود. و یا به عبارتی دیگر گفته میتوانیم که در آنجا در آن تابستان طلانی و مسرت بار در بین سبب شغف و سرور او دو گرم موجود بود یکی برید فورد که لی نمیتوانست در باره اش اطمینان خاطر و آسودگی که یک عشق واقعی به ارمغان می آورد داشته باشد و دیگری ظهور مخفی و غیر شعوری جوزف بود. و این جوزف کسی بود که در همه جا او را سایه وار دنبال میکرد و همیشه برای او احساس خوف و ترس به او مغان می آورد که بدون وقفه این او مغان شامل سوظن و ناراحتی بود. او بالاخره به یک نقطه تحمل ناپذیر خشم و وحشت رسیده بود.

در یکی از روز های آرام تا بستان که جوزف مشغول حفر کردن و پاشیدن کود در بیخ ریشه های نیا تا بود و از سر صبح تا آنوقت در آنجا بسر برده بود لی به تفرگفت:

خوب این آقا باید در عرجا مارا دنبال کند.

بعد اراکت تینس را بگوشه انداخت و سوی یکی از دراز چوکی های که در کنار میدان تینس قرار داشت رفته و روی آن نشست. در آنجا برید فورد با او یکجا شد.

برید فورد پرسید:

آیا چیزی واقع شده؟

لی بدون ابراز کلمه با پنجه پایش اشاره کرده و سوی علف زار ها نظر دوخت و بعد برید فورد متوجه چپتی که لی به آن اشاره کرده بود شده و گفت:

جوزف.

و ادامه داد:

جوزف.

لی با سر اشاره مثبت کرد.

برید فورد گفت:

او طوری معلوم میگردد که ترا در همه حال و در همه جا دنبال میکند. همین طور نیست؟

لی دو باره با سر اشاره مثبت کرده گفت:

او هر جای که من نظر می اندازم حاضر و آماده است و همیشه مرا زیر نظر دارد.

برید فورد به آهستگی گفت:

خوب. ما به شکل میتوانیم که او را از باعث این مساله سر زنش کنیم. شاید عاشقت شده است. و شاید مانند هر مرد دیگری که اگر اقلا برای یکم تبه ترابینند عاشق بیقراری میشود دل و دین از دست داده است.

لی گفت:

عاشقم شده؟ او طوری مرا مینگرد که گویا از من نفرت داشته باشد. او واقعا مرا بو حشت انداخته است.

چشمان برید کوچک گردیده و گفت:

واقعا؟ چه قدر بد شده است.

لی گفت:

بلی واقعا چه قدر بد شده است برید. و در حالیکه سوی برید فورد میچرخید گفت:

فکر نمی کنی که بتوانی آنتی را متقا عند سازی که عذر این اعجوبه را بخواهد و شورش را از سر ما کم نماید؟

برید فورد سرش را شور داده و گفت:

تو کوشش کردی. ایزابیل کوشش کرد. اما هر دو ناکام شدید. چه چیز باعث گردیده که تو فکر نمایی در این قسمت مو فق خواهم شد؟

لی گفت:

زیرا من مطمئن هستم هر چیزی را که تو بخواهی آنتی آنرا رد نمیکند و یا به عبارتی دیگر از گفتار تو سر بیچی نمی نمایند.

برید فورد گفت:

من فکر میکنم که نباید در این باره عجله کنیم. و بر علاوه تصور مینمایم بهتر است همه این جریان ها را بگذاریم که برای جندی به شکل عادی ادامه پیدا نماید. تنها میتوانیم به جوزف طوری وانمون کنیم که از این به بعد نمیتواند باعث اذیت و آزار ما گردد.

لی گفت:

بسیار خوب. من فکر میکنم که او نظر بد لایلی که نزد ما میهم و گنگ است متوجه حرکات و افعال ما بوده و ما را زیر نظر دارد. البته مطمئن هستم که دلایل مذکور نخواهد توانست در جمله دلایل قانع کننده شامل گردد.

برید فورد سوی لی با دقت هر چه تمامتر نگاه کرده و گفت:

عجله نداشته باش. جوزف میدانند که من در اینجا هستم و بر علاوه با خبر از همه امور اگر پایش را از گلبمش زیاد تر دراز کند آنوقت با من روبرو میگردد و مطلقا حدس میزنم که او این کار را نخواهد کرد.

بعد برید فورد سوی ساعت دستی اش نظر انداخته و روی پایش ایستاده و گفت:

حالا وقتش است که بظخانه رفته و از مرغان احوال بگیرم و بعد مجبورم به قطار آهن که ساعت پنج حرکت میکند خود را برسانم. من باید جهت ملاقات مهمی که در اوایل صبح روز آینده دارم امشب رادر شهر باشم. اما آرزو دارم که حتی برای چند لحظه روز

آینده هنگام ظهرا اینجا آمده و ترابینیم. آیا میتوانی که مرا با موتور به ایستگاه قطار آهن برسانی؟

لی خندیده و گفت:

من قول میدهم که این کار را نمایم و تو بتوانی سر ساعت موعود به قطار آهن برسی. من نسبت به ویلسون در موتورانی مؤلف تر و قابل اعتماد تر هستم.

برید فورد گفت:

بسیار خوب. بعضی چیز های وجود دارد که من میخواهم درباره اش باتوجه تنهایی صحبت نمایم.

اوسوی لی باتگاه های خیره نگریست و ناگهان سیمایش حالت جدی بغود گرفت. بوضاحت میشد که در آن چهره درهم فرورفته یکتو حال استنطاق و پرس و جورا خواهد.

در پهلوی آن چهره عادی و برخنده حالاسیما دیگری جا گرفته بود. لی چشمانش را برای چند لحظه بگوشه متمایل ساخت. بعد سرش را سوی دیگری چرخ داد. تا بدین ترتیب رنگ سرخی را که روی رخسارش آهسته آهسته پدیدار میگردد از نظر برید فورد مخفی نماید.

او طوری احساس میکرد که گویا از مقصد اصلی و هدف نهایی که در گفتار بعدی برید فورد پنهان گردیده بکلی اطلاع دارد. و میدانست که هدف از آن سخنان بعدی چه خواهد بود.

اما هنگامی که آن بعد از ظهر رسید بر خلاف پیش بینی قبلی آنها جوزف در آنجا وجود نداشت. برید فورد در حالیکه لباس شیکی برای سفرش به شهر پوشیده بود از راه رسید. دریشی راه دارایی رنگی که زیاد تر به قشون دریایی شباهت داشت او را چندین مرتبه زیباتر و جذاب تر ساخته بود. و در اثر اصرار زیاد از جدلی بود که برید فورد جاکت خود را در خانه فراموش کرد.

آنها آهسته آهسته قدم زنان از اتاق خارج گردیده و بدون داشتن کدام هدف بخصوص سوی بته های گل ملاب رهسپار گردیدند. بدون اینکه بدانند برای انجام چه کاری به آنجا آمده اند روی آرام چوکی آن محیط لذت آفرین نشستند. و در حالیکه خود را از دیدگاه دیگران در امن میدیدند سوی یکدیگر نظر انداختند. اما ناگهان متوجه شدند که جوزف چندین متر دورتر مشغول درو کردن و قطع نمودن سبزه های اضافی است. جوزف به کمک ماشین درو که پرسرو صدترین ماشین بود که برای درو علف های هرزه تا آن زمان اختراع گردیده بود مشغول قطع و هموار کردن علف ها بود. و این سرو صدای آن ماشین عجیب باعث گردیده بود که آنها نتوانند باهم صحبت نمایند.

بدون ابراز کلمه آنها بی برخاستند. و در حالیکه شانه بشانه هم حرکت میکردند از تراس باغ سر از بر گردیده و سوی مقبره یونانی که قبلا درباره اش صحبت شده بسیار گردیدند. در آنجا روی دراز چوکی که به شکل دائری ساخته شده بود نشستند.

بعد از قدری سکوت و آرامش برید فورد رخسار سوی لی چرخداده و گفت:

لی من از تو نمیخواهم که فکر کنی ناگهان چهره او از حالت عادی اش خارج گردید. برید از بالای شانه های لی سوی دیگر نظر دوخت و گفت:

آه، لی.

لی خود را چرخداد. جوزف در آنجا بود. جیب هایش نسبت داشتن سامان و آلات باغبانی برآمده می های خاص داشت. خورد جین چرمی روی شانه اش آویزان بود و آهسته آهسته سوی آنها می آمد.

بقیه در صفحه ۵۶



زهره زن بادیه نشین پس از گشته شدن شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانش هنادی هنگام سفر توسط امامایش ناصر بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک دو باره بشهر بر میگردد و بیخانه مامور مرکز که بلانیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشود و تصمیم میگیرد از انجمن جوانی که خواهرش را بران سر نوشت فجیع کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی برهم میزند و بالاخره چون خادمه ای در آن منزل راه می یابد، در طول مدتی چند یک نوع کشمکش غیر قابل فهم در بین آن دو جریان می یابد و هر یک از طرفین میکوشد بر جانب مقابل چیره گردد.

آمنه و شادمان

میکنم! آبادی باره رنج و آلام جانگامی که مدتی دراز مرا آزار میداد نمی اندیشم؟ پس بگو این کیست که ما را باین رنج عظیم محکوم ساخته است؟

- این نویی که ما را باین رنج عظیم محکوم ساخته ای و این منم که مردوی ما را باین رنج عظیم محکوم ساختم. هر کدام ما عامل سر نوشت شوم دیگر خودیم یا آنهم اکنون هر کدام ما سه دیگری این آرامش و اطمینان را که بهتر از آنرا نباید انتظار داشته باشیم، بخشیده ایم. زیرا در زندگی، نسبت بمن و تو، بهتر از این حالی نمیتوان تصور کرد.

- سخنان تو فقط به پیچیدگی موضوع می افزاید و بس.

- بهتر است مردوی ما آنرا با تمام غم و غصه و ایپاشش بیداریم.

از جا برخاست و در حالی که بزحمت میتوانست آرامش خود را حفظ نماید گفت:

- من سوگند یاد میکنم که دیگر نمیتوانم این زندگی را تحمل نمایم.

- من نیز نمیتوانم این زندگی را تحمل نمایم. اما چه میتوان کرد. دست سر نوشت آنچه را که ما دوست نداریم برای ما نوشته است.

- کدام سر نوشت؟ مگر هنوز وقت آن فرا نرسیده که واضح و روشن حرف بزنی، آیا هنوز موقع آن نیست که به اصل مطلب بی بیرم و این ظلمت بروشنی مبدل گردد؟

گفتم:

بقیه در صفحه ۵۶

اوسر خود را برداشت و با صدای محزون پرسید:

- آیا قبول داری؟

با صدایی که حزن و آرامش آن کمتر از صدای او نبود پاسخ دادم:

- آقا من میدانم که برای این امر راهی وجود ندارد.

گفتم:

- راجع به پدر و مادرم فکر میکنی؟ اگر چنین است خیلی قبل ازین راجع به آنها فکر کرده و تصمیم خود را گرفته ام و تصور نمیکم آنها در برابر ما موافق ایجاد کنند. هرگاه باین کار اقدام نمایند، من خودم میدانم که چطور باید با آنها برخورد کرد. اما من مطمئنم که هرگز چنین کاری از ایشان سر نخواهد زد. حالا قبول داری؟

- این کار ممکن نیست.

- ترا سوگند بحرفی که بر تو دارم، علت این اقتناع را برای من بازگو، تو خود میدانی که جدایی ما غیر ممکن است و مانند من یقین داری که قلب مردوی ما جز از دواج آزادی دیگری ندارد.

- اما دلایلی ما محکوم باین شده اند که این آرزو را در خود نپرورانم.

- آنها را که باین رنج بی پایان محکوم ساخته است؟

خواستم جواب بگویم. اما صدایم حیس شد و اشکم جاری گردید. خواستم برگردم اما دیدم آهسته آهسته از جا بر میخیزد و آرام آرام نزد من می آید و بعد از آنکه مرا به آرامش سابقم بر میگرداند، می رود و دوباره بجای خود می نشیند و میگوید:

- مگر نمی بینی که من چطور خوشیشتن داری

اش پدیدار گردد از بار خود پرده برداشت در سبب مثل آنکه را جمع به وضع شهرها و وضع قاهره یا صدایی که بلند و نه پست، نه لرزان و نه می تعش سخن میگفت. راجع باین موضوع باین حرف زد و گفت:

- آیا عقیده نداری که باید بعد از این این وضع پایان یابد و یفر جام خود برسد؟

پرسیدم:

- این وضع چیست؟

پاسخ داد:

- این عشقی که مدتی طولانی درباره آن بمخاصه پر داختیم و مدتی هم بسکوت و خاموشی بدرقه اش نمودیم. اما اول لحظه ای هم ساکت نماند و تصور میکنم حتی لحظه ای هم ترافوخ گذاشته باشد همانطوریکه مرا نگذاشت اما حالا باید این زندگی مشحون از غم و غم و غم پذیرد و صراحت و وضاحت جایگاه آنرا بگیرد. سخنانش را بدقت میشنیدم، اما پاسخی ندادم. چون خاموشم بدر از آتشید. سخن خود را ادامه داد:

- تو حالا میدانی که من چه میخواهم. چنانچه قبل ازین هم پی میبردی که من چه میخواستم. تبسم گفتم:

- من از توبه چیزی پی نبرده ام.

در حالی که میخندید گفت:

- بخیر... خوب میدانی که سابقا ترا بخاطر گناه میخواستم و اما حالا برای ازدواج میخواهم. ناگزیر تبسم بر چوکی که بفاصله نزدیکم قرار داشت، تکیه نمایم. زیرا اندیشه ازدواج هرگز از مخیله ام نگذشته بود و نباید هم میگذشت. من بارها بکارهای بس مهم اقدام کرده و امور بس مهم را نزد خود سنجیده ام ولی پیوسته به دستور عقل عمل کرده ام و هیچگاه عشق و بغض امید و یاس نتوانسته بر او ادا سازد تا پارا از گلیم خود دراز نمایم بنا بر آن بوی جواب دادم که درین مسایل نمیشود شوخی کرد.

او در حالی که میخندید گفت:

- پس تو تصور میکنی من شوخی میکنم و تفاوت اجتماعی را که بین ما وجود دارد مدنظر قرار میدهمی و چنین می اندیشی که هرگز یک آقای توانگر آسوده حال با خادمه فقیر، تهیدست و بی نوای خویش ازدواج نخواهد کرد! مگر سر اندیشه ات چنین نیست؟ اگر چنین است هیچ يك ازین تصورات را بخود راه مده. من از همان روزهای که در آن شهر میزیستم باین نتیجه رسیدم که از تیب آن آقایان دیگر نیستم و تو نیز از جنس آن خدمه دیگر نیستی. من از اینکه میدیدم تا اواخر شب انتظار مرا میکشید، آنچه از خدمه قبل از تو هرگز ندیده بودم، سخت دچار شگفتی و حیرت میشدم ولی قطعاً تصور نمیکردم تو خواهی توانست مراد اندیشه های عمیقتری فرو ببری.

تبسم ساکت ماند و سگوش دوام یافت. من نیز مثل اینکه نتوانم چیزی را درک نمایم حیرت زده در جای خود میخکوب شده بودم. اما

پدر و مادرتش در اول امر ازین زندگی منظم و مستقیم پسر شان کاملاً اطمینان رضایت کردند و در حضور خود او سرانجام خوشنودی خویش را ابراز داشتند. اما رفته رفته باین عقیده رسیدند که پسر جوان شان در گوشه نشینی و تنها ماندن بخواندن و انقطاع از کلب ها و مراکز تجمع جوانان و دوری از مردم افراط میکند. غالباً مادرش او را بشویق میکرد تا برای تفریح و هوا چوری از منزل بر آید. مگر او نمی بر آمد و غالباً پدرش ترغیب مینمود تا از تیار و کنسرت های موسیقی استفاده کند و یا بخانه این یا آن دوست برود ولی او زیر بار این اندر زها تعمیر فت و فقط به فتر میرفت و بر میگشت و اوقات فراغت خود را با پدر و مادر میگذرانید و سپس به اطاق خود میخزید و تا نیمه های شب مصروف مطالعه کتب خود میکردید.

بعضا در چنین لحظاتی مرا نزد خود میخواست و بسامان در صحبت ساز مینمود و سخنانم گوش میداد. موضوع صحبت ما را غالباً بشهر و زندگی مردم شهر تشکیل میداد و بعضاً نیز راجع به قاهره و مسایل مربوط به آن حرف میزدیم.

او هنگام حرف زدن و یا شنیدن در کنار محل کار خود می نشیند و من بفاصله نسبتاً نزدیک بوی استاده بودم و سخنانش گوش میدادم و پاسخی نمیکفتم. او بارها مرا به نشستن دعوت میکرد و من نیز نیازی ندیدم به نشستن احساس مینمودم! مگر بخنده معسرت من میخواستم ا زیسرا بسوی موجودی مانند من شایسته نبود تا در نزد چون او پی بنشینم. برای من کافی بود در برابرش استاده میما نم و بپای حرف میزدم و سخنانش را میشنیدم. این هم برای من بساز بود.

آیا این دوستی بین من و او با تمام جوانب اختلاف و اختلاف خود شکفت انگیز نبود؟ آیا این يك دورتی خالص و محض بود یا اینکه در و رای آن صمیمیتی بر تراز آنچه در بین دوستان و جود دارد. وجود داشت؟ من در ورای این دوستی عشق سرکش و جو شانی احساس میکردم که با تحمل د شواریها و مشکلات طاقت فرسا میتوانم به نمان داشتنش موفق گردم اما او هفته ها و ماهها وضع خود را پوشیده نگذاشته تا حد یکه نزدیک بود مرا دچار اشتباه سازد. بالاخره شام روزی نقاب از روی اسرار خود پر داشت و مستامیات ما را کاملاً درگون ساخت. بدون آنکه سعی و کوشش بکار برد و بدون آنکه کمترین تکلفی بخرج دهد، یا آوازش بلسرز یا تلایم احساسات مملو از اضطراب بر چهره



ریل هوایی

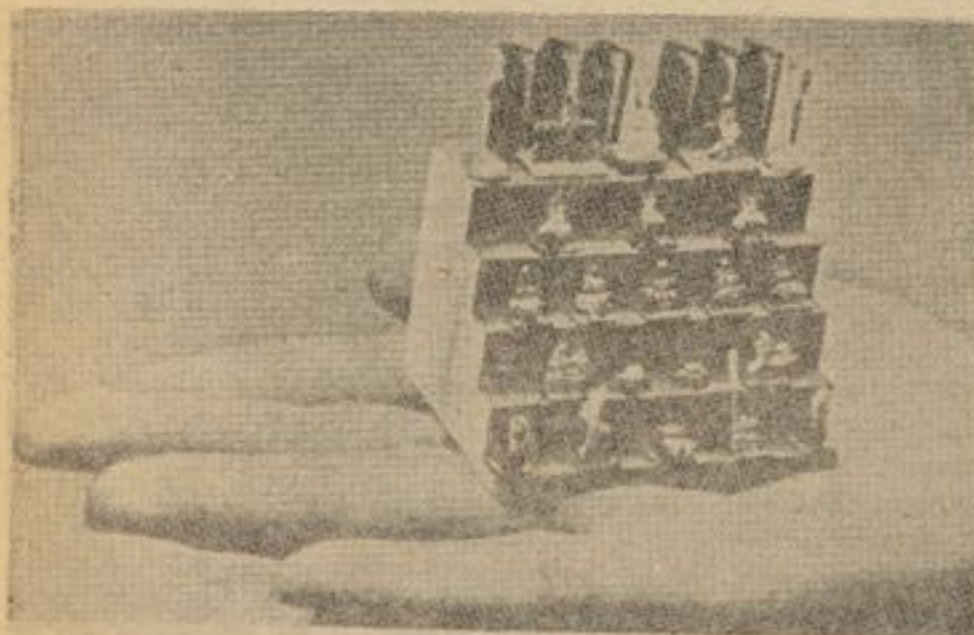
انجیران سو پسی عقیده دارند که در شرایط کوهستانی بو دن ریل های هوایی بهترین و سیله ترا نسپورتی بشمار می رود .

چندی قبل در بالای جهیل شمیر یکون نزدیک زورینگ یک خط هوایی ساخته شده که دران ریل هائی با سرعت یکصد و سیزده کیلو متر در ساعت حرکت میکنند. طوریکه در عکس دیده می شود، ریل های هوایی دارای سه واگون کوچک بوده و هر واگون آن گنجایش ده نفر مسافر را دارد.



فستیوال گدی ها

همه ساله در اواخر ماه مارچ در توکیو پا یتخت کشور جاپان مراسم عنعنوی فستیوال گدی ها برگزار می گردد. امسال توجه علاقمندان این فستیوال را بیشتر کارهای یک مینا تو ریست جاپانی بنام



تاکاکا تنسی بخود جلب نمود این مینا تو ریست در ساحه ۶,۵ مانتی متریک سمیت مکمل گدی های قشنگ رنگ آمیزی شده را جا داده بود.

پسته رسانی

همه می دانیم که سو پسی یک کشور کوهستانی بوده و کوه های آن دارای ارتفاعات خیلی زیاد می باشد. در بالای این کوه ها اکثراً هتل های بزرگ اعمار گردیده که مسافرین و سیاحان دران زندگی می کنند.

درین اواخر امور پسته رسانی یکی از هتل های راکه در نقطه خیلی بلند یک کوه واقع است به یک سگی بنام باری سپرده اند. با این ترتیب که پاکت های پستی را در بین یک خریده بزرگ انداخته به گردن سگ می آویزند و سگ را در جایگاه مخصوص هوایی که از زمین به قله کوه کشیده شده قرار می دهند. سگ خریده حامل پاکت های

چوب پرواز کننده

چوب پرواز کننده که انجیران یک کمپنی امریکائی بنام (چینسی مینوفکتورنگ) به آن نام گذاشته اند بحیث اسباب بازی برای اطفال و جوانان بدسترس گذاشته شده است .

این چوب دارای یک سلندر مخصوص در جوف خود می باشد که می تواند شخص ازان در پرش و خیز زدن بیک ارتفاع معین کسار بگیرد. به مجردیکه شخص بالای پایسدان مخصوص که در انتهای زیرین آن قرار دارد چوب بادریافت وزن که بالای آن قرار دارد سیستم حرکتی خود را بکار می اندازد. و در اثر آن یک انفلاق در سلندر مخصوص آغاز نموده و بحرکت می آید. مقدار بطرولی که در بین سلندر برای احتراق انداخته می شود برای نیم ساعت کفایت می کند و در همین مدت می توان ششصد خیز را توسط آن انجام نمود. با در نظر داشت وزنی که بالای آن قرار می گیرد چوب از سی تا هفتاد و پنج سانتی خیز زده می تواند.



کلمات اطفال بروی نوار

روحیات دانان استرالیائی همه روزه مکالمه اطفال پنجساله را که بین خود و یا بزرگسالان صحبت می کنند بالای فیتته های تیپرینکاردر ثبت نموده اند و این مکالمه ها را مورد بررسی قرار می دهند تا بدانند یک طفل تا زمان سن شمول بکتاب کدام کلمات را بیشتر در صحبت های خود استعمال می کنند در اثر مطالعه تیکه درین مورد بعمل آورده اند ثابت شده که طفل کلمات (من) و بعد ازان ترکیبی ازین کلمه را (من می خواهم) ، (من خواهم بود) (من دوست دارم) را بیشتر در مکالمات خود تکرار می کنند. یک طفل پنج ساله بصورت و سطحی یازده هزار کلمه را روزانه استعمال میکند. این مطالعه روی کدام دلچسپی دیگری نیست بلکه دانشمندان روحیات و معلمین میخواهند بدانند که از کدام لغات بیشتر در کتاب های درسی اطفال استفاده گردد.



پستی را به قله کوه ازین طریق رسانیده و از آنجا نامه های دیگری را که جمع شده با خود بمرکز پستی می آورد.

مليو نسر

شام روز سوم عيد ميلاد مسيح. در منزل راكيتين روزنامه نگار مجرد شعبه پست چند نفر ميهان بودند. اين حادثه دريك محفل بسيار كوچك وكثيف مرزی بنام گراسيلوف اتفاق افتاد.

ساكنين اين منطقه كوچك را تقريباً سه هزار نفردهقان تشكيل ميداد. اينها مردم بسيار اسروده‌اي بودند كه درميان شان تعداد معاشرين مشخص نبود. و در اين اجتماع، مامورين بائين رتبه شبيه پست. معاون شعبه گزنامه اموال، پوليس محل، پدروچاني، آموزگار با معاش شامل بودند. در اوقات صرف غذا براي جلوگیری از مصارف اضافي آنها کمتر همديگر را ملاقات ميكردند. ولي در عيد ميلاد مسيح و اعياد ديگر حتماً ملاقاتهاي تعارفي بعمل مي آمد و به نوبت مجالس كوچك رقص تشكيل ميدادند كه در اين شب نشينيها با سازدهاني و يايولون تانسج ميرقصيدند و از خوراكهاي معمولي زن صاحب خانه ميخورند و از ودكاي تبوع آورده محلي كه از كچالو ساخته ميشد ميتوشيدند.

ميزرادر يكي از دواتاق كوچكي كه اسم پسر دبدبه ميهانخانه بالای آن اطلاق ميشد، با فرق از آن ديگري كه بنام اتاق خواب بود، چيده بود. در صدر ميز آرشه پست شميد رنگ پريده. فرجه مانند اينكه دم كسره باشد پزمرده و بي تفاوت به تمام جهان نشسته بود. در دوطرف شميد و مقابلش واسيلي و صاحب خانه، يك مردسياه چرده كوچك اندام و پراثر جي با صورت زرد تا ريك و سفيدپهاي زرد رنگ چشم و بانگاه هاي تملق آميز و چيله گرانه جا گرفته بود. جاهای بعدي را اشخاص آني اشغال کرده بودند :

معاون كلانتری پاولف يك اسر فزاق متقاعد خوش طبع، يگه خوان و چنجالي در مقابل او «موسرين» ترش روويك مرد با تيب راهبانسه با موهاي ژولیده و سياه كه خود را فدائي بي سروصدا ياد ميكرد.

و بالاخره در انجام ميزگي فوميج مستخدم شعبه پست كه نظر به محجوبيت و خجالتی بودنش هميشه جای آخر را اشغال ميكرد، نشسته بود.

اگي فوميج تا سرحد امکان از ميهاني رفتن خودداري ميكرد زيرا ميهاني رفتن او را مجبور ميساخت تا در منزل خود نيز پذيرايي كند. او نادانترين مستخدم در تمام شعبه پست بود و بر علاوه مكلتيت داشت كه خالم، خسو، و شش طفلش را تقزیه كند و لباس پيوشاند كه معاش بيست درويلي ماهانه او همچگاه كفايت نميكرد. يك بار كه او بر حسب ضرورت ميهاني بي ترتيب ميداد، در اقتصاد خانواده چنان شكاف مغوفي پديد مي آمد كه بر تلا في و اصلاح آن يك تقليل خارق العاده در مصارف روزانه لازم مي آمد. تمام فاميل مجبور ميشدند كه مدتها از گوشت و جاي صبح و مصرف اضافي چوب چشم بپوشند.

آمرعومي كه ندرتاً براي بازرسي شعبه پست مي آمد هميشه نيمه خصمانه بطرف گرتي كهته و شاريده و پينه خورده در قسمت آرنج هاويخن او كه از شدت جرك برق ميزد، چپ چپ نگاه ميكرد. اگر آمارگي فوميج را از سبب اين بي پروايي راجع به وضع ظاهرش چيزي نميگفت آن فقط از ترحم دلسوزي بود كه ناخود

آگاه چنه درازاؤ - چهره رنگ پريده و كنجتك دارش - تارهاي نادر موهاي نضواري رنگ كه بر و تپا و ريش او را زينت مي بخشيد و تيسم نوازش كارانه و گنگبارانه اي لبهاي كم خونش و چشم رنگ باخته و بيرنگش - هرگس رابه رحم مي آورد.

اكنون اگي فوميج تنها به اريك مجبوريت لازمي آمده بود. زن پيهارا كه هميشه دندان هایش با دستمال بسته بود در همين روزها طفلي بدنيا مي آورد. اضافه بر آن موزه هاي پسرارشمس پاره شده بود كه هر دوي آنها پول لازم داشت. در حاليكه در منزل يك كيك هم نبود. وضع در منزل تا به حدي بحراني بود كه اگي فوميج با وجود حجب خود تصميم گرفت كه در شب نشيني منزل را كيتين به هر شكلي از اشكال چندروبل ازگسي قرض بگيرد. و اكنون او عقب ميز پریشان خاطر و رنگ پريده ترازميشه، با قلب يخ زده از حياء نشسته بود و در حاليكه دست هاي لرزان و عصبي خود را به همديگر مالش ميداد. انتظار يك لحظه مناسب را داشت تا به تقاضايش جاهه عمل بپوشاند. او با سر مندمگي و شتاب از هر توتيه گوتتي كه براي او تعارف ميشد از بيم آنكه مصرف صاحب خانه زياد نشود. اين مطلب را تنها ناداران درك ميكند. خودداري ميكرد.

ميهانان خوردند و نوشيدند. بين آنها مدتي ميشد كه يك صحبت طولاني و ملال آور وبدون نتيجه راجع به ملاك ها، به امرعومي پسته اي محلات اطراف و فصل آينده در گرفته بود. اين صحبت بعدي بدون تازگي و تكراري براي آنها بود كه هر نفر قبلا مي فهميد كه هم صحبت اش گدام فكاكي راقصه خواهد كرد. اگي فوميج سه و با چهار بار چنين تصور كرد كه موقع مناسب فرا رسيد او فكر ميكرد كه بهتر ين موقع وقت صحبت عمومي است كه بطور نامحسوس بطرف معاون كلانتری و با معلم خم شود و از آنها پول خواهش كند. و او بطرف آنها خم شده و آماده ميشد تا آستين آنها را لمس كرده و توجه ايشان را بطرف خود جلب كند و بعد راجع به خواهش خود بگويد: اما هر بار يك محجوبيت غير قابل بيان، تقريباً ترس حرکات او را فلج ميساخت.

صحبت كم كم تغير كرد و روي اين موضوع چرخيدن گرفت كه زندگي چقدر سخت شده همه چيز گران است، مستخدمين خرد و كوچك ندرتاً از راه خوش خدمتي وارد مردم ميشوند. اين جهت صحبت براي همه بطور عموم نزديك و آشنابود و هر گدام نظر خود را ارائه ميداد كه هر چه بگوئي مهمتر از هر چيز دوزندگي پول است و پول: با داشتن آن لازم نيست كه عاقل يا زيبا يا زحمت گش باشي. بپر حال مردم مقابل اشياء طلايي سر خم ميكند.

آخرين يگبار كم مانده بود و نروتمند شوم، شميد با صدای خفه اين را گفته و ادامه داد، يك زماني من در عروسي پرچسكي ملاك دعوت بودم ... آنجا تقريباً بيست نفر از ملاكين لپستاني آمده بودند. و بعد از صرف غذا طبعاً بازي ورق آغاز شد. در جيبهايم خوب بغاظر ندارم بيست يا بيست و پنج روبل بود. طبعاً در بين آنها جای نشستن براي من نبود در صورتيكه آنها با هزارها روبل بازي ميكردند من در كنار آنها ايستاده و تماشا ميكردم. يك ملاك با بروتهاي دراز ناگهاني بمن ميگويد:

« شما چرا پول نهي گزاريد ». من به او جواب ميدهم كه نرذمن آنقدر پول وجود ندارد تا بازي كنم او ميگويد: « اهميت ندارد - بگذاريد ». آنگاه لجن گرفت. نرذم يك درويلي نقره يسي دوران امپراطريس «يكاترين» بود. من آنرا بفسم خاطر حفظ کرده بودم. فكر ميكتم بيا اين راعم بگذارم. گزارشتم. فكرش را بكنيد، بر دم. من دوباره گزارشتم بر دم. يگبار ديگر و بازمه و بازمه بر دم. در ظرف چند دقيقه تمام بانك را جمع كردم. بانك گزارشتم ميگويد: « اكنون شما بانك بگذاريد. و منسب نشستم. ورق تقسيم ميكتم. هرگس ورق خوب نشان ميبدهد من همان لحظه ورق ميگيرم و ميدان را ميبرم. نرذمن در حدود پانزده هزار روبل جمع شد. من فكر ميكتم كه بايد برخيزم. اما تا قسم مي آيد: اگر برخيزم به خوشبختي خود پشت پا خواهم زد در اين ميانه «پرچسكي» همان كسيكه عروسي اش بود نزديك ميز مي آيد. « خوب، خوب، بمن ميگويد شمادر عشق طالع داريد ولي در قمار نبايد داشته باشيد. بدهيد من ادامه ميدهم ». من به جوابش ميگويم: « معذرت ميخواهم من ورق تقسيم کرده ام. او ميگويد: « شما، بسيار خوب. بانك! دهن همه باز ميباند. اما هيچكاري نهي توانستم بكنم.

من ورقها را رايخ ميكتم و اوتحي ورق نميگيرد و متقلب حتى چشم بر هم نمي زند. و شما تصور كنيد كه در ورق دوم تمام پولها گرفته و دور رفت. او ميگويد: « من اكنون بيشتر از اين بازي نميكتم ... » همه قصه شميد را با هيچان و چشمان از حدقه بر آمده شنيدند. درست مثل اينكه آنها خود شان اين پانزده هزار روبل را دیدند و بوي و خش خش نوته را شنيدند. يكي از ميهانان در حاليكه نفس عميق بيرون داد. گفت:

« و اشخاص خوشبختي نيز هستند كه بانك لاتري خود ميبرند. همه خيرا هستند كه او تكت پس انداز بانك دارد. در همين روز ها خواندم كه ربا خواري دوسد هزار روبل را قايد. اگر همين پول به گدام تنگ دست و نادار ميرسيد چه خوب ميشد.

معلم با صدای بم و متفكرانه گفت: « بلي ... اتفاق مي افتد. ولي ميگويند كه اگريك تكت يگبار برد، دودلهه ديگر بدون ترديد ميبرد. نميدانم حقيقت دارد يا خير؟ معاون كلانتری جواب داد.

« بلي، ميگويند. منتها من اين حرف را باور ندارم. ... اما در محل كار ما بايك كاتب اين اتفاق افتاد. كاتب در دفتر گسائتري خدمت ميكرد. به ترتيب يك تكت دست و پا كرد. يك روز او به دفتر مي آيد و آمر شعبه از او پرسان ميگند:

« سرگي ايوانويچ نمره تكت شما چنده است. » او جواب ميبدهد « خوب بغاظر ندارم كه چند بود. بپر حال فرض كنيم «ي-۱۲۲۳» به شما تريك ميگويم. شما پنجاه هزار روبل برنده شده ايد. در روزنامه ديديد: درست سي-۱۲۲۳- پنجاه هزار روبل. كاتب سرسام گرفت، ميهانسي تشكيل داد همه شامباين نوشيدند و به او تبريك گفته خطاب هادادند. ولي فرداي آن

روز همان روزنامه اشتباه خود را اصلاح کرده نوشت كه به جای «گس-۱۲۲۳» اشتباي-۱۲۲۳. به چاپ رسيد بدین ترتيب كا تب به تب دايمي حمله اعصاب دچار شد.

اين داستانهاي پيش پا افتاده كه در همه دنيا معروف و مانند دوقطره آب بهم شبیه بود، همچنين جريان داشت: را جع به «پاتشليد» كه بياده تا ياريس آمده و در آغاز گوگرد فروشي ميكرد و بعدها صد هامليون در آمد ساليانه داشت. راجع به پنج هاي زير زميني، راجع به بردن هاي بزرگ در قمار، راجع به زودبندهاي قاچا قچيان و راجع به كار هاي غير منتظره و شگفت انگيز مليونر امريكايي.

اگرچه اگي فوميج شخصاً هيچ صحبت نكرد ولي با تمام جان در اين صحبت ها حصه گرفت. با وجود ظاهر بي رنگش، مثليكه كتيرو اتفاق ميقت اوداراي يك تصور آتشين بود و تمام قصه ها را كه در حضورش كردند او تمام آنها را به وضاحت ميبديد. صحبت ها راجع به قروضي راجع به ثروتهاي باد آورده، راجع به اين مو جودات پر قدرت و بهت آور كه بنام مليونر ياد ميشوند و همچگونه امتناع وادر بوالهوسي هاي خود نمي شناسند، او را مرتعش و مضطرب ساخت. و مخصوصاً در لحظاتي ناراحت ساخت كه چندروبل ناچيز براي دستمزده قابله و موزه هاي پسرش قيمت حياتي داشت.

بعضي هادراه هم پول پيدا ميكنند - اگي فوميج بطور ناگهاني اين رابه خود گفت: همه بطرف او با تعجب نگاه كردند - او تا بحال در تمام طول شب يك سخني هم نگفته بود.

اگي فوميج خجالت كشيده چشم هاي خود را بائين انداخت. معاون كلانتری به استهزا گفت: « جرائي. در جاده هائيز پيدا ميكنند ولي تنها ... در جيب هاي بيگانگان.

همه خنديدند. ولي تنها سبب خنده لطيفه معاون كلانتری نبود، بلكه چهره رنگ پريده اگي فوميج بود كه آنها را به خنده واداشت. بعد هر گدام داستاني از سر قتهاي بزرگ و جسورانه راقصه كردند. پيش چشمان اگي فوميج دوباره ده ها صدها هزار ها روبل به چرخيدن شروع كرد، توده هاي بزرگت و رنگارنگ نوته، اسم هاي سحر آميز و ترمندان كه شمار يولهاي شان را نمي فهمند، از مقابل ديدگان او دور نميشد. حالت او شبیه انسان گرسنه اي بود كه به شيشه هاي يك دكان خوراك فروشي نگاه مي كند.

ساعت كهنه ديواري با آواز خفه اي سه بعد از نصف شب را اعلام كرد. گشيش از جسا برخاسته در حاليكه آستين هاي دراز چين سياه خود را بالا ميبرد بغد حافظي شروع كرد در عقب او ديگران نيز برخاستند به جزاگي فوميج. تا زمانيكه راكيتين همه ميهانان را با شمع تادر خروجي مشايعت كرد، اگي فوميج در جاي خود بدون حركت نشسته و مشوش با دست هاي لرزان از انان روي ميز گلوله هاي كوچك درست ميكرد. اگي فو ميچ با خود فكر ميكرد. « همينكه راكيتين بازگشت من از او خواهش ميكتم. تنها بايد كمی دلاور بود ... و راستي او كه مرا از سبب خواهشم نخواهد خورد؟ »



بالاخره راکتین برگشت، و درحالیکه از رفتن اگی فومیچ بادبکران متعجب بود کنار او نشست اما اگی فومیچ، بجای آنکه دفعتاً خواهش خود را آغاز کند صحبت طویل و ملال آوری را راجع به خدمت و کمی معاش شروع کرد. راکتین از احترام باچشمان نیمه خوابیده به طرف او نگاه کرده و طوری وانمود میکرد که به او گوش میدهد و با هر خمیازه‌ای که بادهن بسته میکشید تمام وجودش میلرزید. نیم ساعت بدین منوال گذشت.

بالاخره را کتین تحمل نتوانسته و بایک دهن دره آواز دار بلند خمیازه کشید.

- آخ بدبختی! - او با آواز خواب آلود گفت: فردا صبح من نوکری وال هستم ...

اگی فومیچ باعجله برخاسته و شروع به معذرت خواستن کرد. دردهلیز درحالیکه از دستگیر در گرفته بود ناگهان بی تصمیمی را کنار زده بطرف راکتین چرخ خورد.

- گوش کن - او با آواز خفه و چشمان پائین انداخته ادامه داد - من یک ... من از تو یک ...

خواهش ... کوچک دارم. راکتین با پریشانی سوال کرد.

- چه کم است؟

- میفهمی ... من .. من نمی خواستم که ترانارام بسازم ... زخم - باید بزاید .. تو میفهمی .. میفهمی حتی است .. من بغداد تا تاریخ

بیستم میپردازم ... روبل ... او میخواست که ده روبل بگوید. ولی خودش از این مبلغ ترسید ممکن است پنج روبل قرض بدهی ... - قسم به خدا یک کیبک هم نیست، راکتین درحالیکه بطور قانع کننده دستها را روی سینه میفشرد جواب داد - تو که میفهمی در تمام خانه یک کیبک هم نیست.

اگی فومیچ از لحن فوق العاده صادقانه راکتین

بقیه در صفحه ۶۳ بخوبی فهمید که او پول دارد ولی میترسد وام بدهد.

اگی فومیچ چیزی مانند معدوت زیر زبان نجوا کرده و از خانه به سرک برآمد.

یک شب یخبندان، خاموش و مهتابی بود. سرکهای غریب با توده های برف و کلبه های بست با کلاه های سفید برفی و درخت های پوشیده از برف مانند اینکه پنبه پاشیده اند همه مرده بنظر می آمد. برفها زیر قدمهایش با سرو صدا غرغر میکرد.

بقیه در صفحه ۶۳

در شماره های گذشته خواندید:

حسن خوشبخت

واندا، دختر بست کدر شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام (زیو) کار میکند. یک بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. یکی از همصنفي های دوره شاگردی اش است. میرود، و تصادفا در آنجا یک همصنفي سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و یک بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی با هم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتوان کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند. چندروز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرن) همینکه میشود «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسک بقیه داستان:

تو در استخوان و ریه های منی. این طفل سرنوشتی بر روی این ارتباط دارد. آرزو می شود با باقی ماندن شب خوشبختی ما خواهد شد.



خلاصه، من هیچ اندیشی را نمیتوانم بشنم...

۱۵۱



خنده زده بعد «موریس» با همسرش و طفل کوچکی که تولد کرده بود.

«واندا» آخری که در آن دوران گرفتاری می شوی.

مشغله تو نه؟ تو میتوانی به آسانی بخوابی.

۱۵۰

خنده شانیه بعد، لوتی در این از خط ایرتیش خوف سنده و با یک لادی تصادم می کنند.



۱۵۳



«ایرن» نمرانه جلو عبا نیش را بگیرد.

لوتی! ای بیچاره! مقدرت از این

گفتار چنانچه چیست؟ «موریس» متوجه باش!

۱۵۲



موتز آسنا کامر شغل دگر را بخور گزینم است
 اما بهم نیست که حال زندگی در شغل گزیده



پرستش آسنا بشافخانه انتقال داده بیشتر برکن و واندا
 فوراً علاج کرده اما فصل بهمان عیبت بهره بیشتر



غیر از اینکه منظر مانم دیگر هیچ چیزی
 نرود نمیتوانم



خودش می کم گپ بزین کم است از
 تم بنیرم



از جمله آسنا، اشفاخانه انتقال داده اند
 همین حتی یک کلمه هم حرف نزنه است



«واندا» طوری و المودی کند که راضی نمیتواند ازین
 واقع آگاه شود
 تنها من و تر
 با سه کت نوزده سواری
 شوقم و به بنهر میروم

باقی دارد



«واندا» بیا بروم خانه
 چه سویی؟ فصل را همین جا بگذارم

نظری بود و متود
 می آید و به بریز
 میگوید که مثل فوت
 کرده و لور اتسی
 می رسد



زنان و دختران



طفل شما

طفل و غذای وی



فرض کنیم که شما به طفل خویش از سن پنج ماهگی روز یک شب شیر بوسیله پیاله بدهید. وقتی که ۸ یا ۹ ماهه می شود از خود پیر سید آیا با خوردن شیر از پیاله طفل چه وضعی اختیار نموده است؟ هرگاه کمی از شیر خوردن با بوتل دلسرد با پیاله علاقه بیشتری پیدا کرده است، تدریجا مقدار شیر را در پیاله افزایش بخشید. در هر وقت غذا پیاله شیر را برایش بدهید که این کار خوردن شیر را با بوتل کم و کمتر می سازد سپس شیر بوتل در یکی از اوقات معینه غذایی که کمتر علاقه نشان دهد بکلی قطع (معمولا در وقت ناشتای صبح و غذای چاشت) در عوض با پیاله شیر داده شود. بعدا بوتل وقت دوم و بالاخره در صورت

انکشاف بیشتر بوتل وقت سوم را نیز قطع نمایید. بیشتر اطفال بوتل وقت غذای شب خود را دوست داشته و به آسانی وزودی به ترک آن تسلیم نمی شود. عده اطفال دیگر عین احساس را در مورد بوتل شیر وقت صبح دارند.

باید گفت که میل و رضایت طفل با شیر خوران بوسیله پیاله دائم ثابت نمی باشد زیرا اکثر کشیدن دندان و یاسر ما خوردگی طفل را بر آن میدارد تا در خلال آن اوقات بیشتر شیر بوتل تمایل پیدا می کند، لهذا شما هم (والدین) ضرورت طفل را در این حالات پیروی و مراعات نمایید

البته آن تمایل که طفل را قبلا وادار ساخته بود بوتل را ترک نماید وقتی که احساس بهبود نمود و با آن نقیصه مرفوع گردد دو باره با شیر پیاله رجوع خواهد نمود.



زن از هر نگاه
زنها فقط دوست داشتن را دوست دارند و پس با آنها از وفا داری نباید صحبت کرد.
(ها بزی دور وینه)
نایاب ترین چیزها صمیمیت و یگانگی است و نایاب تر از همه صمیمیت زن در خانواده اش می باشد.
بر خلاف گمان مردم مهربانی و هفتایی زن رباننده دلهاست، نه دشمنی او. (وليام شكسپير)

شوهرتان را یاری کنید

به شوهر خود یاری کنید تا بدانند بسوی چه هدفی می رود. پریشانی و اغتشاش فکری نه تنها علت عمده نگرانیست بلکه یکی از بزرگترین موانع و صول بموفقیت نیز بشمار می رود. بنا برین اولین قدمی که زن می تواند برای کمک به شوهرانشان بردارد اینست که ایشان را تشویق نمایند و مقصود و هدف روشی در زندگی معین کنند.
کامیابی و موفقیت بنظر شما و شوهرتان در چیست؟
آیا، در پول و ثروت است؟ در حیثیت و آبرو است؟ در امنیت و سلامت است؟ در قدرت است؟ در خدمت ب دیگران است؟ در اشتغال بکاری رضا یتبخش است؟



اینها پرسشها است که شما و شوهرتان باید به آنها پاسخ بدهید زیرا موفقیت و کامیابی مفا همیم
کوناگون دارد و نظریات مردم در این زمینه متفاوتست.
مفهوم کامیابی را برای خود در زندگی مشخص کنید و برای پیشرفت بسوی مقصود تصمیم قاطع بگیرید.

زن باید به نحو روشن و صریحی از مقاصد شوهر خود در زندگی آگاه باشد تا بتواند برای رسانیدن با مقاصد بوی کمک نماید. تصور نشود که فقط کافیست شوهرتان بسوی چه هدفی پیش می رود، شما هم باید در طرح نقشه های او شرکت داشته باشید و سهمی ایفا کنید.



عیادت بیمار

بخت ویز

کتمت

ابتدا - ۱۱۰ گرام شیر را بجوشانید و بگذارید که سرد شود. آنکاه، ۱۵۰ گرام نان سفید را در آن تر کنید و نیم کیلو گوشت ران بی استخوان را دو بار آزمایش کنید و در ظرفی بریزید و بکدانه پیاز را رویش رنده



کنید. نان سفید را که در شیر تر کرده اید، بعد از آنکه گوشت را از ماشین خارج نمودید، آنرا نیز ماشین کنید و بالای گوشت و پیاز بریزید. دو دانه تخم مرغ را بانمک و مرچ کافی اضافه کنید و با دست الگ خارج سازید و در ظرفی بمالید. سپس هر بار مقداری از مخلوط را بردارید.

بقیه در صفحه ۵۷

وقتی یکی از اقوام، دوستان و آشنایان تان بیمار میشود هر قدر هم گرفتار باشید ادب حکم میکند که به عیادتش بروید. بیماری باعث می شود که شخص زود رنج و پر توقع شود و اگر بعضی ها به عیادت تشس نروند تصور میکند که آنها اهمیتی برای او قائل نیستند و علاقه ای به او ندارند.

کودک بیماری میروید حتماً برایش اسباب بازی یا کتاب مخصوص ببرید تا خرد را سرگرم کند. ضمناً به خاطر داشته باشید که شخص بیمار بسیار حساس است پس آنچه را می خواهید بگوئید کاملاً بسنجید.

ملالی هما (فضلیار)

وقتی به عیادت بیمار میروید با صدای بلند صحبت نکنید. ادب حکم میکند که درباره سلامتش چندسوال مختصر بکنید ولی درین باره نباید از بیمار زیاد سوال بکنید. البته اگر بیمار اصرار دارد در باره بیماریش توضیحات زیاد بدهد باید با توجه سخنانش را بشنوید به هیچ وجه در باره بیماری که شبیه به او داشته اند در باره اینکه به اثر بیماری های سخت در گذشته اند در باره بدبختی ها و حوادث صحبت نه کنید بر عکس باید باسخنان امید وار کننده روحیه او را تقویت کنید. اگر بیماری که مدتها باید بستری باشد شما که به عیادت وی میروید

در باره مسافرت هائی که در پیش دارید مهما نیهائی که رفته اید. خوش گذرانی ها و خرید ها و خلاصه خوشی هائی که سلامتی جسمی و روحی تان باعث شده که شما از آنها بر خوردار شوید باید صحبت نه کنید زیرا او پیش از پیش متوجه میشود که از چه نعمتهائی محروم شده و فوق العاده افسرده خاطر می شود. اگر بیمار تنها ست و تنهائی آرزش میدهد بیشتر به عیادتش بروید و مدت زیاد تری در کنارش بنشینید. اگر بیمار پیش طوری است که زودخسته میشود و احتیاج بیشتری به استراحت دارد عیادت شما باید بسیار کوتاه باشد. شما میتوانید به بیمار بیشتر گل ببرید. در صورت



دو نمونه از مودها لباس پائیز

دخترانانو

ژوندون

پوهنمل غلام جیلانی

چگونه میتوانیم از عصبانیت های بیمه ورد

جلوگیری کنیم؟

کج خلقی تند مزاجی و عصبانیت که همه آن اشکال مختلفه خشم بحساب میروند از جمله هیجانات ناگوار و غیر مطلوب بوده و تظاهر آن در اکثر مواقع به ضرر انسان تمام میشود. هر کدام ما خواهی نخواستی بانواع و اشکال گوناگون خشم آشنا بوده و انسان در هر سن و سالی که باشد گهواره خشمگین میشود عصبانیت نشان میدهد و کج خلقی میکند حتی اطفال در مواقع مختلف خشمگین میشوند منتهی چگونگی تظاهر این هیجان با سن و سال فرق میکند زیرا نشان هیبتکه آهسته آهسته رشد کرده و به جوانی

نزدیک میشود صورت نوا پش هیجانات را چنانکه کلتور و تقابلت جا معه مربوطه اش ایجاب میکنند یاد میگیرند مثلا ما اینرا می آموزیم که در کجا باید کج خلقی نکنیم و در چه موقعی با صدای بلند خنده راسرندیم اما مشکل عهد هر کدام ما این است که ماهمیشه نمیتوانیم خود را از تاثیر هیجانات مختلف کاملا برگذار نگه داریم و بعضا چنان اتفاق می افتد که هیجان بر عقل و منطق غلبه حاصل میکند و با نتیجه سلوک کی از ماسر میزند که بعد ها پشیمانی بار می آرد. چنانکه هیچ معلولی بر علت نیست سلوک



مردان جوانان

در حالیکه سی سال از عمرم میگذرد والبته بگفته بعضی ها سرد و گرم روزگار را هم چشیده ام ولی تا هنوز موفق نشده ام که به یگانه آرزوی خویش برسم. شاید پیر سید که این چه آرزویی خواهد بود که برای من این قدر مهم و با ارزش است. به شما معلوم است که سعادت و خوشبختی یک انسان زمانی میسر میگردد که تشکیل خانه و خانواده را داده و این کانون آرام خانوادگی است که انسان را جرئت می بخشد تا در وظایف خویش هر چه بیشتر سعی نموده و برای مردم و وطن خویش مصدر خدمت گردد. ولی افسوس که من از این کانون محروم هستم

نامه های رسیده

دائری و بهر شکلی که استعداد در ایشان سراغ میشود به مردم مملکت خود مصدر خدمتی شوند.

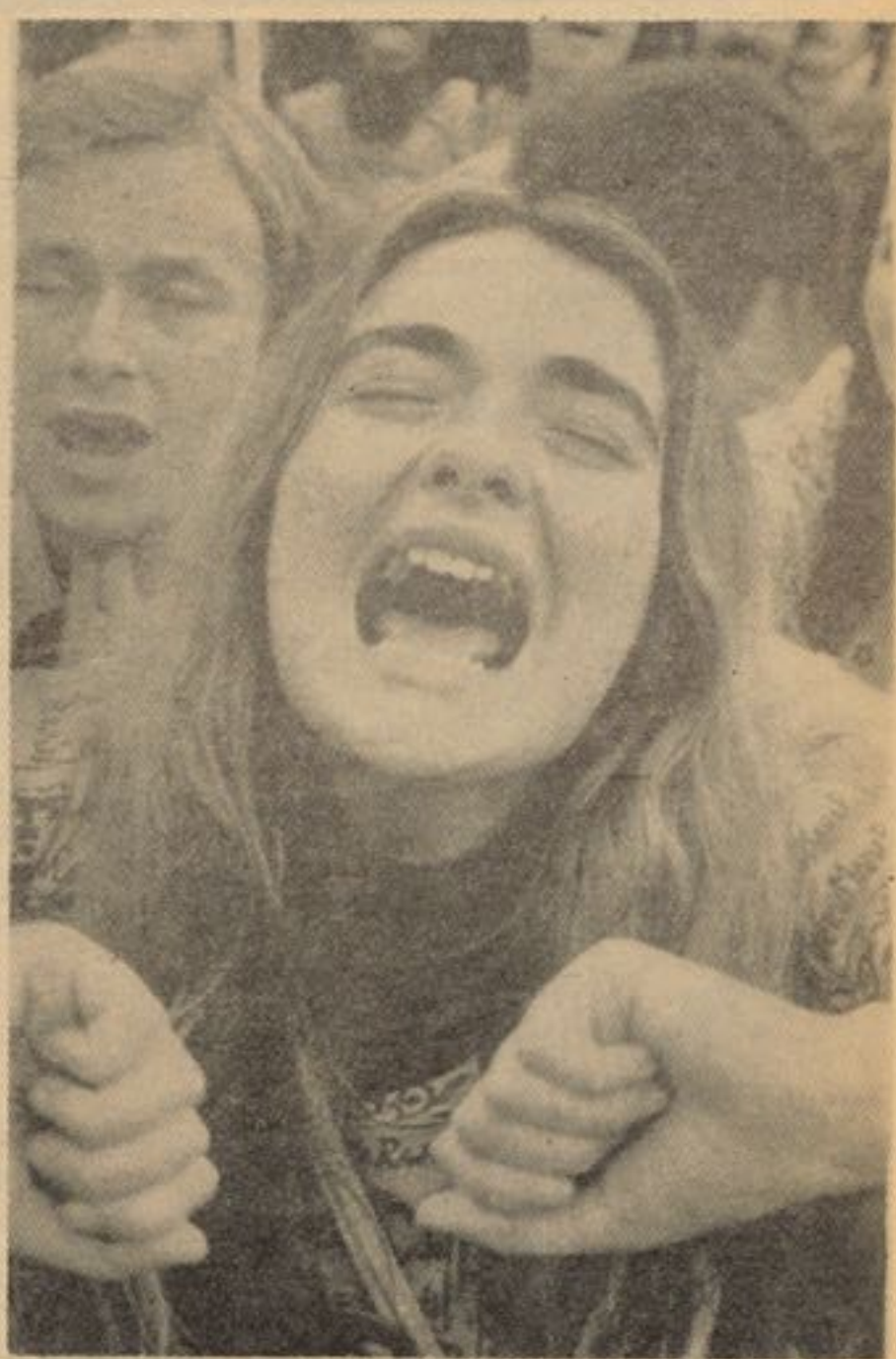
پیغله سیمیا از ولایت مزار:
نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید امیدوارم که همکاری بتا نرا با مجله ادامه بدید.

بناغلی زلمی از شهر نو:
مضمون شما به اداره مجله رسید اگر کمی بیشتر مطالعه کنید مضامین بهتر خواهد نوشت به امید موفقیت شما.

بناغلی علییور (اخگر) متعلم صنف یازده لیسسه صنایع کابل نامه شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر اینهم قسمتی از نوشته شما.

در جا معه چون افغانستان که تازه در راه ارتقاء قدمی بجلو برداشته است نقش جوان و روشنفکر بیشتر از همه احساس میشود.

جوانان با درک مسؤلیت های اجتماعی خود آراسته با او صافی منحیت یک جوان واقعی سعی نمایند تا در هر موقعیت که قرار





جوان هنر سندن

توفیق فیاضی جوانی که در جشن جمهوریته منعقدده لیسه غازی بالجرای کنسرتی با افتخار جمهوریته جوان ما مورد استقبال شدید.



تماشا چیان قرار گرفت . اوعقیده دارد که هنر موسیقی و آوازخوانی را در خدمت جمهوریته جوان و بالآخر بخدمت مردم نجیب کشور بکار اندازد.

اوکه هجده سال دارد و اینک در سن ۱۲ لیسه غازی مشغول فرا گرفتن تحصیل است تا حال چندین آهنگ سروده و میخواهد بزودی آهنگ صدای آبخشار خود را با چند ترانه دیگر در رادیو ثبت نماید.

توفیق فیاضی در جشن جوانان که به افتخار جمهوریته در لیسه غازی ودر پوهنتون کابل دایر شده بود کنسرت هایی اجرا نموده است. او که طرفدار تدویر پورد های مسلکی در فن موسیقی و پیشبرد امور تدویر این رشته برای جوانان است امیدوار است تا در پرتو نور درخشان جمهوریته

بقیه در صفحه ۵۷
صفحه ۴۷

صنعت ماهیگیری



صنعت ماهیگیری هم زمان بادیکر صنایع در کشور های اروپایی پیشرفت قابل ملاحظه نموده است. یک تعداد زیاد مردم به این شکار

علاقه گرفته بعضی برای تفریح و برخی برای امرار معاش به این کار دلچسپی گرفته و به آن مشغول اند.

شکار ماهی نه تنها توسط گروه های کوچک از ماهیگیران صورت میگیرد بلکه یک عده از اشخاص در این راه سرمایه گزاری نموده و با کشتی و وسایل مدرن امروزه توانسته اند فایده های را بکار بیاورند.

این فابریکه ها نه تنها ماهی هارا بصورت (کانزرو) به بازار عرضه میکنند بلکه از روغن و استخوان آن نیز در صنایع مختلفه کار میگیرند. واز فروش آن مبالغ هنگفت و قابل ملاحظه ای بدست می آورند.

در عکس ها شما سه نفر از ماهیگیران رامی بینید که به شکار مشغول اند.

بقیه در صفحه ۵۷



موقعیکه ماهی بزرگی را با وسایل ساده دست داشته شان از آب بیرون میکشند

که اگر انسان خوشبخت است واز بدبختی لذت می برد و با خیال راحت به حیات خوش خانوادگی خویش ادامه میدهد تنها با داشتن پول ثروت، خانه و موتر نبوده بلکه بحادث نظر، توافق روحی، داشتن حسن اعتماد به نفس و وظیفه شناسی است که خانواده را خوشبخت می سازد و آنها را امیدوار به زندگی آینده میسازد. من این چند سطر را برای آن نوشته ام تا خانواده های بیکه با چنین کار هایشان که خلاف قانون شریعت و قانون مدنی است متوجه اعمال خود گردند. و نگذارند که حیات و زندگی آنها را که میخواهند زندگی آبرو مندانه را برای خود تشکیل دهند و از نعمت گرم خانوادگی بهره مند و برخوردار گردند محروم شوند.

امید است با نشر این نامه فامیل هاییکه باعث بدبختی فرزندان شان میشوند متوجه اعمال خود گردیده و بیشتر ازین مانع تشکیل خوشبختی آنها نشوند.

م - ن از کنز

بنامغلی احمدولی از لیسه حبیبیه:
نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید انتقاد شما در مورد فیشن ومود های ناپسند که امروزه در اج دارد بجا بوده امید داریم آنها را که از این چنین مود ها پیروی میکنند جدا خود داری نمایند. در انتظار نامه های بیشتر شما.

پیقله زرغونه از لیسه آریانا:
نامه شما که عنوانی مدیتریت مجله ژوندون تحریر یافته بود به اداره مجله رسید. موضوعیکه شما انتخاب نموده بودید بارباردر مجله چاپ شده است.

امید داریم که با مضمین جدید و جالب همکاریتان را با ما ادامه دهید.

سزای بانقلاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرزوی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد، اما ایلابنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود. و بدیدن مایتلند پیررفته خوا هس می نماید مقرری برادرش را قطع نکنند اما مایتلند تقاضای او را رد می نماید - ایلامایوسانه باجانسن اتاق مایتلند را ترک میکند از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سنند می شود.

دیک که تا آن دم نمیدانست دوستش اصلا خانواده ای داشته باشد فوق العاده ناراحت شد و با احساس متاسف همدردی اظهار داشت : من بسیار

متاسفم دیک آعی کشیده گفت : آری مشکلی برای من پیش آمده و اگر خواسته باشید بشما شرح میدهم. مادموازل بنت یک لحظه ما را اجازه میدید؟ دیک از جایش بر خاسته همراه الکران شد الکران باهیجان ولی آهسته گفت : در ساعت یک صبح در عمارت لارد فارمیلی دزدی شده است و بقیه ها کاپی قرار داد را ربوده اند .

ایلا دزدانه تغییرات قیافه دیک را میدید . اما طوری معلوم میشد که مطلب اظهار شده از طرف الکران کدام تأثیری بالای او نکرده باشد دیک دو پاره به طرف میز پر گشت و اظهار داشت : متاسفم که باید شما را ترک کنم موضوع الکران مرا وادار میسازد که در شهر باشم .

نگاه دیک به نگاه تأثر بار ایلابر خورد که تلافی از کف دادن چندین ساعت را مینمود . دیک به سرعت خدا حافظی کرده حرکت نمود. در داخل موتر الکران شروع کرد به گفتن تفصیل واقعه :

- لارد فارمیلی روز اخیر هفته را در عمارت خود در داخل شهر سپری میکرد .

جان بنت که تمام ساعات عصر را از مهمانان بدور مانده بود برای رفع تشنجه مفید نا بست نشد او ضمن صرف چای بمنظور رفع حالت کسخت مجلس اظهار داشت : بدترین وجهه در شغل وکالت دفاع اینست که او نمیخواست اصلا به این شغل دست بزند احتمالا این مذاکرات بی نتیجه را در ذهن خود حک میکند.

دیک پیش از آنکه شروع بحرف زدن کند، پارچه نان را مسکه مالیده سپس اظهار کرد: من بطور قطع حافظه خوب دارم که در مواقع مشکل وحالات بحرانی بمن یاری میکند . رای دفعتا از جایی که نشسته بود دور خورده فاتحانه فریاد زد: آنجارا ببینید. ملاحظه فرمائید که سردسته جاسوسان اودر آنجا ایستاده است. الکران وفادارش را تماشا کنید.

تا تمام

یافت وضع رای همچنان خصمانه باقی ماند دیک کوشید فضای بهتری ایجاد شود پس از چند نوبت آزمایش سریع وتلاش بیپوده برای تغییر دادن وضع او گاردون از کوشش خود دست کشید حتی حضور جان بنت که تمام ساعات عصر را از مهمانها به دور مانده بود برای رفع تشنجه مفید ثابت نشد که سری نزد شما زده احوال جان را بگیرم.

جان بنت غمگم کنان به رای گفت چوکی خود را به آقای سر جنت الکران بگذرد . الکران حرف بنت را تصحیح کرده مفتش بگوید . عجیب است بسیاری از مردم تصور میکنند من سر جنت شده ام نه از شما تشکر می کنم نه میخواهم ایستاره بمانم. داشت : ترفیع شما عده زیادی از قاچاقچیان و کیسه بران را بو حشمت انداخته است آقای الکران .

الکران جواب داد : آری مخصوصا اماتور ها را ترسانده است و آنگاه با فروتنی به حرفش ادامه : در غیر آن ارتقای من به یک رتبه بالا تر هیچگونه سرو صدای تولید نکرده است علاوه بسیار بوکسر های بی عرضه هم پیدا میشوند که از طریق تهدید و تخویف و دستبرد ها زندگی شانرا تامین کرده و هم بسیار زنهای جوان و قشنگ پیدا میشوند که سالون های قمار ودانس خانه هارا اداره میکنند... خون بصورت رای جمع شده الکران در ختم کلامش منتظر جواب رای نشد و متوجه دیک گاردون گردید .

«جناب رئیس من ما یلم هفته دگر یک روز مرخصی بروم آیا چنین چیزی امکان دارد؟ یک ناراحتی کوچک فامیلی دارم.»

دارد پس چرا نام مستعار برای خودش اختیار کرده است .

ایلا نمیخواست دیک گاردون را به اسم آقای گاردون خطاب کند و همین مطلب باعث خوشحالی فوق العاده دیک گردید . زیرا دیک متوجه شد که رفتار ایلا بسیار صمیمانه است . ایلا جای را به روی چمن ترتیب گرفت یک روز گرم و آفتابی بود ایلا دیک و جانس را دو معاون جدی

احساس میکنم که پدرم از تمام جریان باخبر باشد . او تقریبا شب گذشته را در بیرون منزل گذشتاند و من تا وقتی بیدار ماندم که او بخانه برگشت رنگ از صورت پدرم پرواز کرده بود و حکایت کرد که تمام ساعات شب را پیاده گردی کرده است از روی گل ولای که به موزه هایش چسبیده بود ، میشد به حر فهایش باور کرد .

احساس میکنم که پدرم از تمام دیک اظهار داشت : گرچه من راجع به پدر شما معلومات ندارم و اوشان را درست نمی شناسم ولی با اینهم باور نمی کنم آدمی باشد که هر گاه مطلبی راجع به برادر تان بداند آنرا با سکوت تحمل کند . راستی چرا برادر تان نسبت بمن رفتار غیر دوستانه دارد ؟

ایلا سرشرا تکان داد: نمیدانم رای دفعتا تغییر کرده است تصور میکنم اساس این تغییر او همین زندگی جدیدش باشد. اگر اوشغل آبرومندی



د خاورې سره مينه

سخي، انتظار

د خاورې سره مينه

دغه سپيڅلي ټاټوبي چه د هغې په غيښ كښي انسان لوي شوي اووډه كړي وي ، دهغې په سينه كښي يې خا پورې كړي وي ، دهغې مقدسي خاورې دپاسه چه يې د قدم وهلو چم ياد كړي وي او په هماغه فضا كښي يې تنفس كړي وي واقعا پري زيات حقونه لري ، هماغو مړه حقوق چه ميندلي او پلرونه يې په خپلو زامنو او لوني لري .

دولس گڼ كور ، شريكه مينه (هيواد) دي ، دهيواد په فضا او هوا كښي مونږ هست شوي يو ، زمونږ دروزني زانگو دغير تونو دلپزو لو ټاټوبي دعزتو نو او وياړو نو مركز همدغه خوږ (وطن) دي چه زمونږ پت گڼل كېږي او زمونږ دهغه پت ساتلو لپاره خپله هستي قربانوو . لسوي احمد شاه بابا سره ددي چه لوي فتوحات يې كړي او په هغه وخت كښي چه په كامله بريالي توگه د مرهټو لښكري ته يې ماتي ور كړي نو نشي كولي چه خپل وطن هير كړي ، خپله يې هلته دي مگر په سترگو ، سترگو كښي يې دپښتونخوا دلور و غرونو عظمت ترسيمېږي ، نو ځكه وايي چه :

د ډيلي تخت هير و مه چه را ياد شي .
زما دښكلي پښتو نخوا دغرو سرونه

په افغاني كلتور كښي د خاورې سره مينه ډيره ژوره فلسفه او لرغوني تاريخ لري افغانان د تاريخ په اوږدو كښي ښودلي چه دنړي ډيرو باقوتو او مغورو هيواد ونو ته يې دمقابلې په ډگر كښي ماتي ور كړي دي . ديوناني اسكندر دعظيمو لښكرو په لاره كښي موانع دچاله لاسه پوره نه وه خو دلته يې غاښونه لوښيد لي دمغولو وينې دلته توي شوي دي او دلوبي برتانيي استعماري فوځو نوته دهمدي خاورې زامنو ماتي ور كړه ،

او دا ټول پري او برم د خاورې سره دميني او مقر طي علاقي څخه سر چينه اخلې دخاورې سره مينه اوس زياتره ددي مستلزم دي چه له يوي خوا يې په سا تلو كښي قربا نيو ته تل تيار او سو او له بلي خوا يې آبادي ، وداني ، شهرت او معرفي لپاره خولي تويي كړو زيار او زحمت وباسو .

اوس چه په هيواد كښي دجمهوري ښكلي او په زړه پوري نظام ټينگ دي دهر افغان وظيفه ده چه په صداقت او پوره پاكي سره د هيواد آبادو لو په لوي نهضت كښي برخه واخلي دانظام هر چا ته واك وركوي چه تروسي وسي پوري ددي سپيڅلي خاورې خدمت وكړي او دټو لني په وړاندي خپله انساني او افغاني دنده تر سره كړي .

د خاورې سره مينه ، عشق او علاقه ددي مستلزم دي چه خود غرضي او خود پرستي تر پښولاندي كړي ، وطنوا لوته دضرر رسو لسو مفكوره له ماغزو څخه وبا سو او د يوگڼ ژوند ، عالي مفكوري په پيروي ددي بيرته پاتي وطن داعتلا لپاره گټور خدمتونه وكړو .

دخاورې سره مينه داغو اړي چه لاس ترزني لاندې كښيښو ، طلايي وخت هسي بي گټي له لاسه ورنكړو دژوند دهرې لحظي څخه اعظمي استفاده وكړو دخداي درضا او د خداي د مخلوق د رضا په لاره كښي هلي ځلي و كړو سپيڅلي وجدان به پيروي دقوي عزم او ايمان په تكل په مشكلاتو باندي بري ومومو ، نور دچا دايبغورا ونه منو چه زمونږ

هيواد بيرته پاتي او د زمونږ دټو لي وړان خه څخه وران خراب اود زړه سوي وږ دي . مونږ بايد پخپله پر ځان باندي زړه سوي وكړو ، دخان علاج پخپله وكړو داحتياجي شپي ورځي مو ډيري تيري كړي دي ، د هر چا څخه موپورونه اخيستي ، دو مړه پور وږي شو چه خلاصول يې گران ښكاري اوس نو بايد پخپله مټي راو نغاړو او دخپل كار محصول په خپله وخورو خوندي تري واخلو او ژوندته رنگيني وركړو .

د خاورې سره مينه او علاقه دا ، ايجابوي چه واقعا خپله مينه ورته ثابت كړو دتيرو زمانو دو يارو نو ، او افتخارا تو په ساتلو سره بايد دغه دويارني پانگي زياتي كړو ، صرف په هغو باندي اتكا او اكتفا دسليم عقل وجدان نه مني ، بلکه دحساس انسان تقاضا د لازياتو افتخاراتو د گټلو او لاسته راوړلو پسي تلوسي كوي اومونږ بايد دعصر دايجا باتسو سره سم بيا هم خپله مينه ثابت كړو اوددي ثبوت لپاره د جمهوري نظام عظيم بدلون چه دهر راز ابتكار لپاره مخه خلاصه كړي ددي اثبات لپاره هم په ښه توگه زمينه مساعده كړي چه دژوند انه په مختلفو ساحو كښي زمونږ وطنوال سهم شي اودا بيرته پاتي هيواد دعصر دكاروان سره يو ځاي كړي .

دسر ښندنې اوسني تعبير دادې چه دخپلو شخص گټو څخه داجتماع دبهبودي لپاره تير شو ، د دولت د

گټورو پلانونو دتطبيق لپاره لار ه اواره كړو او په كړندي ډول مگر په كامل تامل او تفكر سره دپا خه نصايمولپاره عملي جامه وړ واغونډوو . دپيغلو ، ميرمنو ، ځوانانو او سپين زيرو وظيفه ده چه ددي خاورې د اراد تمنو غږو په حيث په هره څانگه اوهره وظيفه كښي چه وي ، بهرسمي او غير رسمي موسسا تو ، شخصي تشبثاتو بالاخره په هر ځاي او موقع كښي چه وي اوهر څو مړه قدرت چه لري ددي مقدسي خاورې دنښكني او ددي ټولني دفلاح ، روښاني آيندي او پرمختگ لهپاره خپله وسه ونه سپموي .

يقين دي چه نوي نظام زمونږ په كالبوت كښي نوي روح پوو كړي او ددي ساه پښوونكي كلمي (جمهوريت) په رڼا كښي زمونږ ټول حساس او پوه وطنوال خپلي دندې پيژ ندلي او ډاډه يو چه په گڼه كوښښ او خو اړ خيز وهمكار يوله بر كته به لهخيره سره داوطن آباد او خلك به يې ښاد اوسي

دادې دپښتو دفولكلوريكو ادبياتو له آرتي سيني نه دخاورې سره دميني شو په زړه پوري لنډي دهمدي ارزو دسر ته رسولو په تكل گرانو لسو ستو نكو ته وړاندي كوو چه خپله تنده پري ما ته كړي .

وطن زما دتن جامه ده دتن جامه به لكه گل غونډي ساتمه وطن مسي - بسن دي د سرو گلو - زه يې بلبل دگل پر بڼ ناري وهمه وطنه زيږي مي در باندي چه ټول ځوانان دي پر نامه سر ور كوينه

وطنه ستا په مينه مسست يم كه ستا په مينه مي سر ځي لويي به كړمه

عرض تبریک

منسوبین د افغانستان بانک بهترین

تبریکات خود را بمناسبت حلول عید

سعید فطر بحضور موسس جمهوریت و رئیس

دولت بنا علی محمد داود و کافه ملت نجیب

افغان تقدیم میدارند .

چگونه میتوان از تسمم جاو گیری کرد؟

تسممات عبارت از حوادثی است که بعضاً در اثر خوردن بعضی غذاها و غیره که دارای مقدار کم و یا زیاد مواد سمی باشند بوجود می آید. اکثر استعمال دواها به مقادیر زیاد نیز بدون مشوره دکتور تسمم را بار می آورد. منشاء تسممات طوریکه ذکر شد مختلف بوده و در اثر استعمال دواهای خود سرانه، میوهجات و غذاهای غیر صحی و آبهای کثیف تولید می گردد. اعراض و علایم تسممات از همه بیشتر علایم معدی معانی، درد های شدید بطن، استفراقات، اسهالات و ضعف عمومی بوده و انواع مختلف دارد که ازان جمله چند نوع آن ذکر می گردد:

۱- تسمم غذائی :

این نوع تسممات در اثر خوردن غذا های غیر صحی و مخصوصاً میوهجات و سبزیجات که مطابق شرایط صحی شستشو نشده باشد بوجود می آید. نقش مهم تر در این تسممات خوردن بعضی از انواع سمارقها تشکیل می دهد.

علاوه بر آن خوردن غذا های کانسرو شده مثلاً گوشت و غیره نیز بعضاً باعث بروز تسممات می گردد. زیرا باسیل های مرضی در آن بعد از باز شدن بفعالیت آغاز نموده و غذا را فاسد می گردانند. پس برای جلوگیری از این نوع تسممات کسانی که غذا های کانسرو شده را صرف می نمایند باید نکات آنرا در نظر داشته باشند :

- ۱- بعد از باز کردن قوطی باید غذای محتوی قوطی بصورت فوری صرف گردد.
- ۲- اگر مقدار غذای داخل قوطی زیاد باشد در انصورت بهتر است بعد از باز کردن قوطی فوراً آنرا در بین ظرف شیشه ای انداخته و

برای صرف کردن آماده ساخت .
۳- غذای کانسرو شده را بعد از باز کردن قوطی آنرا باید دقیقاً مشاهده نمائیم تا بوی و رنگ آن تغییر نخورده باشد.
تسمم از اثر مواد فاسد شده غذائی مخصوصاً غذاها می که در

شرایط غیر صحی محافظه می گردد بعد از ۱۲-۲۴ ساعت بوجود آمده و بزودی در شخص تاثیر می بخشد. در صورت بروز حادثه تسمم از همه اول تر مریض را باید بدکتور معالج رسانیم تا هر چه زود تر در رفع آن اقدام گردد .

آیا وزن بدن شما نور مال است ؟

وزن بدن يك شخص نور مال چه اندازه باید باشد؟ نزد بعضی ها فور مولی وجود دارد که می گویند باید وزن بدن مساوی با اندازه قد (به حساب سانتی متر) منفی صد باشد. در حالیکه این عملیه تنها برای اشخاصی که به سنین جوانی قرار داشته باشند و دارای وزن متوسط بدن باشند حساب شده می تواندد ان نشمنند ان اتحاد شوروی برای معلوم نمودن اندازه حقیقی وزن می کنند که ازین قرار است:

وزن نور مال مساوی قد به سانتی متر ضرب در حجم دوره سینه بر ۲۴۰ میباشد.

موتور تیز رفتار برقی



در یکی از شفاخانه های سوئیس برای انتقال مریضان و سالمندان شفاخانه موتور تیز رفتار برقی مخصوصی بکار انداخته شده. این موتور برقی امور مربوط به ارتباط بین اداره مرکزی و تمام سرویس های طبی شفاخانه را با سرعت انجام می دهد.

طبیب ژوندون به شما

مشوره میدهد

برانشیت چه نوع مرض است ؟
محمد اسلم از مزار شریف

پرسنده عزیز !

برانشیت عبارت از التهاب تصببات است که این التهابات در ششها بوجود می آیند که اکثر ازان سرما خوردگیها بوجود می آید. این مرض بصورت حاد و مزمن میباشد.

تداوی مرض برانشیت از نظر اهمیت مرض و وظیفه طبیب است و خود سرانه پرداختن به تداوی علاوه از اینکه نتایج وخیمی بر ای مریض تولید می کند نتیجه هم بدست نمی آید.

تینیا چه نوع کرم است ؟

محمد اسحق

کرم تینیا یک نوع کرم های هموار و استوانه ای شکل میباشد که بعضی شان پرازیتهای انسانی و بعضی دیگر آنها پرازیتهای حیوان را تشکیل می دهند این کرمها بشکل کاهل یا شیفره باعث امراض گوناگون می گردند.

کرم های تینیا انواع مختلف دارند.

سوی سرم در وقت شانه زدن می ریزد. لطفاً علت و تداوی آنرا معلومات دهید .

عبدالرسول

ریختن موی سر علل زیاد دارد و یکی هم استعمال صابون های مختلف است .

بهر است شما نزد یک متخصص جلدی مراجعه نمائید تا علت را پیدا نموده بصورت اساسی تداوی نماید. تداوی ها خود سرانه نتیجه منفی بار می آورد .

تکنه ها

آنچه يك دختر ميگويد مهم نيست، مهم آن چيزي است كه او زير لب آهسته زمزمه ميكند.

- نگهداشتن دختر و معاشي مشكل است.
- من دو زمان گريستم دفعه اول وقتي كه خودم از دواج كردم و دفعه دوم وقتي كه دخترم از دواج كرد دفعه اول بحال خود گريستم و دفعه دوم بحال دا ماد م .
فر ستند: م، ق صاعد

گفتارگاه

فانتیزي خارجی
نوشته پيتر نژ نا کو موف

ترجمه غالمغالی

آرام و غریبانه

نمایش های يك پرده یسی حتی در كنسرت ها و لسی وضع او در برابر مدير مسؤل مثل سابق بود، با همان بالا پوش و همان بوت ها و همان قیافه و نگاه گریه آلود وارد دفتر میشد و نوشته را روی میز مدير مسؤل ميگذاشت.

در یکی از روز های زیبا و آفتابی مدير مسؤل مجله در كوچه هادنبال خانه كرایي ميگشت، خانه سابق نمناك بود و او را مريض ساخته بود. در یکی از محلات اعیان نشین در مقابل خانه قشنگ و كانكر پتی دو منزله كه بسبك عالی رنگ شده بود يك موتر تیز رفتار آخرین مودل برنگ خاكستری ایستاده بود و در عقب جلو موتر قهرمان آرام و فقیر فانتیزي مایعنی همان کسی كه با گردن كج و چهره اندوهناك مضمون می آورد نشسته بود، مدير مسؤل وقتي كه او را دید تعجب كرد، چشم های خود را مالید، آیا چیزی را كه میدید حقیقت داشت...؟ آیا این همان نویسنده تازه كار فقیر و آرام است كه سه شكم را نان میدهد و بیکار است؟ مدير مسؤل گفت: نه... ناممكن است، این شخص حتما كدام آدم بقیه در صفحه ۶۰

سخت است بخصوص اگر آدم پول نداشته و میرائی هم برایش نرسیده باشد، در جلسه هیات تحریر مجله مدير گفت:

كدام چیز مخصوص و فوق العاده ای نیست... ولی نو یسنده آن تهیدست و بیکار است، وضع اقتصادی او درهم و برهم است... سه شكم را نان میدهد... اگر اجازه بدهید در یکی از صفحات آخر آنرا نشر ميكنیم.

سه روز بعد مضمون مذکور چاپ شد، بعد چند نوشته دیگر ولی نویسنده دیگر آن آدم خاموش و آرام سابق نبود در هر جا میدیدی حضور داشت، در تیا ترها، مجمع عمومی نویسنده گان، در اتحادیه نویسنده گان، در شورای مرکزی سناریو نویسان، در كنار رژیسور های فلم و تیاتر در کمیته انتخاب

گو شده میز مدير مسؤل ميگذارد، بعد با نگاه های پر از التماس به مدير مسؤل نگاه ميكنند. مدير مسؤل نوشته های او را بر میدارد و ميخواند، ميگويد:

- هوم... خوب... آنقدر بد نیست... به هیات تحریر می سپارم تا نظر بدهند، اگر موافقت کردند نوشته های تا آنرا چاپ ميكنیم.

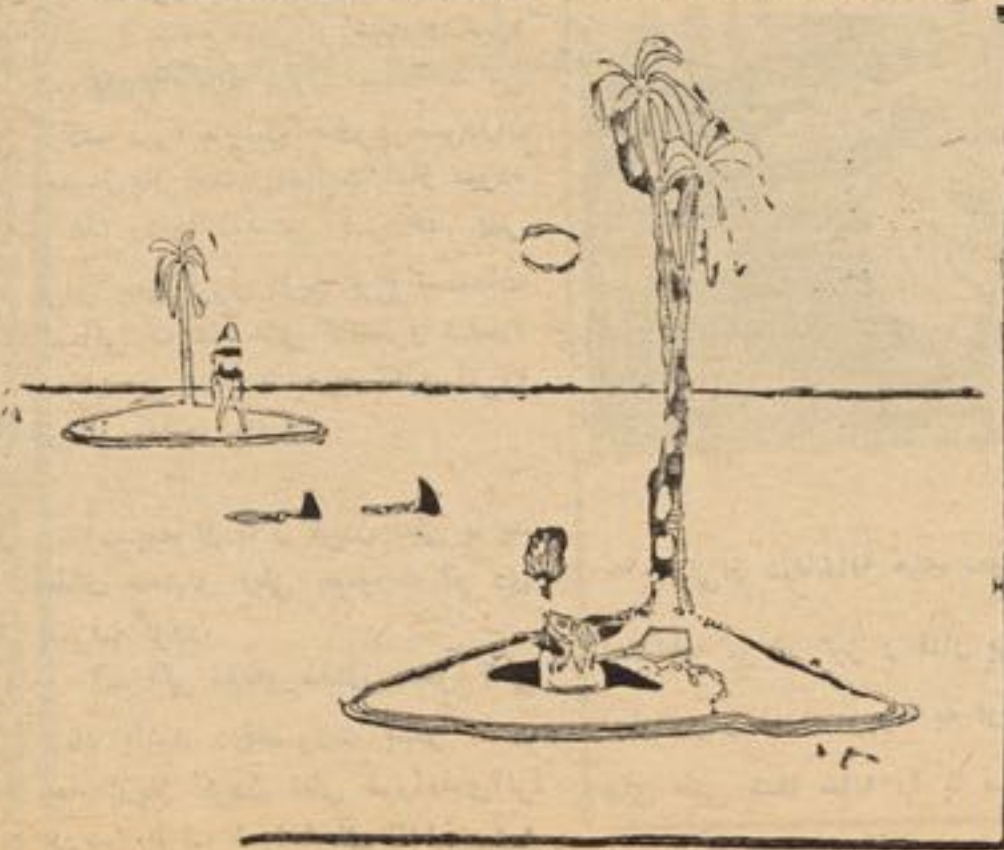
قهرمان داستان ما با چشمانی كه هر لحظه انتظار ریزش اشك از آن برده میشود بطرف مدير مسؤل دیده می پرسد:

- تشكر مدير صاحب... تشكر ازینكه چاپش ميكنید... من قبلا تشكراتم را اظهار ميگذارم... ميدانید... من بیکار هستم... همین یكانه مدرک عایدات برای من خواهد بود... زخم هم يك اندازه مریض است... سه طفل دارم... سه شكم كه ازمن نان ميخواهند... در كدام گوشه مجله اگر جایی برای نشر این مضمونك پیدا كنید... فرق نميكنند كه حتی در صفحات آخر مجله باشند... من پشت این حرفها نميگردم.

مديران مسؤل مجلات و جراید معمولاً آدم های سختگیری هستند. انسان بعضاً تصور ميكنند كه قلب شان از سنگ ساخته شده زیرا با استعداد های جوان، خام و مزاحم رویه خشنی دارند و لی چه میشود اگر به این بیچاره كمکی شود...؟ مدير مسؤل تصمیم گرفت نوشته هایش را چاپ كند، همیشه زیر تاثیر وضع پریشان او نوشته هايش را چاپ کرده بود. با خود ميگفت بیکاری

مردی آرام تر و شكسته نفس تر از او نمیتوان پیدا كرد، در هیچ جایی كار نميكنند، او تمام قوای ناچیز خود را وقف هنر و مخصوصاً ادبیات نموده است، او خودش با علاقه زیاد اعتراف ميكنند كه قوای او ناچیز بوده، قدرت آنرا ندارد كه به اوج ترقی و سر منزل مقصود برسد، بلکه هنوز روی تپه های كم ارتفاع و همواری های جهان هنر قدم ميزند. ادبیات از نگاه او به نا بغه ها ضرورت ندارد. بلکه استعداد های متوسط و حتی ضعیف مثل او برای ادبیات كافی است. او در مراکز ادبی، تیا ترها، کمیته سناریو نویسان و غیره دیده نمی شود، ميگويد: مرا چه كار است به جا های عجیب و در میان بزرگان قرار گرفتن.

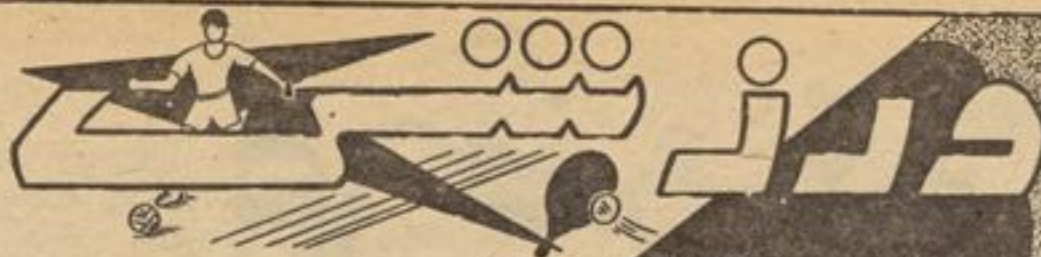
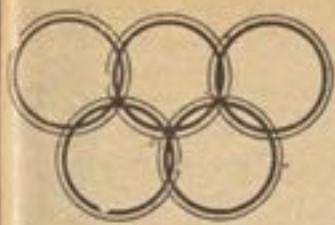
محل مورد نظر او اداره جراید، مجلات روزنامه ها هفته نامه ها ماهنامه است. گرچه هنوز به شهرت نرسیده. حالا بیانیید فعالیت های قهرمان خود را از نزدیک مشاهده كنیم او خیلی با احتیاط، آرام و خمو شانه وارد دفتر مدير مسؤل میشود و بادهن نیمه با ز و متبسم از ینكه مزا حم شده است وقت گرانبهای او را تلف کرده است معذرت خود را با جملات نرم و پراز ملاطفت اظهار ميدارد. بالا پوشی بتن دارد كه آرنج هايش از شا ریدگی آستین آن بیرون بر آمده كری های بو تشكج شده و بتلوش رنگ اتو را بخود ندیده است، آدم فقیر آرام و محتاجی بنظر میرسد، از میان بكس چرمی رنگ رفته خود كاغذ ها را بیرون ميكشد آنرا در



بدون شرح

عرض تبریک

شرکت سهامی میوه پاکی پروان عید
سعید فطر را به پیشگاه بانای و موسس
نظام نوین جمہوریت افغان
و کافہ ہم وطنان گرامی تبریک
عرض نموده، ترقی روز افزون
کشور عزیز را تحت قیادت
رئیس دولت و صدر اعظم
شاغلی محمد داؤد از بارگاہ
ایزد متعال استدعا
مینمایند



ورزشکاران لیسه عایشه درانی



والیبالست های لیسه عایشه درانی

وقتی انسان داخل اداره لیسه عایشه درانی میگردد، یگانه چیزیکه توجه را جلب مینماید الهامی است که در میان آن چند عدد کپ بازوق و سلیقه خاص گذاشته شده. در نخستین دیدار انسان بیاد روز های می افتد که ورزشکاران ما تشویق می شدند و بعد از موفقیت کپ های رامی گرفتند، به آن میبایستند خوشی ها میکردند و جشن ها می گرفتند، ولی درین چندین سال اخیر وضع ورزش طوری بوده که همه جزء مایوسیت ورزشکاران چیز دیگری بیاد نیآورده، و هر روز یکبار بر عمر ورزش در کشور گذشته بدون آنکه قدمی بسوی پیشرفت بگذارند کامی به عقب گذاشته و چندتن ورزشکاریکه دریک لیسه موجود بوده همه زاده ذوق و علاقه ورزشکاران بوده که به میدان حاضر شده تمرین نموده و از یکسو صحت خویش را خوب نگهداشته و از جانبی هم وقتی کدام مسابقه از طرف مکتب گرفته شده افتخاری به مکتب خویش کمایی نموده.

خوشبختانه اکنون وضع قسم دیگر شده و بخود رنگ و رخ قناعت بخش گرفته چون نهال های امید دران غرس شده که آرزوی چیدن ثمرش راهمه کس یقین دارد و میدانند که این سو یا و گان کانون علم و معرفت روزگاری به درختان انبوه تبدیل شده مورد استقاره مردم کشور ما قرار خواهد گرفت.

این روزنه امید که خانه نارنگ ورزشکاران را فروزان ساخته و به همه آنها جان بخشوده همانا بر قراری رژیم جمهوری

است میبایست از بد و نامیس دران در لیسه های نسوان که تقریباً بیش از سال میشود این لیسه بهترین ورزشکاران جامعه تقدیم داشته و سالهای متعددی در درانی خواهد داشت ابتدا دختران والیبال و در رشته ورزش که عبارت از باسکتبال والیبال است قهرمانان داشته و کپ ها که ولی با سقوط ورزش که درانی جنگ دخت بعضی از لیسه هادریک مسابقه صورت گرفته بود.

لیسه عایشه درانی نیز چند سالی عدم موجودیت ورزشکاران را دارا بوده و باور داشتن بهترین استعداد های ورزشی و بهترین ورزشکاران نداشت تا آنکه بعد از چند مقامات مربوط متوجه شدند که جنگ سال قبل شده و این نباید بالای سر نوشت چنانچه دوره دیگر تالیس اندازد پار دیگر و رادر لیسه های نسوان بود آورده و با لیسه عایشه درانی از هیچ لیسه عقب نماند و بهترین ورزشکاران را تقدیم داشته چنانچه چندین سال ورزشکاران این لیسه افتخار لقب قهرمانی را کمایی کرده اند و نیز این لیسه دارای بهترین ورزشکاران هم در والیبال و هم در باسکتبال از هیچ عقب نخواهد ماند و ورزشکاران این لیسه معتقد اند که اگر کدام مسابقه میان تیم



باسکتبالست های لیسه عایشه درانی با معلمه سپورت آن لیسه

عرض تبریک

کارکنان و منسوبین فروشگاه بزرگ افغان حلول

عید سعید فطر را بحضور بنیاد علی محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم و کمیته مرکزی

جمهوریت افغانستان عزیز وارد وی غیور

و با شهامت افغانستان و کافه ملت نجیب

افغان تبریک گفته و ترقیات مزید کشور

را از خداوند معتال در پر تو نظام نوین

جمهوریت تمنا می نمایند

کا کا واینا

این خودش قدرت تمثیل خارق العاده و پر انرژی را ضرورت دارد. تا بتواند تصویر روشن از مسخ و دگرگونی شخصیتی بدهد که در مدت زمان کوتاه یعنی یکشنبه نه روز موجود مالیخولیایی، کج خلق و کسی که یک عمر از مرض خیالی و خود ساخته رنج میبرد ناگهان تغییر ماهیت داده و فردای آن با چهره خندان، سبک و خوشحال، در حالیکه آهنگ شاد زیر لب زمزمه میکند و لباسی نوری که از آن برق شادی می چهد بر نموده صبح سر میز چای حاضر میشود و با حرکات غیر منتظره اش تمام اهل خانه و مهمانانش را به تعجب واداشته بایشان مانند یک روستایی ساده و بی تکلف بر خورد مینماید.

تا همین اواخر، سینما از لحاظ اینکه نمیتوانست هنر ظرفیت تئاتر را با همه خصوصیاتش روی پرده سفید به شکلی به نما یش گذارد تا ریتم و آهنگ تئاتر آن حفظ گردد زیرا بر آورده ساختن هدف مذکور از یک هنرمند سینما که در فضای باز و آزادی عادت گرفته بود به مشکل بر می آمد، در مضیقه قرار داشت. خوشبختانه بعد از آنکه آهسته آهسته پای هنرمندان تئاتر برای بازی به محیط سینمای کشانده شده این نقیضه نیز بر طرف گردید. چنانچه در این فلم رل سونیاتوسط ایرینا کپچنکو طوری ایفا می گردد که نمایشگر یک روح سیال، زنده و حرکی دختری است که تارو پود آن با قهرمانان جاویدان ادبیات یک ملت وابسته بوده و گوینده این حقیقت است که وی نه تنها یک هنرمند جوان پاروچ عالی هنری بوده، بلکه کیفیت هنری جدید که در وی دیده میشود اینستکه:

ارزش های هنری تاریخی همراه با پر خورد آگانه خصوصیت در وجودش زیبای عالی روحی را عجین ساخته است.

در این فلم طبیعت دیگر در محدوده تنگ و تاریک پرده های نقاشی شده دکور ها طوری که در تیاتر معمول است در بند نمی ماند. در درام صحنه های حوادث در باغی بسوق ع

حادثه در نیمه شب

آنها در خاموشی انتظار کشیدند. جوزف در حالیکه تظاهر میکرد آنها را اصلا ندیده سوی مقبره یونانی آمده و در حالیکه با ترس و بی ساختمان مزبور را برانداز کرد و اندیشناک سوی آن نظری انداخت از مقابل آنها در شد. خورجین چرمی اش را روی یکی از ستون های مقبره محکم کرده و سوی سقف آن ساختمان شروع به بالا رفتن نمود. بعد روی سقف دائروی که بالای سر برید فورد ولی قرار داشت و از گاشی های گلی ساخته شده که برنگ زرد نقاشی شده بود شروع به پیشروی نمود.

تالعله که دست جوزف به سامان و آلات ضروری اش جهت ترمیم آن سقف پرسد آنجا را خاموشی وحشت انگیزی در بر گرفت. بعد او شروع به کار کرد و آواز تراشیدن و با کندن که زیاد تر شبیه به آواز چپ، چپ، چپ بود در فضای آنجا طنین انداز گردید.

لی با در ماندگی سوی برید فورد نظر انداخت. برید فورد دست او را در دستش گرفته و آنرا فشرود و گفت:

- این یکتو زجر و ظلم است. همین طور نیست؟ نظریه این کارها و افعال جوزف طوری معلوم میگردد که واقعا تراد و هر گجاکه هستی تعقیب میکند.

لی گفت:

- و این همان چیز است که من میخواستم تو باورش کنی.

و ادامه داد:

- من احساس میکنم که اوتام وقتش را در دنبال کردن وزیر نظر داشتن من میگردد. و این باعث میگردد که مراتب و دلبری شدیدی در بر گیرد.

لی گفتش را قطع کرد. انگش را روی لبش گذاشت. آوازی که شبیه تراشیدن و با کندن چیزی بود از بالای سر آنها می آمد قطع گردیده بود.

آنها منتظر ماندند.

چپ، چپ، چپ، چپ. آواز مذکور دو باره در بالای سرشان تکرار گردید. چپ، چپ، چپ، چپ.

برید فورد سوی لی لبخند زده و خود را زیاد تر به او نزدیک کرد و هر دو دستش را در دست گرفت. اوستان لی را محکم فشرود و چشمانش را به چشمان او دوخت.

او گفت:

- لی، میدانم که این جابرای گفتن آن چیزی که قصد ابرازش را دارم معلی خوبی نیست و با اصلا این وقتش نیست که آنرا بگویم. اما من مجبور هستم که از این راز پرده بردارم. چیزی را که من میخواهم درباره اش صحبت کنم ماهستیم و چیزی که من میخواهم انجام بدهم عبارت از پرسیدن از تو است.

او از صحبت دست کشید. آوازی که از بالای سقف می آمد در آن لحظه برای بار دوم قطع گردیده بود. حالا از آنجا آوازی که زیاد تر شبیه به فریادونا که بود و مانند سیاه سر که اطفال می نمود بگوش می رسید. این آواز از یک درد طاقت فرسا که صاحبش گوشش میکرد آنرا به آواز شبیه بیج تبدیل کند متشاء میگرفت. خریطه چرمی که قبلا در یکی از ستون های مقبره آویزان گردیده بود بگوشه لغزیده و روی زمین افتید. جوزف در حالیکه در فضاء جریخ میخورد پیش روی آنها روی علف ها التیله و مانند عقابی که به پشت خوابیده باشد بی نفس در آنجا باقی ماند.

لی در حالیکه فریاد میکشید گفت:

- خیلی خوب شد.

بعد روی باهانش ایستاد. برید فورد هم همین کار را کرد. لی سوی جسم بی جان که روی علف ها افتیده بود شروع به دویدن نمود. جوزف در بی خبری مطلق به سرمیبرد. چشمانش بسته بود. اما مانند شیطان که در هم شکسته باشد روی علف ها آرام گرفته بود و با مانند رب النوع بود که از برنج ساخته شده و در لباس کارگری فرورفته باشد.

لی دستش را روی پیشانی جوزف گذاشت. آهسته آهسته چشمانش که آبی بود درخشنده باز گردید.

برای چند لحظه خصومت و دشمنی از آن یک جفت چشم رخت بر بست. آن دو چشم حالا روی لی متمرکز گردیده بود. در آنها میشد یکنوع احساس را که زیاد تر شبیه بترس، عجله و راه بطف قوی بود مشاهده کرد اما شاید این نوع احساس و یا چه سره ظاهری نشانه همراه کردن لی بود و با از سقوط جوزف سرچشمه گرفته بود. بهر صورت تمام این واقعه دفعتا بشکل یک آرزوی فرعی که در آنجا وجود داشت درآمد. آرزوی که برهنه بود و آشکار. بدون راه دادن گسدم شک و شبهه لی دستش را از پیشانی جوزف دور کرد زیرا احساس نمود که دستش در حال سوختن است. لی به با برخاست و سوی برید فورد نظر دوخت.

در حالیکه آوازش می لرزید گفت:

- حالا چه کرده میتوانیم؟ (نا تمام)

ژولنون

آهنگ شبها ویز

آیا برای دانستن آن خیلی علاقه داری؟ من میترسم که اگر این پرده طلست دریده شود و مادروشنایی قرار بگیرم، نتوانم بروی هد دیگر نظر کنم.

در حالیکه خشونت بروی مستولی گردیده و صدایش اندکی بلند شده بود دستش کمی می لرزید گفت:

میخواهم با اصل موضوع بیبرم و لوسرانجام هر چه باشد.

گفتم:

- اگر چنین است پس اجازه بده تا بنشینم. و بدون آنکه در انتظار اجازه اش باشم یالای همان چوکی که بر آن تکیه داده بودم، نشسته و با صدای آرام و یکنواخت بدون گریه و اظهار تأثر و بدون کمترین اضطراب داستان خود را اول تا آخر یکایک برای او نقل کردم، گویسی داستان موجود ناشناسی را برای موجود ناشناس دیگری باز میگفتم.

نمیدانم چقدر مدت سپری گردید تا داستانم بی پایان رسید. اینقدر بخاطر دارم که از او پرسیدم:

- حالا دیگر فهمیدی؟ این روشنایی خیره کننده را که من و ترا احاطه نموده است می بینی؟ آیا میتوانی بروی من نگاه کنی؟ مدت کوتاهی در انتظار جوابش ماندم، سپس صدایش را شنیدم مثل اینکه از فاصله خیلی زیادی حرف بزند بمن میگفت:

- بلی! میتوانم برویت نگاه کنم و اسانسا نمیتوانم جز تو بدیگری نگاه کنم اما آیا تو هم میتوانی بمن نگاه کنی؟ آیا هنوز هم میخواهی از من انتقام بکشی؟

نتوانستم جز با همان زبانی که یک زن

شکست خورده جواب میگویم. بوی پامخدم، بدون آنکه حرفی بزیان آورم اشک از چشمانم جاری شد و پس از لحظه ای شنیدم که میگوید:

- ممکن بود پیش از آنکه این نور پیرامون ما را احاطه نماید از هم جدا شویم، اما حالا جدایی امری ناممکن است. آیا این شکست انگیز نیست که این نوری که ما را در خود فرو برده، بدتر از طلعتی باشد که از آن خارج گردیدیم؟ هیچکدام مانعیتوانیم بدون کمک دیگر خود درین روگنایی راه برویم. این پارستگین تر از آن است که بتوانی به تنهایی تحمل کنی، و برای من نیز سنگین تر از آن است که بتوانم تنها آنرا بدوش بکشم. پس بهتر است با رستگین و کمر شکن زندگی خویش را، هر دو یکجا بدوش بکشیم.

در اینجا گفتگوی ما قطع شد. نه او چیزی گفت و نه من چیزی بزیان آوردم خاموشی و سکوتی ژرف بر اتاق مستولی گردید و هر دو مانند کسیکه در خوابی عاری از اصلاح فرو میروند، با چشمان بیدار در زرفنای سکوت فرو رفتیم.

امای پر زنده عزیز، صدای روح انگیز طنین می افکند و مرا از این خاموشی عمیق بیرون میکشد. سراسیمه از جا بر میخیزم. او نیز سراسیمه از جا بر میخیزد. اما بزودی آرامش خود را بازمی یابم. دو قطره گرم سرشک بر رخسار من جاری میگردد و او در حالیکه با هر دو دست بر میز تکیه داده میگوید:

- آهنگ شبها ویز! آیا واقعا هنگامیکه هنادی در آن فضای بی پایان بقتل رسید، صدایش همینطور طنین انداز بود!!

قاهره، سپتمبر، ۱۹۳۴، دکتر طوطی حسین، ترجمه اونگوت «پایان»

ماه مبارک . . .

یکی از علاقمندان این کنسرت ها که خود را (حمیدالله) معرفی کرد گفت:

در هر سال صرف شب های رمضان من از خانه بیرون می آیم و آن هم برای شنیدن کنسرت بعضی هنرمندان است .

سال گذشته موثر مرا از مقابل یک هتل به سرت بردند و فرادیش که آن را پیدا کردم در حدود پانزده هزار افغانی اشیا و سامان آن را ربوده بودند . چند شب قبل غذا ی یکی ازین هتل ها که کنسرت داشت طفل کوچکم را مسموم ساخت و مشب پازهم حادثه یی به سراغم آمد و از دست یک عده مزاحمین مجبور شدم بافا میلم رستوران راترک کنم . . .

عقربه های ساعت در حدود یک شب رانشان میداد که من خسته و مانده در سرك های میرو یسی میدان قدم میزدم . در زیر نور چراغ برق دومرد نظرم را جلب کرد که پهلوی به پهلوی هم نشسته اند . وقتی به نزدیک آن ها رسیدم دیدم یکی چو کی دار همان منطقه است بایکتن دیگر . . .

در روی سرك خط های کج و بیچی کشیده بودند و بار یک و چوب مبره های ساخته گرم بازی شطرنج مانندی بودند . . .

مرد مشب های رمضان را در هر جا به شکلی میگردانند عده یی به رستوران ها و کلب ها میروند و بعضی هم روی زمین خط می کشند و در سایه روشن شب شطرنج بازی میکنند .

جاده های شهر در از دحام گرم مردم چون شب های جشن دیده میشد دوجوان بی خیال از مقابل هتل کابل می گذشتند ، آنها گرم گفتگو بودند و کمتر به اطرافشان توجه داشتند ، مقابل دروازه هتل موثر های زیادی توقف داشت . . .

شاید دعوت بود ، شاید هم محفل عروسی . . . به هر حال من به این فکر بودم که دیگر به کجا سری بزنم و خاطره یی برای شما قصه کنم که دفعتا صدای فریاد یکی از آن دوجوان سلسله افکارم را برید . عده یی به سرعت خود را به آن سورسایند و معلوم شد که حفره عمیق آبرو آنجا که همه بدون سر پوش چون چاه های خطرناکی دیده میشود ، یکی از آن جوانان را بکام خود کشیده است . بز حمت جوان بیچاره را بیرون آوردند و معلوم شد که تمام لباس های او ترشد و پایش نیز مجروح گردیده است . . .

شهر تو درین شب کمتر از شهر کهنه جمع وجوش نداشت ، روشنی چراغ های نیون هو تل ها ، از دور مردم را جلب میکرد ، دکان های انتیک فروشان همه باز بود و توریستان بی خیال درین شب ها از دکانی بدکان دیگر سر میزدند . زن و مردی که مو های زو لیده - داشتند چون لیلی و مجنون دست در گردن هم انداخته بی خیال به نگاه های حیوت باررهر وان قدم می زدند . . .

گاه گاه صدای سرفه یا گفتگویی از بچه های شوخ ، این دو سیاح بی خیال را متوجه می کرد . . .

در پارک شهر نو بر عکس دیگر اوقات کمتر کسی دیده میشد خیابان ها خلوت و تار یک . . . در چندین هتل و رستوران آنجا کنسرت هایی دایر بود و عده یی می رفتند . . .

شب های رمضان رامیتوان شب های هنرمندان و آواز خوانان نیز بنا میم ، چه درین شب ها ست که در گوشه و کنار شهر کنسرت ها دایر میشو دومرد علاقمند نیز این کنسرت ها را می شنوند .

چگونه میتوانیم از . . .

و در سر راه هدف یابی ما ، مانع و موانعی ایجاد شود ، اینها ما را خشمگین می سازد . بصورت عموم ما یوسیت ، محرومیت ، ناکامی ، تنگ حرمت و حیثیت ، شخص را به خشم و قهر می کشاند

بر علاوه این ، حالات دیگری هم وجود دارد که همه اش زمینه را برای تبارز این هیجان مساعد میگرداند . چنانکه هر گاه چندین ساعت متوالی بکار و فعالیت مشغول بوده و احساس خستگی کنیم یا همینکه خود را تحت یک نوع فشار و کشمکش روحی بیا بیم و یا صحت ما خوب نباشد و یا در همان لحظه گرسنه باشیم در همه این حالات یک تفریش کوچک کافی است که با صلاح مارا مشغول بسازد . بهین صورت موجودیت عقده حقارت و مشکلات روحی دیگر در انسان و همچنان داشتن تعصب و ذهنیت منفی راجع به یک موضوع سبب می شود که زودتر و سهل تر به خشم آئیم و در برابر یک موضوع کم اهمیت و کوچک عکس العمل شدید نشان بدیم . نا تمام

های گو ناگون انسانی نیز همه اش عوامل و انگیزه های دارد و علل بیشمار و متنوعی در تعیین آمدن آن سهم دارد . در خشمگین شدن نیز انگیزه های مختلفی ذیدخل بوده و اشخاص مختلف بنابر عوامل و دلایل مختلف به خشم می گریند . ممکن است یک وضع بالای یک شخص هیچگونه تا نیری بسجا نگذارد اما این امکان وجود دارد که همین حالت شخص دیگر را خشمگین بسازد . یک طفل شاید از آن جهت خشمگین و عصبانی بشود که از دیگران خواهان توجه و التفات باشد و یا شاید او آرزو داشته باشد چیزی را بدست آرد ، و از آن طریق خواسته خود را در میان بگذارد . اما عوامل و انگیزه هائیکه جوانان و بزرگ سالان را به خشم می آورد متنوع تر و پیچیده تر است . مثلا اگر کسی ما را تحقیر کند ، خشمگین میشویم هر گاه بخواهیم کاری انجام دهیم ، اما با وجود کوشش زیاد موفق نگردیم ، خشمگین میشویم و یا همینکه نتوانیم به هدف برسیم

صنعت ماهیگیری

سه نفر از شکار چیان ماهی در دریا های ممالک مختلف سفر نموده و مشغول صید ماهی ازین دریا ها شدند .

این سه نفر ما هیگیر در مدت ۸ روز تنها در آبهای گابون به مبلغ ۳۳۳۰ فرانک ماهی شکار نموده اند . آنها با روش مخصوص که برای گرفتن صید های ماهی دارند توانسته اند بهترین و بزرگترین ماهی های این دریا ها را شکار کنند .

فریب خورده ها

اشکی به چشما نش حلقه زدو گفت (بزرگترین آرزو یم این است تا مردیکه این طوز مرا به حال فلاکت گذاشته و زندگیم را خراب کرده به چنگ قانون بسپارم و دیگر این که تحصیلا تم را ادامه بد هم و با پسریکه دوستش دارم و اکنون صنف یازده مکتب است ازدواج نمایم .)

بدران و مادران چرا اینطور ظالمانه در حق فرزندان تان قضاوت میکنید و او را در حالیکه طفل شیر خوار ی بیش نیست به نامزد دیگری درمی آورید ایکاش زود تر از این می توانستید فکر کنید و سعادت آینده طفل تان را در نظر میگردانید اینک او را در دیار غربت بد یگری تسلیم کنید .

جوان هنرمند

کشور به ترقیات شگرفی نایل آید و هنر موسیقی نیز همیشرا در راه بیداری مردم و سیرانکشاف اجتماعی ادانماید . تشویق او درین راه ر فقا یش و زیبایی های طبیعی و چشم انداز شاعرانه و مناظر دل فریب این مرز بوم میباشد که الهام بخش ساز و آواز او میباشد و قلبا تشویق میشود .

برگزیده‌های فرید هیچکاک

گلتون آهسته اظهار میدارد : او هم می‌توانید راجع به اتفاقی که امروز پیش از چاشت رخ داد . بمن معلومات بدید؟ شما هیچ کس و هیچ چیزی رانندیده و از آنچه در همسایگی شما واقع شد هیچ نشنیدید؟
خانم نیک وضع متفکری بخود اختیار کرده در حالیکه چیتها روی پیشانی اش ظاهر شد به اندیشه فرورفت (من صدای دور شدن یک موتور را شنیدم در حوالی ساعت ۹ بود غیر ازین دگر کدام موضوعی جلب توجه ام رانکرد . گفتید ساعت ۹ بود؟
خانم نیک شانه اش را تکان داد: (دقیقاً نمیتوانم تصدیق کنم که ساعت ۹ بوده باشد.)

(آه مگر شما بطور دقیقاً و وقت حرکت موتور را بخاطر می‌آورید . خانم نیک خندیده پاسخ داد : معمولاً در همین ساعت از خواب برمیخیزم . بساعت نگاه کردم . سر جایم ایستاده شده بودم که صدای حرکت موتور را در پیرو نشنیدم . - (و غیر از صدای موتور دگر هیچ آوازی نشنیدید و هیچ کسی رانندیدید؟

- (شما باز گشت موتور همسایه را هم بیاد دارید . او سرش را شور داد: من صرفاً متوجه رفتن موتور شدم چرا که کلکین اتاق خواب بطرف کا راژ عمارت پهلو باز میشود و من همیشه پنجره اتاق خوابم را باز می‌گذارم . (نا تمام)

بقیه صفحه ۴۵

کثلت

خوب مایه را مالش دهید تا مخلوط بعد نان خشک را بکوبید و از الک خارج سازید و در ظرفی بمانید سپس هر بار مقداری از مخلوط را بردارید و روی تخته مخصوص به صورت کثلت در آورید و در نان خشک کوبیده بغلتانید و بعد در روغن که خوب داغ شده باشد سرخ کنید . برای اطراف کثلت می‌توانید از بادنجان رومی ، کچالو ، گل کرم و غیره استفاده کنید و هر کدام را با آب بپزید و در روی آنها کمی مسکه قرار دهید . وقتیکه در ظرف گذاشتید کمی گندنه خورد کرده ، روی کچالو و گل کرم بپاشید .

فلم به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۴۷ بعد از گرفتن ماستری بوطن برگشت وی در دوره تحصیل چهار فلم کوتاه هنری ساخته است .

در افغانستان او لین کار عملی او تهیه یک فلم تربیوی و تبلیغاتی برای وزارت زراعت بود . همچنان در فلم روزگار قسمت اول فلم «طلبکار» را دایر کت نموده است .

بناغلی علیل یک فلم دیگر نیمه هنری و تبلیغاتی نیم ساعته برای انجمن رهنمای خانواده نیز تهیه کرده است . فلم اندرز مادر تازه ترین کار این دایر کتر می باشد .

بقیه صفحه ۱۵

یک امید برای فردا

علم سر ما یه گذاری

مشکل بزرگ و عمده در تهیه فلم تدارک مخارج فلم است ، فعلاً مؤسسه افغان فلم با بودجه محدود خود نمیتواند کار تهیه فلم های هنری را سرعت بخشد ، درین قسمت اشخاص دیگری میتوانند بابکار انداختن سرمایه خود برای تهیه فلم های هنری از یک طرف خدمتی مثبت و مفید انجام دهند و تحریک بیشتر در هنر فلم سازی بمیان آرند و از جانبی مواد کسب نمایند ، تا کتون کسی بخود جرات نداده همچو ریسکی بکنند و درین زمینه سرمایه گذاری نماید . در حالیکه نه فلم روزگار با ضرر مواجه شده و نه فلم اندرز مادر ضرر خواهد کرد .

دایر کتر این فلم :

طوری که در آغاز گفتیم رژی و دایر کت این فلم را بناغلی عبدالخالق علیل بعهده داشت .

بناغلی علیل بعد از پایان رسانیدن دوره بکلوریا شامل وظیفه رسمی در دستگاه های دولتی شده بعد از دو سال کار در شعبه فلمبرداری در قسمت مونتاژ با استفاده از یک بورس تحصیلی به اتحاد شوروی رفت و در انستیتوت سینماتوگرافی بین المللی ماسکودورشته رژیسوری

صفحه ۵۸

بایرو و فلوت

به اروپا - جاپان - امریکا شمالی و جنوبی را حتر و مستریحتو سفر کنید .

AEROFLOT

Soviet airlines



ما شما را بیک سفر آرام از راه اتحاد شوروی دعوت میکنیم : اگر شما آرزو دارید از راه آسیا به اروپا و امریکا سفر کنید - ایرو فلوت شما را از کوتاه ترین راه بزودترین فرصت از طریق مسکو ارکوتسک ، تاشکند و خاروفسکه به مقصد میسرساند . ایرو فلوت از طریق ۱۴ بل - تاشکند - مسکو هفته دو بار پرواز دارد .

شنبه پرواز ساعت یازده قبل از ظهر .

پنجشنبه پرواز ساعت یازده قبل از ظهر .

ایرو فلوت خط السیر منظم و راحت از مسکو ، لیننگراد ، کیف ، مینسک ، سوچی و سیمینروپول به شهر بزرگ و معروف اروپا دارد .

ایرو فلوت پرواز های مستقیم از مسکو به نیویارک ، واشنگتن مونتر یال و هاوانا داشته و اکنون ایرو فلوت شما را بیک خط السیر بزرگ و جدید بین القاره‌وی امریکا - به تیگاتا توسط طیاره های مجهز و مستریحتو ایلوشن ۶۲ دعوت میکند .

۴-۱ (۵۳۲)

ژوندون

اینجه

وحشت در تکراس

نابت شد که سر دسته ساد است
 هاعمین آدم ظاهرا مشفق و آرام بوده
 وقتیکه علت این همه جنایات تکان
 دهنده را از اومی پرسند وی مانند
 مجسمه بجایش میخکوب گردیده و
 با کسی حرف نمی زند. مشکل در
 اینجا است که از چه راهی میتوان
 همچو انسان ها را معا لجه کرد .
 به نیروی علم روان شناسی یا با
 استفاده از تربیت بهتر و نیکو می
 توان همچو غرایز خطرناک را رام
 نمود اگر جلو حرکات ظالمانه همچو
 کسان با نیروی علم و دانش تربیت
 روان شناسی مهار نکرد خطرس
 تهدید و تعرض جنایتکارانه این عده
 همه رادچار وحشت خواهد کرد اگر
 موضوع را دقیق تر بررسی نمائیم
 علل مصاب شدن اشخاص به
 ساد یسپ روشن میشود.

آویخته بود و درجیب بغل خودکارد بزرگی
 را مخفی کرده بود. آنها مردم را که پیش اینجه
 میرفتند تماشای نمودند ، چشمان زن و مرد
 نمناک شده بود و در گوشه های آن قطرات اشک
 جمع شده بود. مرد در حالیکه قیافه اش گرفته
 بود و ابروهای درشتش را تا بالا میکشید گفت :
 - برایش خواهم گفت که من سیار و باروت
 چه هستم .. مرا نمی شناسی ...؟ خودم
 پشت آدمم اینه ... پاون راهم آوردم، پاون
 زن تشنگت را.. آنوقت ها که قتل و غارت میکردی
 از تو متنفر بودم و بالای تو فیر کردم ، میخواستم
 تو را بکشم ولی حالا تو مانند بالی هستی که همه
 در پناه آن قرار گرفته اند و دوست دارند ...
 یکبار دستت را بمن بده تا ببوسم ، بعد هر چه
 میخواهی بمن بکن .

در قلعه بگذریدند در نزدیکی هفت چاه
 اردوگاه اینجه بود تعداد طرفداران او خیلی
 بیشتر از اول بهار بود، همراهان جوانش به
 دست رفته بودند و با انداختن سنگ و ورزش
 میکردند، دیگران اسلحه خود را پاک مینمودند.
 در سایه درختی جنگجویان پیر با سرور و شرف
 نشسته بودند، آنها از قدیمی ترین رفقای اینجه
 بودند که دیگر تغییر عقیده داده مانند اینجه
 به مردم کمک میکردند، در چهره های شان
 آثار زخم های متعدد دیده میشد، آواز های
 مردانه شان مثل جریان آب آرام و متین بود.
 یکی از آنها گفت :
 - شنیده ام که بعضی حکام در قریه های
 دورتر مردم را اذیت میکنند ، باید کاری کرد...
 کسی عجله نکرد که جواب او را بدهد ، او
 ادامه داد :
 - من میدانم که اینجه فکر میکند ... اگر
 نظر خود را بگوید بهتر است .. اولتر از همه
 او میخواهد کار این سنگ های یعنی کار ایزد و ایتمنه
 را بکطرفه سازد ...
 درینوقت نیکولا و زانا حرف او را بریده و از
 روی عادت بدون اینکه ضرورت باشد شمشیر
 خود را بکش کرد .
 گفت :
 - اما چطور ... اولتر بگو چطور؟
 اینجه با آواز آرام و متین گفت :
 - عجله نکنید ... اکنون برای تان میگویم
 که چه باید بکنید .
 خودت کارا کولیا دور ادر جوان کارا لیز را
 دستگیر میکنی وقتی که خودش خبر شد دنبال
 آنها می آید . آنوقت ما از جا غورش میگیریم .
 از نو اقبضه شمشیر خود را فشار داده در غلاف
 فرو کرد و گفت :
 - فکر خوبی است .
 بعد بصدا بلند خندید ، و بودا برو های
 خود را حرکت داده با اشاره دست او را بسکوت
 دعوت کرد و گفت :
 - خوب ... بعد چه میشود ؟
 - بعد اینجام جمع مشویم ... در یکجایسه
 زهر طرف سرباز جمع میکنیم و با آنها کار را
 بکطرفه مسازیم
 اینجه مقابل خیمه خود قدم میزد، ترانه
 بود و گرها را بغاطر آورد، پاون و طفلش پیش
 نظر او مجسم شد ...
 اینجه تصمیم گرفت تمام دهات را با هم
 متحد سازد .



یک مادر داغ دیده هنگامیکه بر تابوت پسر خود گل میگذازد.

زیر بغل پسرک معیوب تفتگی بود. .. اینجه
 بالحن متبسمی به آن بچه معیوب گفت :
 - پسر جان ... وقت تفتگ بر داشتن
 گذشته ... آنرا بمن بده ..
 پسرک معیوب دوسه قدم به عقب دوید ...
 درین لحظه اینجه متوجه چشمان او شد ...
 این چشم ها احساسی راد وجود او برانگیخت...
 خودش هم درست نمیدانست چگونه احساس
 است، با اسب خود به طرف او دوید و گفت :
 - بده ... تفتگ خود را بمن بده .
 پسرک معیوب بداخل يك حویلی گریخت،
 اینجه هم از عقب او داخل کوچه شد، جنگجویان
 منتظر او بودند و میخندیدند ... میدانستند که
 اینجه شوخی میکند، اینجه عنان اسب را بچاند
 و برگشت در همین وقت پسرک معیوب با تفتگ
 بطرف او نشانه گرفت و فیر کرد .
 اسب سفید اینجه دوپایش را بلند کرد ،
 اینجه تکانی خورد و از بالای زمین بزمین افتاد،
 همه بطرف اینجه دویدند، او را برداشتنند ،
 زخمی شده بود، او را بدرون خانه ای بردند،
 چند نفر هم از عقب پسر معیوب دوید تا دستگیرش
 کنند، صدای شیون زنها در همه جا پیچید: اینجه
 را گشتند... جنگجوی دلیر را گشتند !..
 از هر طرف راه فرار را بروی پسرک معیوب
 بستند ، خاله یانه که بعلت گریه کردن گوشه اش
 از جریان بیخبر بود وقتی از ماجرا خبر شد خود
 را پیش اینجه رساند . اینجه بروی يك بالشت
 نزدیک دیوار تکیه کرده بود نصفه بدنش برهنه
 بود، در چهره او درد احساس نمیشد ولی خیلی
 به مشکل نفس میکشید، مقدار زیاد خون
 بروی سینه اش ریخته بود .

اینجه بالای اسب سفید خود سوار شده به
 طرف او روم اینکوی براه افتاد، او خوشحال بود
 و هیچ غمی نداشت، از عقب او سایر جنگجویان
 ناخست میکردند، وقتیکه به قریه نزدیک شدند
 مردم به استقبالش آمدند با نواختن دهل از او
 بدریاری کردند و زنگ های گلیسار را صدا
 زد آوردند. مانند سابق کسی از او نمیترسید
 از او فرار نمیکردند . اینجه تبسم میکرد
 به چهره اش بشاش بود، هیچوقت بنظر مردم آنجا
 اشکدر خوب و مهربان جلوه نکرده بود، حالا
 همه بوجود او افتخار میکردند ، گرچه هنوز هم
 بعضی های میگفتند : «گرگ موهایش را تبدیل
 میکند ولی دندان هایش را نمی» و گاهی میخواستند
 با تفتگ بطرف او نشانه بگیرند و با فرار کنند
 ولی قیافه اینجه طوری بود که اعتماد همه را
 خود جلب میکرد. کشیش صلیب را بدست
 گرفته با گروه ترانه خوانان بطرف اینجه روان
 شد. در یک گوشه کلیسازن جوانی ایستاده
 بود، در کنارش يك هایدوت ایستاده بود ،
 يك هایدوت پیر اما قوی و تنومند ، چهره اش
 سیاه و پروت هایش بزرگ بود لباس چرم دوزی
 تن داشت در گمزش شمشیر و یک تفتگچه

این جمله مثل گلوله دوم بوده در اینجه
 اثر کرد، پسر معیوب را پیشروی اینجه آوردند.
 او بد ترکیب قد کوتاه و معیوب بود تمام اعضای
 بدنش يك تقصی داشت ولی فقط چشمانش
 با سایر اعضا فرق داشت ، چشمان او زیبا و
 قهوه ای بود. اینجه بادقت بطرف چشمان او
 نگاه میکرد، چشمان پاون همسر خود را میدید،
 یکی صدا کرد :
 - او را باید زنده پوست کنیم ..
 اینجه در حالیکه از درد بغودمی پیچید و به

در دهه ماه اول

های شمالی کشور چندان فعالیت نمانده تنها باعث موجودیت یک تعداد ابر های انکشافی گردیده ولی در حوالی بعد از ظهر گرمی نسبی هوای مجاور بسطح زمین از یکطرف موجودیت کوه ها از جانب دیگر توأم با موجودیت ادوکلشن لرد در فضای فوقانی نظریه نا پایداری هوا جریانات صعوری تقویت گردیده ابر ها در حوالی بعد از ظهر انکشاف فوق العاده نموده شروع بارندگی در حوالی ساعت دوی بعد از ظهر بصورت پراکنده توأم با وزش باد های قوی و رعد و برق بوقوع پیوسته و بارندگی بقسم پراکنده از نواحی ساکنک ها آغاز و تا قسمت های شرقی کابل مسیر را تام بصورت پراکنده تعقیب نموده و تانواحی خوشتر رسیده است. ولی با وجود اینهم بارندگی قابل ملاحظه در سر تا سر افغانستان صورت نگرفته گراف های ذیل تعداد مجموعی بارندگی را در ماه های سپتمبر و اکتو بر نشان میدهد.

ولی موضوع برودت هوا که بصورت بی سابقه در کشور ثبت گردیده از گزاف های مذکور که در جبهه حرارت اعظمی مطلقه، اوسط در جبهه حرارت اعظمی، اوسط در جبهه حرارت اعظمی مطلقه، اوسط در جبهه حرارت اعظمی مطلقه را در ماه های سپتمبر و اکتو بر از سال ۵۸ تا سال ۱۹۷۲ نشان میدهد بوضاحت دیده میشود که سردی سابقه ای از پانزده سال به اینطرف در وضع جوی کشور حکمفرما گردیده که علل آن قرار ذیل توضیح میگردد بتاريخ ۳۰ سپتمبر قرار یکه قبلا

عبدالله بن عباس (رض)

عبدالله بن عباس میگوید: احدی را عالمتر به احادیث رسول خدا، قضای ابو بکر عثمان فقیه تردد شریعت، دانا تر در تفسیر قرآن و ادیب تر در شعرو حساب و فرا نص جزا بن عباس «رض» ندیدم. مردمان مکه هنگام تفسیر قرآن مجید و بیان فقه اسلام بگردش جمع می شدند و از وی استفاده مینمودند. از کثرت مطالعه و قرائت این شخصیت بزرگ اسلامی در آخر عمر از نعمت بنیانی محروم گردیده بالاخره ابن صحابی جلیل القدر در سال ۶۸ هجری بسن ۷۱ سالگی در طائف وفات نمود. فضل و دانش ابن عباس «رض» و قتی ثابت میشود که انسان تفسیر شانرا مطالعه نموده به نکات ابتکاری آن دقیق شود.

آرام و غریبانه

دیگری است نه آن مرد آرام فقیر و... نا گهان چشم قهر مان داستان ما به مدیر مسؤل افتاد و برایش دست بلند کرد و سلام داد: - او هو هو ... سلام پرا در... روز دا شتم همراه مو ترم به دفتر شما بیایم، یک چیزك نوشته کرده بودم... برای صفحات آخر مجله شما ... میدانی ... و ضم خراب است پول تیل مو تر را ندارم ...

ورزشکاران لیسه عایشه درانی

باشکتهال ویا والیبال صورت گیرد شانس نبرمان شدن رانست به همه لیسه عایشه درانی خواهد داشت. ابتدا دختران والیبالیست این لیسه که عبارت بودند از پیغلو نسیمه تاج شهابی عالیله عارف عالی، ماهرخ، طاهره نیازی شریفه و فاء، رحیمه حبیب یار، طاهره عادل سیلا پاپر یار راجع به گذشته والیبالیست درین لیسه این عده ورزشکاران گفتند که والیبالیست در لیسه عایشه درانی در سال ۱۳۴۰ بمیان آمده و تا حال در همه تورنمنت های بهاری و خزانگی جز دو باخت دیگر همه را قهر مان شده اند. راجع به اینکه علاقه شاگردان و ادارة لیسه به والیبالیست چطور است؟ والیبالیست های لیسه عایشه درانی چنین گفتند که اگر علاقه در ورزش نباشد ورزشکار هرگز حاضر به تمرین شده و نتیجه خوبی نیز از آن حاصل ورزشکار یک لیسه است نسبت به یک لیسه نخواهد شد ورزشکاران این لیسه به ورزش مورد علاقه خویش خیلی علاقه داشته و لیس سایر دختران و ادارة مکتب به آن علاقه مند نمیباشند و در این مکتب کم نشان میدهند به همین کم علاقه ای از مکتب است که نمیدان درستی داریم و نه مجال و نه توب از لباس اصلا کدام خبری نیست تنها در همین اواخر هیئت از ریاست ساختمانهای وزارت معارف به لیسه آمده و نقشه میدان را برداشته و تویید تر میم و تکمیل میدانهای ورزشی را بما داده امیدوار هستیم بزودترین فرصت آنها تعمیر و بسطتر من ورزشکاران قرار دهند.

اما بی علاقه کمی سایر شاگردان باعث این شده که تعداد والیبالیست های این لیسه از ۹ نفر تجاوز نکند در حالیکه حداقل باید ما دوازده والیبالیست داشته باشیم تا در روز های تمرین دو نیم رانشکیل داد و مسا بقه نما نیم. راجع به اوقات تمرین این عده گفتند که تمرین ورزشکاران از طرف صبح از ساعت ۸ صبح می باشد. از ریاست تربیت بدنی وزارت معارف نیز شکایاتی داشتند و میگفتند که تا حال این ریاست برایمان کدام معلم خوب که علاقه به ورزش داشته باشد نفرستاده و اگر هم معلمی آمده و یکروز به تمرین حاضر شده پسندون نواقص ما را بگیرد روز دیگر که راه خود را گرفته مدت دو هفته هم رویش را ورزشکاران مانده و از چیز دیگر یکه همه ورزشکاران این لیسه دردی دارند همانا امتیاز دادن ورزشکار یک لیسه است نسبت به یک لیسه دیگر که بدبختانه در سالهای اخیر آنها ریاست تربیت بدنی به اوج رسانده بود. والیبالیست های این لیسه سخنان خویش را چنین خاتمه بخشیدند: ما گناه این همه

مشکلات را بر گردن ریاست تربیت بدنی ویا ادارة لیسه نینداخته و میگوییم تا تحولات بنیادی که آرزوی مردم افغانستان است جامه عمل نپوشد یعنی اقتصاد کشور سر و صورتی بخود نگیرد با دست خالی ما امید چندانی نداشته ولی این عقیده نزد همه ما روش است که بالاخره این امید مادر پرتو جمهریت جوان ما بر آورده خواهد شد و ما آرزوی را انتظار داریم که به جهانیان لایست سازیم که جوانان افغان در هیچ کاری از هیچ ملت و کشور عقب نمانند بلکه استعداد خود را بیشتر و نیروی بیشتر در نهاد این ملت قهرمان موجود بوده و احساس قهرمانی در عروق مردم این کشور جریان دارد. بعد از آن پارختر ان باشکتهال این لیسه سر صحبت را آغاز کرده از احوال آنها سراسر جو یا شدم این عده که عبارت بودند از پیغلو شکره حیدر، نسیم آنوری، رابعه رحیمه، نسیمه رحمانی، عنایت و جمینه که سخن را چنین آغاز کردند. درین لیسه که تیم معتبر باشکتهال موجود است بدبختانه تشویق هیچ وجود ندارد در پهلوی اینکه وضع میدان تمرین بکلی خراب است ادارة مکتب نیز کمتر علاقه به ورزش گرفته و اقدامی درین زمینه از طرف آنها دیده نمی شود. این عده راجع به اینکه چرا ورزش رو به سقوط رفته میگویند که اولاً موقع تمرین کمتر موجود است زیرا وقتیکه در خسترا ن ورزشکار آرزوی تمرین را داشته یا شفته فرصت مسا عه نیست و هم زماناً بیکه فرصت تمرین مساعد میگردد امتحانات نزدیک میگردد. راجع به اینکه چرا دختران معارف در تورنمنت اخیر نتیجه خوب ندارند این عده میگویند که علت اساسی همانا ناآشنایی اعضای تیم به بین خودشان بود که از با زی یکدیگر چندان خبری نداشتند. این عده آرزو داشتند تا ادارة مکتب مدال ها نیز که در آخرین تورنمنت دو تن از ورزشکاران شان اخذ کرده بودند از طرف مدیره لیسه در محضر همه دختران برای شان داده شود ولی مدیره مکتب درین باره کمتر به حرف های شان توجه ننموده و تا امروز به آن وقتی نگذاشته در مورد معلم های خود میگویند که هم روی علاقه که دارند با ما همکاری نموده و کدام مکلفیت از طرف معارف برای شان درین مورد نیست آنها در اخیر گفتند که مادر حقیقت گل های خود روی هستیم که بدون معلم خود تا همین مقام رسانیده ایم.

اسلیونر

کدام شخصی اورا گیر خواهد آورد و این گنج یافته اورا و غصب خواهد کرد. در وقت دویدن کلاه از سرش افکند. او میخواست خم شده و آنرا بردارد ولی در همان لحظه دستی تکان داده و به سرعت دور رفت. هزارها کلاه تهیه میکنم! او با هیچان نجوا کرد ...

از گویندن جنون آمیز او به دروازه زنش خواب آلود و ترسیده در حالیکه شمع در دست داشت در راه باز کرد. اطفالش هم که تازه از خواب بیدار شده بودند تعجب زده و با وحشت نیم خیز از بستر خود بیطرف پرتگاه کردند. امی فومیچ تماما عرق آلود و رنگ پریده با چشمان درخشیده و پریشان خود را سنگین به چوکی پرتاب کرد.

- زن عزیزم! بچه ها! - او در حالیکه بکس جیبی را در هوا تکان میداد با آواز خفه ادامه داد اینجا ... در بکس جیبی ... پول ... صد هزار یک ایا ... و تمام گرایه کنی ... زن ... شامیان ... چهار صد هزار ... میفهمید ... هورا ... هورا ...

امی فومیچ مجبوره طی فاصله ای زیادی بود. فکر پول هیچ اوراها نمیکرد. او با وحشت راجع به اینکه اکنون خانه میرود، یک خانه سقف کوتاه، سرد با کلکین های رنگ و رو رفته و شیشه های که به شکل اورب کاغذ سرش گردیده بابوی جاویدان فرو کهنه پاره های اطفال، فکر میکرد. او فکر میکرد که به زن خود چه جواب خواهد داد و فیکه او با صدای زنگ دار و مریضش راجع به پول از او سوال کند. او همین اکنون و در آنجا ویران و خراب گوشت جوجه خوک بریان، خورد اما آخر آنجا همه نیمه گرسنه خوابیده اند و تنها بیک امید که پدر بدون تردید پول خواهد آورد.

اه خدای من - امی فومیچ بانلخی فکر کرد چاره دیگران تو پول - سعادت - راحت و زندگی باشکم سیر میدهی. تو چرا مرا فراموش کردی. دیگران پولهای پیدا میکنند که حتی به آن احتیاج هم ندارند. چه میشود اگر من، حتی یک بار تنها یک بار در زندگی پیدا کنم ... خوب ده روپل ... بیست روپل ... پول حق از حقه قابله هم میشود و موزه های پسرم نیز بینه میشود. و برای دختر کم بالا پولش هم میتوان خرید ... بطور مثال چرا همین الان من یک بکس جیبی در بین راه نیام. آخر گاهی چنین اتفاق میفتد. حتی کثیر اتفاق میفتد. مگر راجع به این کم گفته و نوشته اند ...

امی فومیچ با فکر خیال پرور مخصوص به خودش بالذات تمام شروع به خیال بلوزدن کرد. که چگونه او یک بکس جیبی پندیده را در سرک پیدا میکند. که چگونه آنرا باز میکند و در بین آن یک بسته نوتهای صد روپلی را با نکت پرنده ای لاتری میبندد که چگونه او به یک ایار تمان بزرگ، گرم و روشن نقل مکان میکند موبل و سامان می خرد. برای هر فرد قابل لباسهای گرم و زیبای زمستانی میدوزد. و ... که چه چیزهای خوب انسان میتواند با پول های سرشار تهیه کند ...؟

ورفته رفته - شاید زیر تاثیر چند پیاله و دگای که نوشیده بود و یا شاید به ارتلین به خود، در فکر امی فومیچ یک یقین غیر قابل انکار و عجیب و بی معنی شروع به افزایش کرد که او امروز حتی همین حالا باید در سرک یک کیف جیبی اعجاز آمیز پیدا کند. چرا باید چنین اتفاق بیفتد - او نمیفهمید و حتی راجع به آن فکر هم نمیکرد. او تنها متیقن بود و در حالیکه سر را باین انداخته و با دقت پیش پای خود را نگاه میکرد روان بود.

همین حالا ... اکنون - او درست مانند کسانی که هذیان میگویند نجوا میکرد دیگران پیدا میکنند ... بازم چند قدم ... حالا ... و ناگهان - این، ایدا خیال باطل در یک تصور سوزان نبود - او واضح در بین برفهای سرک یک شی متوسف چار کتج سیاه را دید.

امی فومیچ در حالیکه از هیچان مجنونانه ای نفسش بند افتاده و موهایش مانند سیخ در بدنش راست شده بود مثل یک دزد به اطراف نظر انداخته و خود را بطرف شی افکند در سرک پرتاب کرد ...

در دستهای او یک بکس جیبی پندیده پیدا شد ... او امی فومیچ را مطابق باور نکردنی و با وحقیقت برای چند ثانیه میخ ساخت. ولی بعد از باور اینکه در دستهایش نه یک بکس جیبی و همی، بلکه واقعی است، آنگاه او با شنج آزاروی سینه خود فشرد و بتلاش بطرف خانه اش دویدن گرفت ...

او مجبور بود در حدود یک کیلو متر راه را برود. چون به دوش و حرکت سریع عادت نداشت، او احساس کرد که زیر بیلک های شانه اش سیخ میزند و یک گلوله خشک تیغ چادر در گلویش بزرگ و بزرگتر میشود، و خون به شدت در گله اش میزند. اما او توانست توقف کند، زیرا در صورت یک دقیقه معطلی،

هنری ذوق ...

به همدی دول په ۱۹۷۲ کښی بیا هم دآسیا یی هیوادو نو دکتنی په لړ کښی کو ریا ته لاره او هلته یی خپل هنری لیاقت خر گند کړ.

انگی لیکا دپرو فیسور گیر هارد پتری سره واده کړی چه دوه کوچنیان لری چه دیوسن لس کاله او بل یی اوه کاله دی.

نوموړی وایی چه دمو سیقی لپاره باید هیخ دول سر حد و جود و نه لری دا دتولو انسانانو شریکه پانگه ده او کیدی شی چه دهنر همدغه پدیده په نړی کښی ورور گلو ی او انسانی و حدت ټینگ و ساتی او د انسان له زړه نه دتبا هی فکر لری کړی.

بقیه خبرها

کابل د تلې ۲۶ (ب) : د افغانستان نوی تقویم یعنی کالیزه د عمومی رخصتی له ورځو سره چه سر له راتلو نکی کال څخه به تطبیق شی د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د پیمش نهاد په اثر د وزیرانو په پروسی مجلس کی تصویب شو .

دغه تقویم به په دولتی مطبعه

کی له چاپیدو وروسته د کب د میاشتی په نیما یی کی نشر او ویشل شی



مسؤول مدير :

حسين هدي

د دفتر تېلفون : ۲۶۸۴۹

د کور تېلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

په باندنیو هیوادو کښی ۱۵۲۴ لار

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ۴۵۰ افغانی

(۳۶) مخ پاتی

بڼه ځوانی او بڼه ځوانان

کښی دوی لو یی ډلې کار نامی یو اوږد تفصیل غواړی . په هر صورت له یو رتنی څیرنی څخه زموږ مقصد دادی چه یو څل بیا دخپلو ځوانانو په مخ کښی دخپل ملی کلتور هنداره کښیږی دو ترڅو چه دوی پوه شی په دی هنداره کښی هغه ځوانان ډیر ښکاریږی چه دښی ځوانی معیار ونه شی خلکو ته خدمت کول، زړور تیا او ایثار لرل دی او نه هغه دلچه خانو نه یی یو ازی دلبا سو نو مو ډلونه جوړ کړی او په تحمل پسندی عقیده لری .

په هیواد کښی دجمهور ریت لمر دځوانانو دپاره نوی رها ستر گسی نوری هم رو ښانه کړی او حرارت بهی وځوانانو ته داجتماعی خدمتونه دپاره نوی انرژي وښی ، له همدغه امله موږ هیله لری شو چه د قهرمانانو افغانانو لمسیان او کړو سیان او . د عصر ډیر پیاوړی خلاق او خلیق عناصر هم وی .

فلك هفته

متولدین حمل :

از آنجاییکه در سرازاد فصل شگفتی طبیعت پایه زندگی گذارده اید، حیات باخود زیبایی های برایتان به ارمغان می آورد ولی این را مدنظر داشته باشید که زندگی همیشه چهره خوشش را برای شما نشان نمی دهد. در این راه باید ایستادگی در برابر همه گونه مشکلات را آموخت



متولدین ثور :

هفته خوشی در انتظار تان است از لحاظ مالی سعی کنید کمی تکیه به جلو حرکت کنید زیرا اسراف زیاد نتایج غیر مطلوبی را برای می آورد. منتظر رسیدن نامه ای از طرف باشید. شکست گذشته جبران خواهد شد.



متولدین جوزا :

برای شما زندگی مجرد تنها گذشته است. سعی کنید از صرف خودخواهی های تان پدیر آید و به دیگران هم بپردازید زیرا در خود فرو رفتن همان و از زندگی بریدن همان. هدیه ای دریافت خواهید کرد ولی سعی کنید آن را باخاطر ناپیژ بودنش بایی اهمیتی پدیرا نشوید. به سفری دست خواهید زد و یا مسافری را خواهید دید در هر دو صورت خوشی بگرد سرتان می چرخد.



متولدین سرطان :

در چنگال بیرحمی حوادث سخت دست و پای خواهید زد ولی دوام آن از همین هفته که از بالای سرتان می گذرد تجاوز نمی کند. خون سرد باشید نبرد در برابر مشکلات انسان را آب دیده می سازد. در روز های آخر هفته با کسی آشنا خواهید شد که از روانی عمیقی بر شما می گذارد. در وظیفه سهل انگاری نکنید تا کوهی از مشکلات در برابر تان نمودار نشود.



متولدین اسد :

جرات و شهامت لا زمه زندگی است. با این سربه می توان بجنگ هم بدی هارفت زندگی هفته خوشی برایتان به ارمغان می آورد. برای تفریح اگر وقت دارید بخش زیادتری را اختصاص بدهید. نامه ای از دوست تان خواهید داشت. به مهمانی بی شرکت خواهید کرد که تا اندازه مسیر زندگی تان را دگرگون می سازد



متولدین سنبله :

با قبر و غضب یا استغناء و تکبر نمی توان راهی بدل طرف پیدا کرد. پشیمانی کمی سرتان را پایین بیاورید و ببینید که در اطراف تان چه می گذرد. به این شکل می توان به همه چیز دسترس کامل یافت. به آنهم هفته خوشی در انتظار تان است با تلاش میتوان زیبایی آفرید



متولدین میزان :

تعادل در همه چیزها طرف پسند است. سعی کنید در زندگی تان این اصل را مراعات کنید. مسافرت کوتاه برایتان میرسد. دست بزنید. با دیداری که در این هفته دست میدهد میتواند آینده نیکی برایتان دست و پای کنید. از لحاظ مالی در د سرتان رفع میشود. ولی توجه کنید بسیار یله خرجی ننمایید.



متولدین عقرب :

هفته. با آغاز خود برایتان سرور و خوشی بپیمراه می آورد تنسه مزا جی تان و تسلط اندیشه بدبینی این خوشی را چشم تان بی مقدار جلوه میدهد. گوشش کنید این روحیه را با تیرین های روانی از خود بزد آید. جدایی موقتی که رخ داده بود دوباره به دوستی محبت می انجامد. هدیه ای از دور دست ها خواهد داشت و آن را بنظر قدر بنگرید



متولدین قوس :

سرمای گذشته دوری از محبوب در این هفته به گرمای لذت بخش بدل میشود. زندگی بر روی تان لیختد می زند. همه چیز طبق دلخواه شما روبروا میشود سعی کنید بر گذشته هابه صورت کلی خط اراموشی بکشید. به آینده با اعتماد بنگرید. دوستان جدید پیدا خواهید کرد و در حلقه آنان خوش خواهید بود.



متولدین جدی :

از آنجاییکه در این برج پایه دنیا گذارده اید. روحیه نسبتا سرد در برابر دیگران دارید. این حرکت شما را از همه دور می کند. دوست تان روی همین دلیل از شما بریده است ولی هنوز تمام بل ها و بران نشده شما می توانید با تغییر روحیه همه چیز را جذب بسازید. دوستی برای شما پیشنهاد جدید می نماید که از لحاظ وظیفه خیلی ارزشمند است به آن رسیدگی کنید.



متولدین دلو :

هفته خوشی را در برابر خواهید داشت. پول که شما آنرا از عنا صر اساسی زندگی می پندارید باز دیگر شمارا در سرانسیب ناامیدی می کشاند. به آنهم مشکل تان از این ناحیه رفع میشود. دوستی بسراغ تان می آید به امور خانه یک کمی بیشتر رسیدگی کنید.



متولدین حوت :

هفته پر درد سوری در برابر تان قرار دارد بخش زیاد این مشکلات ناشی از سهل انگاری های خودتان است. هدیه ای را که تصمیم به فرستادن آن داشتید برای طرف گسیل دارید زیرا او به شدت منتظر رسیدن آن است.

در این دنیای پرماجرا هر روز هزاران حادثه اتفاق می افتد:



حریق. تصادم. زلزله و...
ما که در این دنیا زندگی میکنیم
آیا دارایی های ما بیمه نباشد؟

بیمه افغان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**